این رساله ایست از جناب حجة الاسلام و ملجاء الانام سرکار شریعتمدار آقای حاجی ملا علی کنی ادام الله بقائه

وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین
وبعد بخواهش جمعی از اخوان دینی در این مجموعه مختصره بیان میشود مهمات
مسائل عبادات که غالب از مکلفین در غالب از زمان محتاجند بدانستن آنها و در آن
مقدمه و چند کتاب که هر یک مشتمل باشند بر چند مقصد و باب مرقوم میشود
مقدمه از آنجا که وضع رساله بجهت اصلاح اعمال و عبادات عباد الله است که
از روی بصیرت و معرفت مسائل بتقلید صحیح معتبر بجا بیاورند لازم دانست که بعض
از مسائل تقلید را مرقوم دارد مسئله صحت عبادات مکلفین موقوفست
بمعرفت و شناختن اینکه عمل موافق فرمایش خداوند است یا بنحو تفصیل یا بنحو اجمال
و طریق معرفت در زمان غیبت امام عصر عجل الله فرجه در حق مجتهدین اجتهاد
ایشانست در مسائلی که اجتهاد در آنها نموده باشند و اخذ باحتیاط است در مسائلی
که بتحقیق احتیاط را در آنها کرده باشند اما در حق غیر مجتهدین پس طریق آن
رجوع بمجتهدین و اخذ احکام از ایشانست بنحوی که حکم و اگر فقه را حکم الله در حق

در بیان اقسام تقلید

خود دانند چه هر جاهلی را بحکم عقل لازم که رجوع باهل خبره نماید و همین است معنی
تقلید واخذ باحتیاط در حق مقلدین هم طریق معرفت اجمالی است بحکم الله
لکن معرفت باینکه احتیاط کدام است در حق غالب مقلدین موقوفست بتصریح مجتهد
بواسطه اینکه شبهات ناشیه از کلالت ادله یا تعارض آنها یا اختلافات علماء را
غالب عوام نمیدانند و نمیتوانند درک نمایند و رجوع عامی بمجتهد در بیان
احتیاط نوع تقلید است مسئله بر عامی لازمست بحکم عقل اینکه بشناسد
مجتهد را بجهت رجوع و تقلید و طریق معرفتش منحصر است بعلم اگر از هر جهت حاصل شود
از شیاع و استفاضه یا غیر آن و با تعذر علم بظن اقوی تشخیص میکند مسئله از آنچه
مذکور شد مفهوم شد که عمل نه جزء تقلید است و نه شرط صحت یا لزوم آن مسئله
هرگاه مکلف عملی کند بدون تقلید یا اجتهاد یا احتیاط پس اگر در حال عمل متردد داشت
در اینکه این عمل موافق فرمایش الهیست عملش باطلست مطلقا و اگر متردد نباشد
تا بعد از فراغ از عمل پس در صورت موافقت آن با اجتهاد متاخر خود یا با تقلید
مجتهدیکه رجوع باو میکند یا با احتیاط اقوی و اشهر صحت آن عملست مسئله آنچه
مذکور شد در عبادات است اما غیر آن از معاملات و ایقاعات و غیر اینها پس صحت
و تاثیر اینها موقوف بامور مذکوره از اجتهاد و تقلید و احتیاط نیست بلی ترتیب
آثار و اجراء احکام اینها موقوفست بیکی از امور مذکوره مثلا هرگاه بیعی واقع شد از زید
بصیغه یا بمعاطات بدون اجتهاد و تقلید هر چند با تردید در صحت آن باشد
نمیگوئیم این بیع باطلست لکن اجراء آثار آن که مبیع ملک مشتری بشود و تصرفات مالکانه
در آن نماید حتی عبادات و همچنین ثمن ملک بایع بشود و تصرف در آن کند و در عتق

در تقلید

وطلاق غلام و زن را از ملکیت خود یا زوجیة خود خارج دانسته احکام آنها را
جاری نماید یا جائز را بفسق در باب شستن آثار طهارت بر آن جاری نماید و موقوف
بتقلید است نه اصل تاثیر آنها مسئلة هرگاه مجتهدی که عامی متمکن از تقلید
او باشد منحصر در یک شخص باشد اشکالی نیست در اینکه تقلید او متعین است
و هرگاه متعدد باشند پس اینها وی ایشان در علم و وثاقت و ورع و سایر
امور مرجحه در نظر مقلد معلوم است یا نه چه معلوم باشد که مختلفند با جهل
بشخص راجح یا علم بان و یا انکه اصل رجحان غیر معلوم باشد پس در صورة اولی
نیز اشکالی نیست در اینکه مقلد مخیر است در رجوع بیکی از ایشان و در غیر ان اگر
مقلد در اصل این مسئلة اجتهاد کرده باشد که تقلید ارجح متعین نیست یا اینکه
بملاحظه لزوم عسر و حرج یا سیرة قطعیه خلق در سایر اموری که جاهل رجوع باهل
خبره مینماید یا غیر اینها قاطع شود که رجوع بارجح متعین نیست باز اشکالی در حق
او نیست در تخییر رجوع بهر یک از ایشان و اگر چنین نباشد بحکم عقل لازم است
بر مقلد که رجوع نماید بارجح در جمیع صفاتی که مدخلیت در رجوع داشته باشد
چه در علم و چه در وثاقت و غیر آنها و با جهل بشخص راجح یا جهل در اصل رجحان
باید فحص کند تا شخص ارجح را معین کند و تقلید از او نماید یا تساوی جمیع را
بفهمد و مخیر باشد و با کثرة مجتهدین کثر الله امثالهم و انتشار ایشان در بلاد
کمان نیست مقلد بتواند تعیین ارجح نماید یا تساوی را بفهمد بهر حال پس از رجوع
بارجح یا یکی از ایشان با تخییر ان مجتهد فتوی دهد در تعیین اعلم و ارجح و تخییر در
رجوع بهر یک مقلد بان عمل میکند و اظهر و اقوی تخییر و عدم لزوم تقلید اعلم

ما لا

یا اوثق یا اورع است چه در اخذ احکام و چه در مرافعات و چه در سایر اموری که
مجتهدین را نیابت از امام عصر عجل الله فرجه میباشد از ولایات بر صغار و مجانین
و اخذ اخماس و صدقات و غیر ذلک مسئله بعد از تقلید کردن از مجتهدی حی
عمل هم کرده باشد یا نکرده باشد جایز نیست عدول کردن از آن و تقلید مجتهد
دیگر نمودن هر چند مجتهد اول وفات کند که در این فرض نیز لازم است بقاء بر
تقلید او بلی در صورت عروض جنون یا فسق در مجتهد و عدم تدارک اشکال است
اظهر لزوم رجوع است مسئله بعد از فوت مجتهد اعلم از اینکه فتوی آن مجتهد
بر لزوم بقاء بر تقلید میت باشد یا عدم جواز آن یا مخیر بداند لازم است بر مقلد
او که تحصیل قطع کند بر لزوم بقاء یا عدول یا تخییر یا آنکه تقلید مجتهد حی نماید
در یکی از این امر مذکور و بقول آن مجتهد نمیتواند بنا را بر بقاء یا عدول یا
تخییر بگذارد و مادام که تحصیل قطع یا تقلید مجتهد دیگر نکرده است باید در عمل
باحتیاط عمل کند اگر بداند و بتواند یا بقطع بر حکم مسئله اگر میسر باشد و الا
رجوع بیکی از مجتهدین سابقین از اموات عمل میکند و با عدم تمکن از آن نیز
بظن اقوی عمل میکند لکن این دو از باب الجاء و ضرورة است پس بقدر امکان
باید تحصیل قطع یا احتیاط یا تقلید مجتهد حی نماید مسئله اظهر اگر لازم
دانستیم در بقاء بر تقلید مجتهدی که تقلید از او نموده هر چند که وفات کرده باشد
در خصوص مسائلی است که اخذ آنها را نموده باشد برای عمل کردن هر چند در
توابع اعمال دیگران باشد چون معاشرت با کسی که تطهیر از خبث یا حدث بقسمی
نموده یا تصرف در مالی که تحصیل کرده یا اخراج حقوق لازمه از آن نموده اما مسائلی

تقلید در مسائل

در تبعیض تقلید

که تقلید برآنها نکرده است نمیتواند بعد از وفات رجوع باو نموده تقلید کند و
مطلق فهمیدن و فرا گرفتن مسئله را از قول مجتهدی تقلید نیست تا منضم بقرار عمل کردن
نباشد و مطلق قرار عمل را برای فلان مجتهد دادن یا بخصوص کتاب و چنانچه غالب
عوام در تقلید بهمین قدر قناعت میکنند کافی نیست بلی اگر بعد از تقلید صحیح
فراموش کرده باشد رای آن مجتهد را میتواند رجوع بکتاب آن مجتهد میت نماید
مسئله جواز تبعیض در تقلید که بعضی از مسائل را از قول مجتهدی اخذ نموده بعض
دیگر را از مجتهد دیگر محل اشکال نیست بلی در خصوص که در مقام تعلم ماهیت عبادتی
یا معامله بعض از اجزاء و قیود آن را از مجتهدی اخذ کرده باشد دیگر نمیتواند باقی را
از مجتهد دیگر اخذ کند زیرا که شیء مرکب فی الحقیقة یک چیز است مثلاً اینکه وضو
یا غسل یا نماز یا روزه یا بیع یا صلح و هکذا چه چیز و چه طور است این یک مسئله
و یک مطلب است پس تقلید دو مجتهد مختلف الرای را در آن نمودن که یکی بفرماید
ابتداء با علی در وضو لازم نیست و یکی دیگر موالات را یا در پی شستن داند
یا اینکه سوره جزء نماز نیست و یکی دیگر مطلق ذکر را در رکوع یا سجود کافی بداند
جایز نیست بسا میشود چیزی را که مقلد باین قسم تبعیض بدست بیاورد مخالف
اجماع جمیع علماء امت باشد البته کافی در عمل نخواهد بود و سایر مسائل تقلید
چون چندان محل حاجت مقلدین نبوده مذکور نشد و بهمین قدر اکتفا گشت
کتاب اول در طهارت است و در آن چند مقصد است مقصد اول در طهارت
از حدث است که عبارت از وضوء و غسل و تیمم باشد و در آن سه باب است
باب اول در وضوء است و در آن چند فصل است فصل اول در امور

که واجب

که واجبست وضو از برای آن و آن نماز واجب و طواف واجبست و شرطست در صحت
هر یک و در صحت نماز مستحب نیز و همچنین واجبست وضو بجهت مس نمودن کتابت
قرآن اگر واجب شود مس نمودن بند رو غیر آن و گاهی واجب میشود وضو بنذر و عهد
و قسم فصل دوم در اموریست که باعث وضو و مبطل آن میشود و آن بیرون
آمدن بول و غایط و بادیست که بیرون بیاید از مقعد از موضع متعارف یا از موضع
غیر متعارف اگر بخلقت اولی باشد یا آنکه موضعی که بخلقت اولیست مسدود شود
و سوراخ دیگر بهم رسد بلکه چنین است هر چند موضع متعارف یا خلقی دیگر مسدود
نشده باشد و همچنین است رطوبت مشتبه که بیرون بیاید در حال استبرا نمودن
از بول یا پیش از آن چه فاصله در میان بول و رطوبت بسیار باشد یا نه و اگر
رطوبت مشتبه نباشد بلکه معلوم باشد که بول نیست چه از جهت فاصله زیاد
یا از جهت دیگر باشد ناقض وضو نیست بلکه با اشتباه رطوبت اگر علم حاصل شود
براءت مجری از بول سابق باحتمال بول جدید باز ناقض نیست و همچنین ناقض
میشود خواب هر گاه غالب شود بر چشم و گوش و جنون و بیهوشی و مستی هر چند طول
نکشد و همچنین است استحاضه قلیله بلکه استحاضه کثیره و متوسطه و هر چه موجب
غسل باشد غیر جنابت از حیض و نفاس و مس میت و در وجوب مقدم داشتن
وضوء بر اغسال مذکوره غیر جنابت و استحباب آن خلافست و اظهر آنست که مخیر است
در میان بجا آوردن وضوء را پیش از غسل یا بعد از آن هر چند احوط و افضل
اولست و مدار در حصول هر یک از نواقض مذکوره بر علم است نه بر مظنه لکن
هر گاه ظنی که نزدیک بعلم باشد بهم رساند بحصول ناقضی از نواقض مذکوره

[illegible] مسایل نواقض وضو است

احوط تجدید وضو است فصل سیم در آداب تخلیه است و در آن چند مطلب است
مطلب اول واجب است بر هر مکلفی چه مرد و چه زن و چه خنثی ستر از هر ناظر محترمی
حتی ممسوح حتی غیر بالغ حتی مجنون در صورت تمیز و ادراک قبح نظر اما از طفل
غیر ممیز و مجنونی که هیچ درک نکند بلکه عورت و غیر آن در نظر ایشان یکسان باشد
لازم نیست ستر چنانچه لازم نیست ستر از حیوانات اگرچه با شعور باشند چون
میمون و شادی و همچنین حرام است بر مکلفین نظر بعورت غیر خود از مکلفین و
غیر هم که بسیار کوچک نباشند که هیچ محل تلذذ و ریبه نباشند و الا جایز نیست
مطلقا حتی بدون ریبه چنانچه وارد است که حضرت صادق ع دختر شش ساله را
از مجلس بیرون فرمود و وجوب ستر و حرمت نظر در حق زوج و زوجه و کنیز و مالک
او مادامیکه کنیز را بغیر شوهر نداده بلکه تحلیل هم نکرده جاری نیست بخلاف صورت
عقد و تحلیل که جاری است و ستر در این مقام اختصاص بساتر مخصوص و کیفیت خاصه
ندارد بلکه بهر چیز و هر نحوی که از ناظر پنهان شود کافیست اگرچه بدست یا علف
و برگ درخت و گل و آب و غیر اینها باشد چنانچه در تاریکی و نظر نداشتن ناظر
بسبب نبودن او یا دوری یا کوری یا خواب یا مانع دیگر لازم نیست بلی منحصر نیست وجوب
ستر بصورت علم بحضور یا حاضر شدن ناظر بلکه با مظنه بهر یک لازم است و در
احتمال قوی هم قوی و احوط است اگرچه اظهر عدم لزوم است و واجب در ستر همان ستر لون
بشره بلکه شکل مخصوص عورت است بنا بر اظهر اما ستر حجم و برآمدگی آن از بدن
لازم نیست چه در اینجا و چه در نماز و بخوان پس ستر از کسی که چشمش پیش از این
نه بیند واجب نیست و وجوب ستر و حرمت نظر جاری است در نظر بلاواسطه یا

بواسطه

بواسطه چون دیدن دوابنه واب ونحوان بدانکه در غالب ملازمه است میان حرمة نظر و وجوب ستر پس همینکه نظر حرام شد ستر بر دیکری واجب است و بالعکس مکر انکه احد طرفین مکلف نباشند که در حق غیر مکلف وجوب و حرمة نیست اکرچه مانع از تکلیف داشته باشد چون غفله و خواب و بیهوشی و عدم قدرة بر ستر صحیح بدست و جمع کردن پاها که در این موارد ستر واجب نیست لکن نظر غیر بر عورة ایشان حرام است و از این قبیل است بر عکس مردان اکرچه حرام دانیم نظر زنان را بر بدن ایشان که ستر تمام بدن بر مردان واجب نیست و نظر زنان بر ایشان حرام است و کاهی واجبست ستر با حرام نبودن نظر چون نظر غیر مکلف و در نظر مردان بامادر و دست و صورة زنان بنا بر استثنا وجه و کفین ستر واجب نیست ولی نظر بشهوة و ریبه حرام است بلی در مقام ضرورة و حاجت چون اداء شهادة و دیدن طبیب و جراح و نحوان نه ستر لازم و نه نظر حرام بلکه نظر واجب و ستر حرام میشود بدانکه عورة شخص نسبت بشخص چهار قسم میشود اول و دوم و سیم عورة مردان نسبت بمردان و عورة زنان نسبت بزنان و این همان قبل و دبر و بیضتان است یعنی ظاهر بشره انها پس عورة در زنان دو و در مردان سه و در خنثی مشکل چهار موضع است از باب مقدمه وجوب ستر چنانچه قدری از حواشی هر یک من باب المقدمه بحکم عورة است بلکه فصل ما بین قبل و دبر و موئی که بر محل عورة روئیده من باب الاحتیاط داخل در حکم عورة دانند سیم عورة زنان از مردان غیر محارم خود و ان تمام بدن ایشانست حتی وجه و کفین در همه زنان بنا بر احوط و اقوی و پس از این قول استثنا کرده اند وجه و کفین زنان اعراب بادیه و سایر اهل دهات و الوار و اکراد و

در حاشیه: ممکن است اینجا انجلیل بیاد

امثال اینها بلکه کنیز است چنانچه در جملهٔ اخبار اشاره بآن شده اما وجه و کفّان
زنان شهرستان و امثال ایشان پس غالب فساد خاصه در امثال این زمان در
دیدن اینها است چگونه استثناء آن توان نمود بلی پوشانیدن اینها در نماز یا بودن
ناظر محرم واجب نیست و احتیاط در محارم ایشان غیر از زوج اقتصار کردن بر
مواضع ظاهره در عرف و عادهٔ غالبهٔ زمان و مکان است پس زیاده بر عورتین
چون الیتین و نحو آن را از ایشان بپوشانند چهارم عورهٔ مردان از زنان

چهارم

غیر محارم پس موافق ظواهر آیات و اخبار و کلمات جمعی از نیز تمام بدن ایشان است
در غیر محارم لکن اقوی است که مثل دست و روی و موی ریش و نحو آن از مواضعی که
سیره مستمره بر نظر زنان بر آن و نپوشانیدن است از عوره نباشد بدانکه حرام
خروج بول و غایط و نحو آن از غیر عورتین حتی با انسداد مخرج طبیعی باعث
تغییر مصداق عوره و ثبوت حکم عوره در ثانی نمیشود و اگر خلقت عوره در
محل دیگر شده حکم بر آن جاری است و اگر حقیقة عوره کسی متعدد باشد حکم عوره
بر هر دو جاری است چنانچه اگر هیچ قبل و دبر نداشته باشد چون ممسوح حکم عوره
بر محل آن جاری نیست اگرچه احوط است چنانچه احوط جاری بودن حکم عوره
است بر محل بریده شده مقطوع العوره و اگر چیزی از آن ماند بجو یابن بی شبهه است
و حکم عوره مخاصه در زنان مختلف است بشدّة و ضعف پس اگر امر دائر شود میان
ستر قبل و دبر و ستر مواضع بدن ستر قبل و دبر نماید حتی بدست اگرچه دست
ایشان هم عوره است و حکم لمس آن در همه جا حکم نظر است در وجوب ستر و تحفظ
از لمس غیر بلکه حکم لمس شدیدتر است و لهذا نظر زنان بر روی مردان و عکس

بنابر

بنا بر قول جماعتی جایز است دون لمس و در هر موضعی از بدن یا در هر وقتی که از
جهت ضرورت نظر یا لمس جایز باشد جواز آن مشروط است بعدم تلذذ و ریبه بلکه
لمس از روی لباس با تلذذ جایز نیست و در مواضع و اوقات عدم جواز اصلا با تلذذ
و ریبه حرمت شدیدتر یا متعدد است مطلب دوم حرام است بر هر مکلفی که در
حال تخلیه بول یا غایط استقبال و استدبار قبله نماید بکلیه بدن و کردانیدن روی
تنها و اصل عورت از قبله با مستقبل یا مستدبر بودن بدن کفایت نمیکند چنانچه بحال
با مستقبل و مستدبر نبودن اصل بدن کردانیدن عورت و روی بقبله یا خلاف
آن مضر نیست و در حکم مزبور فرق میان بناها و عمارت و صحراها نیست بلکه در بیت
الخلائی که روی بقبله ساخته شده باشد اگر ممکن است انحراف در حال تخلی بقدری
که از استقبال و استدبار خارج شود چنان کند و الا تخلیه در چنین مکان با عدم
اضطرار حرام است و این حکم مختص بحال خروج بول و غایط از بدن است نه حال
استبراء و استنجاء اگر چه احوط است و مدار استقبال و استدبار در هر جایی بر عرف است
استقبال ایستاده و نشسته و راکع بمقادیم بدن است و در خوابیده بر پشت بکف
پایهای او است چون محتضر و در خوابیده بر احد جانبین مثل نشسته است و در
خوابیده بر روی صدق استقبال یا استدبار محل اشکال است و فرقی میان حال استقرار و
حرکت پیاده و سواره نیست و حکم مسلوس و مبطون در حال تخلی حکم صحیح است بخلاف
احوال دیگر او اگر چه خالی از دفع بنا شده و اگر امر دایر شود میان استقبال و استدبار
اختیار استدبار نماید خصوص در صورت بول کردن تنها و در جائیکه امر دایر شود
میان ترک ستر عورت و استقبال یا استدبار اختیار ستر نماید و اگر جهت قبله مشتبه شود

پس اگر اشتباه در مقابلین است بشبهه از هر دو احتراز نموده بجانب دیگر توجه کند
و اگر اشتباه در دو جهت متصله بهم باشد چون جنوب و مغرب مثلا لازم است که
با امکان علم بسؤال و غیر آن تمیز دهد و با عدم امکان علم یا تعسر آن اکتفا بمظنه
نماید و الا این تکلیف ساقط است مخیر است بهر طرف که خواهد توجه کند و بعد از
اختیار تخلیه بیک جانبی عدول بجانب مقابل آن جایز است نه بجانب دیگر و در حرمت
استقبال و استدبار فرق میان ابتداء تخلی و اخر آن نیست بدانکه مستحب بلکه احوط
است ترک استقبال بیت المقدس بلکه هر مکان شریفی که قبله ارباب معرفت است
چون مرقد مطهر حضرت رسول الله صلعم و ائمه اطهار ع خصوص با عدم حجاب بلکه
بقعه متبرکه را هم احترام کنند مطلب سیم معین است شستن مخرج بول را
باب و غیر آن کفایت نمیکند و کفایت میکند یکدفعه شستن و اقوی دو دفعه شستن
است در صورتیکه تعدی فاحش از محل نموده باشد و احوط دو نوبت و افضل سه
نوبت است مطلقا و دست مالیدن واجب نیست مگر آنکه خشک شود یا مخلوط
با مذی یا ودی شود که در اینحال باید دست مالید تا علم بازاله بهم رساند و در صورة
شک در وجود مذی یا ودی بلکه خشکیدن احوط بلکه اقوی لزوم دست مالیدن است و
مخیر است در مخرج غایط میان شستن باب و مالیدن سنگ و غیر آن از آنچه می آید هرگاه
نجاست نرسیده باشد بغیر محلی که عادت قرار گرفته است بر نجس شدن آن و اگر رسیده
باشد بغیر آن معین است باب شستن تمام و همچنین معین است شستن باب اگر با
غایط نجاست دیگر بیرون بیاید مثل خون و معتبر نیست عدد در استنجای غایط
باب بلکه پاک شدن معتبر است و اعتبار ببوی و رنگی که در محل یا در دست بماند نیست

مطلب سیم

فاما

واما در استنجاء بغیر اب معتبر است سه بودن هرچند بکمتر از ان ازاله شود چنانچه
اگر بسه ازاله نشود معتبر است زیاده تا انکه بر طرف شود وکفایت نمیکند مسح
نمودن بسه طرف یک سنگ ودر حکم سنگ است هر چیزی که طاهر باشد وغایط را
بر طرف نماید چه از جنس زمین باشد مثل چوب وعلف وکرباس وکتان وچه از
معادن مثل طلا ونقره وچه از حیوان خواه تمام ان باشد یا بعض ان وخواه جزء
استنجا کننده باشد مثل کف دست وانگشت یا انکه غیر جزء استنجا کننده باشد مثل
دست زن وجاریه وخواه متصل باشد ان جزء بحیوان وخواه منفصل مثل سم
حیوان یا قطعه منفصله از ان وجایز نیست استنجا بچیزیکه حرام است تصرف نمودن
در ان بدون اذن مالک وبچیزیکه متضرر شود بسبب استنجاء کردن بان موضع
استنجا یا دست هرچند قادر بر غیر ان نباشد اگرچه در اینها طهارت حاصل میشود
واما استنجاء بنجسی که بغیر از این استعمال نجس شده باشد وبخوردنیها وسرگین
واستخوان وهرچه معلوم باشد وجوب احترام ان از دین یا مذهب مثل تربت جناب
امام حسین ع وورق قران وادعیه واحادیث وامثال اینها پس علاوه بر حرمت در بعضی
بلکه کفر در صورة قصد هتک حرمت یا اهانت بودن نفس عمل طهارت در اینها حاصل
نمیشود فصل چهارم در بیان حقیقت وضوء است بدانکه وضو دو شستن و
دو مسح کردن است اما دو شستن شستن رو است از منتهای رستنگاه موی سر تا اخر
زنخ بحسب طول ودر عرض انچه را فرا گیرد انگشت ابهام ووسطی وشستن دو دست
است از مرفق تا بسر انگشتان بنوعی که تمام ان شسته شود در طول ودر عرض
ودر شستن رو قدری باید زیاده از اطراف را شست از برای انکه یقین بشستن

محل نجو بحاصل شود و در شستن دستها از بالای مرفق چیزی باید داخل کرد
بجهت مذکور و مرفق محل اجتماع استخوان بازو با ذراع است و اما دوم مسح اول مسح
سر است از پیش روی بقدر مسمی از جانب طول و عرض مثل انکه بسر انگشت بقدر
ناخنی بمالد و احوط و افضل بودن مسح است بقدر موضع سه انگشت متصل و احوط
بودن مسح است در ما بین دو سفیدی که در دو طرف پیش سر است نزد دو جانب پیشانی
و دوم مسح دو پشت پا است از سر انگشتان تا بلندی که در پشت پا است بحسب طول
بر وجهی که چیزی از طول فرو گذاشته نشود بخلاف عرض که مسمی در ان کافی است
لیکن احوط مسح نمودن تا بمفصل میان ساق و قدم است و افضل مسح نمودن بتمام پشت
پا است بتمام کف دست و واجب نیست مسح نمودن بلندی پشت پای مگر انکه علم بمسح
نمودن قدر واجب موقوف بر مسح نمودن بعض ان باشد هر چند احوط مسح تمام
ان است و معتبر در تحدید مذکور در شستن و مسح نمودن بر خلقت متعارف است
و اما در مقدار مغسول و ممسوح معتبر حال وضو گیرنده است پس فرق نیست در
میان کوچک بودن صورت و بزرگ بودن ان و دراز بودن دست و پای و
کوتاه بودن ان در شستن و مسح نمودن فصل پنجم در انچه معتبر است در

فصل پنجم

وضو و ان چند چیز است اول نیت است و ان عبارتست از اراده که بر انگیخته

اول

اینده شود از علم و باعث شود بر عمل و در ان معتبر است چه در وضو و چه در
غیر ان از عبادات تعیین نمودن فعلی که اراده دارد بجای اورد اگر متعین نباشد
و قصد قربت پس حقیقت نیت اراده نمودن عبادتست بر وجهی که ممتاز شود از غیر
ان عبادت بقصد بندگی جناب احدیت و ضرور نیست بخاطر در اوردن ه

عبادت را

عبادت را بر وجه تفصیل و نه غیر این از امور دیگر مثل وجوب و استحباب و مثل اینها پس
عبادتی که مردد باشد میان واجب و مستحب کفایت میکند قصد نمودن آن را بر وجه
بندگی و ضرور نیست در نیت واجب بودن یا مستحب بودن آن بخلاف آنکه اگر دو
عبادت باید بکند که هر یک شبیه بدیگر باشد بحسب صورت در چه وضو و چه غیر وضو
و تعیین یکی از آن دو را نکند و داخل عبادت شود کفایت نمیکند و معتبر است
مقارن بودن نیت با اول عمل در اکثر عبادات و از آن جمله است وضو لکن نه بمعنی
اخطار ببال بلکه بمعنی وجود داعی بر عمل در آن حال هر چند صورت عمل را بخاطر نگذراند
و معتبر است که نیت خالص باشد و ریا در عمل نکند و غفلت از عمل بالمره نیز روی ندهد
که ندانند که این چه کار است که میکنند و احوط و اولی آنست که نیت وضو مشتمل
باشد بر وجوب یا ندب وضو مثل آنکه بگوید وضوی واجب میسازم و تعلیلی مثل
آنکه بگوید وضو میکنم بعلت آنکه واجب است یا وجه هر یک با قصد قربت و استباحه
عبادتی که مشروط است صحت آن بوضو و رفع حدث نسبت بکسی که ممکن باشد رفع حدث
در حق او و صورت آن بنا بر این در کسی که حدث آن رفع میشود باین طریق است
که وضوی واجب یا سنت میسازم بجهت وجوب یا استحباب و رفع حدث و استباحه عبادت
قربة الی الله و در کسی که رفع حدث در باره او ممکن نیست مثل صاحب سلس البول
و مستحاضه و نحو آن اسقاط رفع حدث را از نیت میکنند و باقی بنحوی که ذکر شد
تفاوت است در هر دو و از برای تقرب جستن بعبادت مراتب چند میباشد اکمل
و اعلای آن کردن عبادت است از جهت آنکه جناب اقدس الهی سزاوار از برای آنست و ادا
نا کمی کردن عبادت است از جهت تحصیل ثواب یا خلاصی از عقاب و در کفایت کردن قصد

تحصیل ثواب یا خلاصی از عقاب خالی نیست و اقرب کفایت نمودن است و در ما بین وضوء
بسیار است و از برای اغلب ناس که مرتبه علیا نهایت صعوبت دارد احتیاط در اراده امتثال امر و
فرمان پروردگار نیست و مراعات تقوی در آنست که اهتمام در تحصیل مرتبه اولی نمایند
و احوط و اولی آنست که نیت را مقارن شستن روی نمایند و بهتر از آن آنست که نیت
کند در وقت دست شستن و مستمر بدارد تا بشستن روی و بنحو اجمال مستمر بدارد
تا تمام شدن آن پس اگر قصد بیرون رفتن از وضو در اثناء عمل کرد نیت باطل میشود
لکن اگر عود نماید پیش از برطرف شدن موالات وضوء صحیح است و اگر عود نکند مگر بعد
از برطرف شدن موالات وضوء باطل است و اگر در وضوء واجب قصد سنت بکند
یا در وضوء سنت قصد واجب بکند وضو باطل میشود اگر بطریق تشریع و تقیید باشد
مثل اینکه نیت کند که اتیان بخصوص وضوء واجب میکنم یا امتثال امر وجوبی را میکنم
و اگر بطریق تقیید نباشد عیبی ندارد مثل اینکه قصد کند وضوئی که خدا خواسته است
میسازم بجهت وجوب آن یا از واجب میدانم و در واقع وجوبی در حق او نباشد یا بعکس
و استحبابی در حق او نباشد وضویش صحیح است و اگر ذمه کسی مشغول باشد بوضوء واجب
بنذر و شبه آن جایز است وضوء مستحبی بکند و اگر وجوب وضوء از باب وجوب
شرط آن باشد چون نماز و طواف واجب بگردن در حق این شخص وضوء مستحبی نمیباشد بنابر
مشهور در وجوب مقدمه واجب چون بهر وضوئیکه بسازد میتواند اتیان بواجب از نماز
و طواف مثلاً نماید پس واجب خواهد بود از باب مقدمه لکن اگر با این احوال قصد
مستحب نماید بغیر تقیید و تشریع وضو باطل نیست دوم ابتداء کردن است در
شستن روی از اعلی و در شستن دستها از مرفق و لازم نیست سائیدن آب بر

موی ریش و شارب و زیر لب و ابروی هرگاه موی احاطه نموده باشد بشره را چه مرد باشد
چه زن چه پر ریش باشد چه تنک ریش اما انچه از روی نمایان باشد در میان موی
شستن ان واجبست و واجب نیست شستن مویی که از حد روی بیرون رفته باشد
و در هر یک از مسح سر و پای از بالا بپایین کشیدن و از پایین ببالا جایز است و
احوط بیرون نرفتن از روش معروفست سیم بودن مسح است برطوبت دست
از اب وضوء چه رطوبت دست راست باشد یا دست چپ هر چند احوط مسح نمودن
سر و پای راست است برطوبت دست راست و مسح نمودن پای چپ است برطوبت
دست چپ و جایز نیست گرفتن اب از برای مسح از باقی مواضع وضو از ریش و غیره
ان در حال بودن رطوبت در دست خصوصا از موضعی از ریش که از حد
روی بیرون باشد و اگر رطوبت دست بخشکد جایز است گرفتن اب از مواضع
مذکوره بی اشکال و اگر متعذر یا متعسر شود مسح کردن بدست مسح نماید بذراع
و احوط خشک بودن محل مسح است هر چند حاجت بان نیست هرگاه مسح برطوبت دست
حاصل شود و اگر مستهلک شود رطوبت دست پیش از مسح جایز نیست و
شرط نیست حایل نبودن در مسح مطلقا در حال اختیار و اما در حال تقیه پس جایز
است مسح بر چکمه هرگاه شستن پای مقدور نباشد و بر تقدیر مقدور بودن
احوط جمع میان شستن و مسح نمودن است و همچنین جایز است در حال ضرورت
مثل سرما چهارم ترتیب است در جمیع اعضای وضوء چه واجب باشد وضوء
چه سنت چه در حال اختیار باشد چه در حال اضطرار چه عالم باشد چه جاهل
و ان حاصل میشود بشستن دست راست بعد از صورت و دست چپ را بعد

از شستن دستها است و مسح نمودن پاها را بعد از مسح سر و مسح پاها در ترتیب نیست
اگرچه احوط است پس اگر مقدم بدارد تمام عضو مؤخر را یا بعض از آن بر تمام
مقدم یا بعض آن فاسد است آنچه را اگر مقدم داشته است چه عامد باشد چه ناسی
چه مختار باشد چه مضطر و صحیح است آنچه را که مؤخر داشته است اگر منافی موالات
بعمل نیامده باشد یا عکس ترتیب در ضمن نیت قصد نشده باشد و اگر یکی از این
دو واقع شده باشد اصل وضو باطل است چنانچه اگر آنچه بعد باید شسته شود پیشتر
شسته شده باشد بدون نیت باید اعاده نماید و مبطل وضو نیست بشرط آنکه
موالات برطرف نشده باشد در هر یک از دو صورت و فرقی نیست در بطلان میان
آنکه مخالفت ترتیب در یکی شده باشد یا در بعد معتد به مثل آنکه از عضو پیش بعد
خشک شدن یا زیادتر بعد شسته شده باشد پنجم موالات است و بدون آن وضو
باطل است و آن عبارت است از متابعتی که باقی بماند رطوبت در عضوی از اعضای وضو
که از عضو پیش از عضوی باشد که مشغول شستن یا مسح نمودن آنست یا عضو سابق
بر آن هرچند احتیاط در آنست که بمجرد تمام نمودن عضو شروع در عضو بعد از آن
نماید بدون مهلت و لیکن خشک شدن مبطل است در جایی که بجهت تاخیر باشد اما اگر
بسبب غیر تاخیر باشد از شدت حرارت و امثال آن چون باد شدید وضو باطل نمی
شود و با تمکن از اختیار مکانی که از حرارت هوا و تندی باد سالم باشد احوط بلکه اقوی
اختیار آن مکان است ششم بجای آوردن مکلف است وضو را بفعل خود در
حال اختیار و فرقی نیست در این معنی میان عامد و جاهل و ناسی و غافل و میان وضو
و غسل و تیمم و شستن و مسح نمودن پس هرگاه بشرکت دیگری طهارت براید بنفس خود آنرا

بعمل آورد باید دیگری بعمل بیاورد آن طهارت را یا بعض از آن کفایت نمیکند چنانچه
اگر شرکت غیر را در نیّت اخذ کرده باشد وضوء باطل است چه وضوء بشرکت
غیر بشود یا نشود و در حال اضطرار باید دیگری را معین بگیرد و معتبر در خشک شدن
اعضا در اینحال خشک شدن اعضای وضوء گیرنده است نه وضو دهنده و احوط در
اینحال نیّت نمودن هر دو است هر چند ظاهر کفایت نمودن نیّت وضوء گیرنده است
هفتم مطلق بودن آب وضوء است باین معنی که از عرفا آب بگویند بدون احتیاج
باضافه نه آنکه با اضافه ذکر بکنند و فرق میان آب شور و شیرین و دریا و برف
و باران نیست بلکه اگر چیزی نیز داخل آب بکنند مادامی که از اطلاق بیرون نکند
آنرا مضر نیست هشتم طاهر بودن آب وضوء است پس اگر وضوء با آب نجس
بسازد اعاده باید بکند بلکه اگر بقصد جواز و شرعیت بکند بدون عذر
حرام نیز بعمل آورده خواهد بود و فرق نیست در اعتبار طهارت و اطلاق آب
در میان آنکه مطلع باشد یا نباشد یا آنکه باشد و فراموش کرده باشد و بر تقدیر
فراموش کردن یا ندانستن مطلع شود در وقت یا بعد از وقت نهم اباحه
آبست باینکه مباح الاصل باشد یا مملوک باشد بخریدن و غیر آن یا ماذون
در تصرف نمودن در آن باشد باذن صریح یا فحوی یا شاهد حال و احوط در
شاهد حال اکتفا نمودن بعلم است و در نهرهای واقع در راهها و منازل سفر
و غیر آنها جایز است مادامیکه از مالک کراهتی مطلع نشده باشد و احتمال دادن
اینکه در ایشان صغیری یا مجنونی یا نخوان باشد مضر نیست و هرگاه مشتبه شود آب مطلق
با آب مضاف پس با تمکن از تمیز احوط تمیز دادن است و بدون تمیز بهر یک وضو بسازد تا یقین

کند که یك وضو باب مطلق ساخته و اکر مشتبه شود باب نجس یا مغصوب پس با امکان
تمیز واجبست تمیز دادن و با عدم امکان از همه اجتناب و احتراز نموده تیمم میکند مکر در
صورتیکه اشتباه در غیر محصور باشد که اجتناب لازم نیست بلکه تکرار وضو یا غسل هم
لازم نیست که همه انست که حاصل نباشد از استعمال اب ترس ضرری یا بهم رسیدن
مرضی یا زیاد شدن مرض یا تنك شدن وقت یا ترس بر تشنکی خود یا رفیق خود که از ان مفارقت
او متضرر شود هرچند کافر باشد یا متضرر نشود ولیکن صاحب نفس محترمه باشد یا
بر حیوانی برسد که بمردن ان متضرر شود بلکه محتملست جواز مطلقا چه متضرر شود
چه نشود ولیکن در ان اشکالست و در هر یك از این چند صورت اکر وضو بسازد
وضو باطل خواهد بود مکر در صورة تنکی وقت که حکم ببطلان وضو مشکلست بلکه
صحت ان قوی است بلکه بعید نیست که در صورة خوف بر تشنکی رفیق و حیوان که در
نبودن انها متضرر شود بلکه ترس تلف نفس محترمه نیز وضو صحیح باشد و این شرط
و شرط سابق از شرایط علمی است نه از شرایط وجودی باین معنی که هرکاه علم نداشته
وضو بسازد وضوء باطل نخواهد بود یا ازرکت همه اباحه مکانست و در ان خلافست
و احوط بلکه اقوی اشتراط انست مکر انکه اصل زمین یا محل قیام یا جلوس مغصوب
باشد بدون مغصوب بودن فضا که اظهر صحت وضو است بنابرین اب وضو بر
محل مغصوب چه ان محل ظرفی باشد یا زمین و اکر انمحل مغصوب باشد اقوی بطلان
وضو است هرکاه از جریان وضو که از محل لازم الغسل منفصل شده بمحل مغصوب
بریزد و اکر از محلی که غسل ان بعمل امده اب بانجا برسد و پس از ان بچکد بر مغصوب
حکم بفساد وضو نمیتوان نمود و همچنین است غسل اشکالی نیست در صحت وضو اکر

مطلع شود بر غصب بودن بعد از فراغ از وضوء چه اگر هیچ نمیدانسته است در حال
وضوء یا میدانست لکن فراموش کرده بود ولیکن عوض از برای مالک بر ذمه او
تعلق میگیرد اگر عوض عرفا داشته باشد مثل اجرة المثل مقدار تصرف و اگر ظرفی
که آب از آن برداشته وضوء یا غسل بعمل آورد مغصوب باشد پس در صورت تمکن
از ظرف مباح و وضوء ساختن از غیر مغصوب اگر از ظرف مغصوب وضوء بسازد یا غسل
کند وضوء و غسلش صحیح است اگرچه معصیت کرده است و در صورت انحصار ظرف
در غصب متعین است تیمم و اگر وضوء گرفت باطل است و اقوی در طهارت محل
وضوء از نجاست پس هرگاه آب بریزد و جاری از محل وضوء بشود و ازاله نجاست
نماید کفایت نمیکند و اگر ازاله نجاست نکند کفایت نکردن ظاهر است و شرط
نیست در صحت وضوء طهارت غیر محل وضوء و احوط ترک نکردن استنجا است
پیش از وضوء فصل ششم در حکم جبایر است و آن چوبهایی است که با آنها شکسته را
می بندند بدانکه اگر کسی در بعض اعضای وضوء آن جروح یا قروح باشد مثل زخم
شمشیر و کارد و دمل و نحو آنها یا شکسته باشد و در روی هیچیک جبیره یا نحو آن
نباشد و بستن و مسح نمودن آن منضرر نشود و طاهر باشد یا نجس شده باشد
و تواند بدون ضرر تطهیر نماید هرچند باب حمام باشد یا توقف داشته باشد
بر اخراج آب گرم کردن و مثل آن باید تطهیر نماید و وضوء بسازد بر تقدیر
قدرت داشتن بر آن و اگر جراحتی باشد که منضرر شود بشستن آن کفایت
میکند شستن آنچه صحیح است از اطراف آنچه ممکن باشد مسح نمودن بر روی
آن یا ممکن نباشد و در صورتی که ممکن باشد مسح اقوی وجوب مسح بر آن نمودن است

چنانچه در صورتی که ممکن نباشد مسح نمودن اولی آنست که بر روی آن چیزی طاهری
بگذارد و مسح کند روی آن را و همچنین است حکم شکسته و قروحی که بر روی آنها جبیره
نباشد هرچند در این دو صورت علاوه نمودن تیمم احوط است و اگر در بعضی از
مواضع شستن وضو جبیره باشد و ممکن باشد رسانیدن آب به بشره در زیر جبیره
به برداشتن جبیره یا مکرر ریختن آب یا فرو بردن عضو را در آب هرگاه آب به بشره برسد
و شسته شود عضو واجبست لیکن احوط آنست که هرگاه ممکن باشد برداشتن جبیره
برداشته شود و زیر آن شسته شود و هرگاه ممکن نشود مکرر ریخته شود آب تا
شسته شود عضو یا فرو نماید عضو را در آب تا شسته شود و اگر میسر نشود شستن
بشره مسح کند بر روی جبیره و هرگاه جبیره در موضع مسح باشد پس اگر جبیره تمام محل
مسح را نگرفته باشد و باقی مانده باشد از آن بقدر کفایت نمودن آنچه واجبست
در مسح اکتفا نماید بمسح آن و اگر تمام محل مسح را جبیره گرفته باشد پس اگر ممکن
باشد برداشتن جبیره بقدر کفایت در واجبات مسح باید بردارد و مسح نماید
بر عضو و اگر ممکن نباشد مسح نماید بر روی جبیره و محل مسح بر جبیره اگر طاهر است
خوب و اگر نه تطهیر کند هرگاه ممکن باشد و هرگاه ممکن نباشد واجبست تیمم
هرچند احوط جمع نمودن میان آن و گذاردن چیز طاهر است بر جبیره و مسح کردن بر
آن و فرقی نیست در جبیره میان بعض عضو و تمام عضو بلکه جمیع اعضا و نه میان
آنکه زیر آن پاک باشد یا نجس و نه میان آنکه جراحت از تفریط خود باشد یا نباشد
و در حکم جبایر است کهنه‌هائی که بر جروح و قروح می‌بندند یا دوائی که بر آنها
میگذارند و در چیزهائی که چسبانیدن آنها بدون حاجت باشد و کندن آن از بش

مسائل متعلقه بجبیره

کند

کند احوط جمع میان جبیره و تیمم است و هرگاه متضرر شود بمسح نمودن بر روی بشره
یا جبیره و مثل جبیره حایلی سوای جبیره نباشد واجبست تیمم نماید و همچنین هرگاه
یک عضو از اعضای وضو یا بیشتر یا کمتر مریض باشد و قروح یا جروح یا شکسته نباشد
و از انجمله است چشم درد که در ان باید تیمم کند مسئله اگر کسی صاحب حدث
مستمر باشد چه بول و چه غایط و چه ریح وضو بسازد و نماز کند و احوط انست که
جمع نکند بیک وضو میان دو نماز و اگر حال او مختلف باشد که وقتی باشد در
اوقات نماز از برای او که تواند نماز را بی حدث بکند واجبست اختیار نماید ان وقت را
و اگر در اینحال در اثنای نماز حدثی واقع شد نماز را تمام کند و احوط اعاده نمودنست
و نیز واجبست براو محافظت نمودن خود را از نجاست باینکه اخذ نماید از برای
خود کیسه که در ان قدری پنبه یا مثل ان بگذارد که منع نماید سرایت نمودن
نجاست را ببدن و رخت لاکن این در صورتیست که در حفظ نمودن ان متضرر
نشود و اگر بشود واجب نیست فصل هفتم در شکوک است بدانکه هرگاه یقین
داشته باشد در حدث و شک یا وهم یا ظن داشته باشد در وضو واجبست
وضو و همچنین هرگاه یقین در طهارت و حدث هر دو داشته باشد و شک
داشته باشد در موخر بودن هریک از دیگری واجبست وضو چه انکه بداند
حالت سابقه بر این دو حالترا یا نداند و اگر شک کند در جزئی از اجزاء
وضو پیش از فراغ از ان باید بعمل بیاورد ان جزء و ما بعد انرا اگر منافی موالات
روی نداده باشد و اگر داده باشد وضو باطلست و همچنین است حکم سهو در
واجبات وضو مطلقا هرچند بعد از فراغ از وضو باشد چه نماز کرده باشد

باب تیمم

یا نه و بر کثیر الشک واجب نمیشود در هیچ صورتی از صور چیزی نه عمل وضو و نه
اعادهٔ اجزاء و اگر یقین داشته باشد بطهارت و شک نماید در حدث یا احتمال مرجوح
بدهد حدوث آنرا یا مظنه بهم رساند اعتبار ندارد و واجب نیست وضو و همچنین است
اگر شک کند در جزئی از اجزاء بعد از فراغ از وضو و داخل شدن در عمل دیگر بلکه
بعد از فارغ شدن از وضو هر چند از محل وضو برنخاسته باشد و داخل در فعل
دیگر نشده باشد چه طول کشیده باشد نشستن یا نه **باب سوم** در غسل است
و در آن چند مبحث است **مبحث اول** در امور یست که موجب غسل میشود و آن جنابت
و حیض و نفاس و استحاضه و مس میت و موت شدنست و هر یک از این اغسال غیر
از غسل میت واجبست از برای نماز واجب و شرطست از برای مطلق نماز از سنت
و واجب و همچنین واجب و شرطست از برای طواف واجب و واجب میشود از باب
مقدمه از برای مس نمودن کتابت قرآن اگر مس نمودن آن واجب شود و مثل اینست
غسل جنابت و حیض و نفاس از برای خواندن هر یک از سور عزایم چه تمام آنها خواند
چه بعض آن و از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و درنگ کردن در باقی
مساجد و گذاشتن چیزی در آنها بشرط واجب شدن هر یک بنذر یا بخوان و استحاضه
[illegible] حکم احداث مذکوره است در وجوب غسل از برای آنها بنا بر احوط بلکه شرط
[illegible] خالی از قوت نیست و همچنین واجبست هر یک از غسل جنابت و
[illegible] نفاس از برای واجب روزه بنا بر احوط هر چند ظاهر اینست که واجب نیست
[illegible] روزه ماه رمضان و قضای آن و اما حکم غسل استحاضه از برای روزه
[illegible] بصوم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و شرطست غسل جنابت از برای

جواز

جواز مس نمودن اسم جلاله و احوط بلکه اقوی مس نکردن غیر ان از اعلام است در
جمیع لغات و سایر اسماء غیر اعلام و احوط اجتناب است از مثل اسم الله در اسم عبد الله
و غیر ان و هم چنین شرط است غسل جنابت از برای جواز مس اسماء انبیاء و ائمه علیهم السلام
بنابر احوط و اقوی و هم چنین است در قران بهر خطی که نوشته شده باشد و اگر چه در لفظ
شیطان و مطلق ظلمه و کفار حتی مثل لفظ فرعون باشد و تشدید و مد بنابر احوط
از قرانست بخلاف اعراب و نقاط که از ممیزات ند و در صورت وجوب مس غسل واجب میشود
من باب المقدمه و حرمت مس قران اختصاص بحدث بحدث اکبر ندارد و در محدث
بحدث اصغر نیز جاری است و واجب شود غسل گاهی بنذر و عهد و قسم و واجب
نیست غسل از برای غیر انچه ذکر شد و نیز واجب است اغسال مذکوره لنفسها بلکه
مستحبست لنفسها مبحث و هم در بیان حقیقت غسل است بدانکه غسل عبارت است
از شستن ظاهر جمیع بدن و شستن موی واجب نیست هر چند احوط است و اگر
موقوف باشد شستن بشره بشستن موی البته باید بشوید موی را در این حال
اما داخل گوش و دهن و دماغ و ما بین پلک چشم و داخل سوراخ احلیل و مثل ان
شستن ان ضرور نیست و هم چنین ضرور نیست شستن سوراخی که در گوش
میکنند از برای حلقه هر گاه تنگ باشد که باطن ان دیده نشود لکن احوط شستن
انست و اگر دیده شود باطن ان واجبست شستن ان و مثل انست سوراخ دماغ
در دو طرف ظاهر و هم چنین است حکم بینی هر گاه بریده شده باشد و شستن ظاهر
بدن باید یا بترتیب یا بارتماس باشد و مراد بارتماس فرو رفتن در اب است بیکدفعه بحسب
عرف یعنی در عرف بگویند بیکدفعه داخل در اب شد و ضرور نیست بیرون اوردن

غسل ترتیبی

جمیع بدن را از اب بلکه اکر تا بساق یا زانو بلکه تا کمر بلکه تا سینه در اب باشد ضرر ندارد لکن احوط بیرون اوردن جمیع بدنست از اب و اکر قدری باقی بماند از بدن هر چند بسیار کم باشد که شسته نشود و بعد از بیرون امدن از اب معلوم شود باید اعاده کند غسل را و خلافست که غسل ارتماسی تدریجی الحصولست باین معنی که اول ان رسیدن اول جزو از بدنست باب و اخر ان رسیدن اخر جزء از بدنست باب یا انی الحصولست بانکه نحو ان برسیدن اخر جزء از بدنست باب اقوی اخر است و قصد اینمعنی و تشخیص این دو نیت لازم نیست چنانچه اصل معرفت ان لازم نیست پس هرکاه نداند واجب بودن اینرا و غسل کند صحیح است غسل ان و مراد بترتیب شستن سر است پیش از طرف راست و طرف راست را پیش از طرف چپ و کردن را با سر باید شست و احوط شستن طرف راست کردنست نیز با طرف راست و شستن طرف چپست با طرف چپ و انتها نمودن بجانب چپ و فرق نیست در معتبر بودن ترتیب در میان کسی که مسئله را بداند یا نداند یا فراموش نموده باشد و واجب نیست ترتیب در میان اجزا اعضاء و احوط شستن ناف و عورتست با هر یک از طرف راست و چپ و در هر یک از سر و طرف راست و طرف چپ قدری زیاده از نهایات را باید شست تا یقین بشستن قدر واجب حاصل شود باین که قدری از بدن را بشوید با کردن و از طرف چپ را با طرف راست و قدری از طرف راست را با طرف چپ چنانچه قدری از کردن که محاذی هر یک از دو طرفست باید داخل شود در ان طرف بلکه قدری بیشتر از هر طرف و موالات در اینجا ضرور نیست ولیکن در غسل استحاضه احوط مراعاتست هرکاه غسل پیش از سلامتی از مرض استحاضه باشد و اکر بعد باشد بی اشکال معتبر نیست و هم چنین است حکم در سلس و مبطون

مبحث غسل ارتماسی

پس

پس اگر قلیلی از بدن باقی بماند که شسته نشده باشد میشوید و اعاده غسل نمیکند
پس اگر در سر باشد باید بعد از شستن آن بشوید طرف راست و چپ را و اگر در طرف راست
باشد باید طرف چپ را بعد از شستن آن بشوید و اما اگر در طرف چپ باشد بغیر آن چیز
باقی مانده است دیگر چیزی را نباید بشوید و نیت را مقارن شستن سر نماید و اگر
شک کند در عضوی از اعضای غسل التفات نکند اگر بعد از تمام شدن غسل باشد
هر چند از مکان خود حرکت نکرده باشد و اگر پیش از تمام شدن باشد احتیاط این
است که آن را بعمل آورد هر چند که واجب نیست و اگر کثیر الشک باشد التفات باید
نکند چه از مکان غسل حرکت کرده باشد چه نکرده باشد و رجوع در کثرت شک
بعرفست که او را در عرف کثیر الشک بنامند و حکم اطلاق و اباحه آب و طهارت آن
و طهارت بدن و نیت و استدامه آن و مباشرت مکلف بنحویست که در وضوء
گذشت پس اگر میتواند که خود عمل را بجای آورد باید بعمل بیاورد و اگر نتواند باعانت
غیر باید بعمل آورد بنحویکه در وضوء گذشت **مبحث سیم** در بیان حقیقت اسبابی
که موجب غسل میشود و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در جنابت است
بدانکه جنابت متحقق میشود بیکی از دو چیز **اول** غایب شدن حشفه در قبل
زن از برای مرد و زن و همچنین در دبر زن و مرد و خنثی و پسر **دوم** بیرون آمدن
منی از مرد یا زن در خواب یا بیداری چه بجماع باشد چه بغیر جماع باختیار باشد یا
اکراه زیاد باشد یا کم هر چند بقدر ذره باشد و محض حرکت کردن منی از محل خود
موجب غسل نمیشود و مادامیکه بیرون نیاید اگر شک کند در بیرون آمدن منی
نیز موجب غسل نمیشود و همچنین است هرگاه خواب ببیند که محتلم شد و بعد

غسل جنابت

از بیدار شدن اثری ظاهر نباشد که موجب غسل نمیشود و اگر بیرون بیاید از زن
منی مرد بعد از غسل واجب نمیشود بر او غسل چنانچه اگر شک نماید که منی خود یا
ان هست یا نه یا انکه مظنه هم برساند که یا ان هست واجب نمیشود غسل و اگر زن
که از مرد است یا از خودش نیز چیزی بر او لازم نمیشود بخلاف انکه اگر علم بهم رساند
با انکه منی از خودش میباشد یا مخلوط است با منی خودش که بر این فرض واجب است
اعاده نماید غسل را **مطلب سوم** در حیض است بدانکه خون حیض خون سیاه
و جهنده و گرم است در غالب اوقات و عادت بان بهم میرساند زن در هر ماه پس
هرگاه علم داشته باشد که ان خون حیض است اشکالی در ان نیست و اگر مشتبه
شود بخون بکارت طریق شناختن ان با نیست که قدری پنبه داخل در فرج خود
کند و قدری صبر نماید و بهتر انست که در وقتی که میخواهد این عمل را مکند به
پشت بخوابد و پاها را بلند کند و بعد از ان که مدتی گذشت پنبه را اهسته
بیرون اورد پس اگر خون در دور ان واقع شده باشد ان خون بکارتست و اگر
خون تمام پنبه را فرو گرفته باشد خون حیض است و شرط است در امتحان مذکور
اینکه قروح یا جروح احاطه بفرج مثل احاطه بکارت نداشته باشد و هم چنین
خون بسیار نباشد که نتوان تشخیص نمود و اگر نماز کند بدون امتحان مذکور
با ممکن بودن ان باطلست نماز هرچند بعد ظاهر شود که خون بکارت بوده است
و گاهی مشتبه میشود بخون قرحه و طریق شناختن ان انست که به پشت بخوابد
پس پاها را بلند کند پس انگشت میان را در فرج داخل کند پس اگر خون از طرف
چپ اید خون حیض است و اگر از طرف راست می اید خون قرحه است و اگر خون

در حیض

در دو طرف

در دو طرف ظاهر شود امتحان بی فاید و باطل خواهد بود و اگر امتحان نکرده نماز
کند با ممکن بودن ان باطلست نماز هر چند بعد معلوم شود که حیض نبوده است
و اگر مشتبه شود بخون نفاس مثل انکه احتمال ولادت بدهد و علم نداشته باشد
بان چنانچه از ان چیزی بیرون اید که شک کند که انسانست یا مبدا انسان یا غیر
ان خصوصا هرگاه در عادت اتفاق افتد حکم بحیض میکنند و همچنین هر خونی که
زن ببیند در میان سه روز و ده و کمتر منقطع شود حیض است مادامی که ندانند
که از قروح یا جروح است و همچنین هرگاه بعد از گذشتن ده روز از حیض خون ببیند
و اوصاف حیض دران باشد و حیض خواهد بود و همچنین هرگاه خون بر سه منقطع
شود و در بین ده روز باز دیده شود و منقطع شود در همان ده روز تمام حیض
است و حیض با حمل جمع میشود بنا بر اقوی و هر خونی که پیش از نه سال دیده شود ان
خون حیض نیست و همچنین هر خونی که در حال یاس ببیند و حد یاس در قرشی
تمام شدن شصت سال قمری شرعی است و در غیر قرشی تمام شدن پنجاه سال
قمری شرعی است و قرشی کسی است که نسب ان بنضر ابن کنانه برسد و ان از طرف پدر
بتنهائی کفایت میکند و اما از طرف مادر بتنهائی کفایت نمیکند و اگر زن مشتبه
باشد قرشی بودن ان ملحق بغیر قرشی میشود و نبطی چون قرشی است اگرچه در این
از منه معلوم نیستند و اکثر زمان حیض ده روز است مثل کمتر ایام خالی بودن
از حیض که ان نیز ده روز است مثل کمتر ایام خالی بودن از حیض که ان نیز ده روز است ایضا
و انچه کمتر از ان حیض نمیتواند شد سه روز است پس هرگاه یک روز یا دو روز خون
ببیند حیض نخواهد بود و هرگاه دو دفعه در دو ماه مساوی خون ببیند شرایط

حیض صاحب عادت میشود پس اگر عدد و وقت هر دو مساوی باشد مثل اینکه
در دو ماه از اول تا پنجم خون ببیند او را صاحب عادت وقتیه و عددیه گویند و
اگر در عدد مساوی باشد نه در وقت مثل اینکه در ماه اول پنج روز خون دید از
اول ماه و در ماه دوم پنج روز خون دید از آخر ماه او را صاحب عادت عددیه گویند
و اگر مساوی باشد در وقت نه در عدد مثل آنکه در ماه اول خون دید پنج روز و
در ماه دوم شش روز و هر دو از اول ماه خون دید او را صاحب عادت وقتیه گویند
و متحقق میشود عادت نیز بمساوی دیدن خون در دو دفعه در یکماه هم چنانکه
متحقق میشود عادت نیز بدیدن خون در دو دفعه مساوی در بیشتر از دو ماه
و در صورت عادت وقتی و عددی یا عادت وقتی بتنهائی بدیدن خون ترک
عبادت کند هر چند خون بصفت حیض نباشد و صاحب عادت وقتی تنها حکم
آن حکم مضطربه است و حکم آن میاید و در صاحب عادت عددی بتنهائی
خلافست و اقوی آنست که بدیدن خون نیز ترک عبادت کند و صاحب عادت
عددی بتنهائی خلافست و اقوی آنست که بدیدن خون نیز ترک عبادت کند
و صاحب عادت هرگاه خون او از عادت تجاوز نماید مستحب است که احتیاط
نماید بترک نمودن عبادت اگر عادت آن از ده کمتر باشد و در عدد ایام احتیاط
خلافست و اقوی استحباب آنست تا بده روز هر چند احوط اکتفا نمودن بیکروز یا
دو روز است و بر تقدیر هرگاه خون منقطع شد بده روز یا کمتر تمام حیض است
و هرگاه گذشت از ده روز اگر تمیز نداشته باشد یا داشته باشد و موافق با عادت
باشد عادت آن معتبر است و زاید بر عادت استحاضه است بلا اشکال و اگر تمیز داشته
باشد

باشد و تمیز مخالف با عادت باشد هرگاه ده روز در وسط فاصله شود متابعت
نمودن عادت خالی از رجحان نیست و هرگاه ده روز فاصله نشود اگر مجموع آن
ده روز نمیگذرد تمام ایام عادت و تمیز را حیض قرار دهد و اگر مجموع از ده روز
میگذرد رجوع بعادت نماید و غیر صاحب عادت مستقره هرگاه ممکن شود او را
رجوع نمودن بصفت باینکه آنچه بصفت حیض است کمتر از سه و بیشتر از ده نباشد
وانچه بصفت حیض نباشد بتنهائی یا با ایام پاکی ده روز یا بیشتر باشد رجوع کند
بصفت حیض و بمجرد دیدن خون ترک عبادت نماید بلکه اقوی آنستکه ترک
عبادت نماید هرچند خون بصفت حیض نباشد و هرگاه رجوع بصفت ممکن
نباشد باینکه آنچه بصفت حیض است کمتر از سه روز یا بیشتر از ده باشد وانچه بصفت
حیض نباشد تنها یا با ایام پاکی کمتر از ده باشد پس اگر مبتدئه باشد وان عبارت است
از کسی که ابتدا بخون دیدن نموده باشد و عادت آن مستقر نشده باشد رجوع
کند بعادت خویشان پدری و مادری خود یا پدری تنها یا مادری تنها اگر ممکن باشد
باینکه از برای او خویشان باشد و ایشان نیز متفق باشند و اگر ممکن نباشد
باینکه از برای او خویشانی نباشد یا باشد و متفق نباشند یا ممکن نباشد مطلع
شدن بر عادت ایشان مثل مضطربه است و مضطربه عبارتست از کسی که فراموش
کند عادت خود را بعد از آنکه صاحب عادت مستقره شده باشد یا کسی که خون مکرر
دیده باشد و عادت از برای او مستقر نشده باشد و او باید در هر ماه هفت روز
را حیض قرار دهد و حکم مذکور از برای مضطربه در صورت فراموشی عادت تخلف
ندارد هرگاه عدد و وقت هر دو را فراموش کرده باشد یا عدد را تنها و اگر وقت را

تنها فراموش کرده باشد دران تفصیلیست که درین رساله ذکر آن مناسب نیست
رجوع برساله کبیر نماید باقی ماند احکام حایض و از جمله آن است که صحیح نیست
از او نماز نه واجب و نه سنت و نه اصلی و نه نماز احتیاط و نه سجده سهو بلکه اگر در بین
نماز حایض شود نماز او باطل است حتی اگر حرفی از تشهد مانده باشد بلکه پیش از
تمام نمودن سلام واجب نیز و اگر در نماز باشد و گمان نماید که حایض شد داخل کند
دست خود را و بمالد بموضعی که خون بیرون میاید پس اگر خون بیرون آمده باشد از
نماز بیرون رود و الا نماز را تمام نماید و اگر چنین نکند و نماز را تمام کند نماز او صحیح است
اگر بعد از نماز ظاهر نشود حایض شدن یا معلوم نشود پیش بودن حیض بر تمام
نمودن نماز و چنانچه مظنه مبطل نیست شک نیز مبطل نیست و در حکم حیض است
سایر احداث و همچنین صحیح نیست از او روزه و نه طواف و حرام است بر او داخل شدن
در مسجد الحرام و مسجد رسول خدا و درنگ نمودن در باقی مساجد و ظاهر جایز
بودن عبور است در روضات مقدسه مگر روضه جناب نبوی ص اگر مستلزم
عبور در مسجد آنجناب باشد و حرام است بر او گذاشتن چیزی در مساجد و خواندن
یکی از سور عزایم و اجزاء آنها بقصد جزئیت اگر مشترک باشد و اگر مشترک نباشد حرام است
چه بقصد جزئیت و چه بقصد غیر جزئیت و حرام است مس نمودن کتابت قرآن و وطی
کردن حایض در قبل تا زمانیکه خون باقیست و هرگاه طاهر شد جایز است بشرط
شستن فرج و هرگاه وطی نمود احوط دادن کفاره است و کفاره در غیر کنیز سه ربع
مثقال صیرفی طلا است در اول حیض و در وسط نصف آن و در آخر ربع آن و احوط
آنست که سکه دار باشد و کفایت میکند قیمت و در کنیز سه مد گندم صدقه دهد

از برای

ازبرای ازبرای هر فقره یکمد واز جملهٔ احکام استظهار است یا منقطع شدن
خون پیش از ده روز باینکه پنبه بگذارد در فرج خود بعد از انکه پای چپ را بر دیوار
بگذارد و شکمش را بان بچسباند بعد بکه حقیقت امر ظاهر شود پس هرگاه پنبه پاک
بیرون امد ظاهر است از حیض و اگر ملوث بیرون امد مبتدئه صبر کند تا پاک شود
یا ده روز بگذرد و صاحب عادت گذشت حکم ان و شکم و پا بر دیوار گذاشتن مستحب است
مطلب سیم در نفاس است وان خونیست که در وقت زائیدن زنان می اید خواه
همراه طفل بیاید خواه بعد از ان خواه هر دو وقت بشرط انکه کمتر از ده باشد که هرگاه
ده روز از زائیدن گذشته باشد و بعد از ان خون ببیند نفاس نخواهد بود
و فرق نیست میان انکه طفل تمام متولد شود یا تمام نشده سقط شود هر چند
مضغه باشد بلکه علقه بشرط انکه علم بهم رساند بانکه ان مبدء انسانست یا چهار
قابله شهادت دهند بران و نطفه و علقه مشتبه اعتبار ندارد و همچنین مجرد
زائیدن هرگاه خون نه بیند و نه خون پیش از زائیدن هر چند بقدر لحظه باشد
و از برای اقل نفاس تحدیدی نیست پس ممکن است بقدر لحظه باشد و اکثر ان
ده روز است وان نفاس غیر صاحب عادت مستقره است چه بر ده روز منقطع شود
چه بگذرد و صاحب عادت مستقره نفاس ان بقدر عادت اوست و اما اگر بر
کمتر از ده روز خون او منقطع شود نفاس او تمام ان مقدار است و همچنین اگر
بر ده منقطع شود و اگر از ده بگذرد عادت او نفاس اوست و تتمه استحاضه و انچه
ذکر شد از انکه عادت را نفاس قرار دهد یا ده روز را وقتی است که در اول و اخر
خون ببیند یا در تمام مدت مذکوره بخلاف انکه اگر در یکی از اول یا اخر یا اوسط

نفاس بر زنی

خون دید نفاس او بمقدار دیدن خونست چنانچه اگر در وسط و اخر یا اول و وسط
خون ببیند نفاس او مختص بطرفین و انچه زمان ما بین انست خواهد بود پس
کسی که عادت ان هشت روز باشد و در اول و اخر خون برببیند تمام نفاس
است و اگر در اول و چهارم یا پنجم و هشتم خون دید چهار روز نفاس خواهد بود
چنانچه اگر ندید مگر یکروز از این روزها از نفاس او مختص بمقدار دیدن خون
خواهد بود و اگر در چهارم مثلا دید و از عادت گذشت و بر ده منقطع شد از
چهارم تا دهم نفاس است و مثل انست که شنیدی حال مبتدئه و مضطربه تا ده
روز و هر چیزیکه میباشد بر حایض از حرام و واجب و مستحب و مکروه بر نفساء نیز چنین
است **مطلب چهارم** در استحاضه است بدانکه ان بر سه قسم است قلیله و متوسطه
و کثیره قلیله انستکه کهنه یا پنبه که در فرج میگذارد خون باو برسد ولیکن از او فرو
نگیرد بتمام و متوسطه انستکه خون در پنبه فرو رود و از ان نگذرد و کثیره انستکه
خون از پنبه بگذرد و بکهنه برسد چه از کهنه بگذرد یا نگذرد و در قسم اول غسل
واجب نیست و وضوء واجبست از برای هر نماز واجبی و اگر خواهد نافله کند هم
نماز را باید بیک وضوء نیز بکند و در قسم دویم یکغسل واجب میشود از برای نماز
صبح علاوه بر وضوء از برای هر نماز و اگر بعد از نماز صبح خون استحاضه متوسطه
را برببیند احوط اگر نگوئیم اقوی انستکه این غسل برای نمازهای بعد بکند تا
برسد بصبح دیگر که باز غسل میکند و همچنین است در کثیره هرگاه قبل از نماز ظهر
قلیله یا متوسطه بوده و بعد از ان قبل از نماز عصر کثیره بشود یا بعد از نماز مغرب
کثیره بشود که احتیاط در غسل کردنست و دلیلی که با این حدث اکبر وضوء تنها

صبح است نیست و شرط است در هر نماز سنت و در قسم سیم سه غسل واجب
میشود یکی از برای نماز صبح اگر نماز نافله شب را نکند و اگر بکند جمع نماید میان نافله
شب و نماز صبح بان غسل باید تجدید وضوی بجهة هر نمازی چه واجب و چه مستحب
چنانچه کفایت میکند از برای سایر نوافل روز و شب غسل هر یک از فرایض ان و یکی
از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی از برای مغرب و عشاء که جمع کند
نیز میان هر دو و اگر خواهد هر نماز برا یک غسل کند جایز است و وضو باید بکرد
با هر یک از اغسال هم چنانکه گذشت و در واجب بودن وضوء از برای هر یک از نماز
عصر و عشا خلافست احوط و اقوی وجوبست و واجب بودن غسل و وضوء در سه
قسم گذشته در حالتی است که خونی که باعث غسل یا وضوء میشود پیش از نماز
بهم رسد هر چند در غیر وقت ان نماز باشد بشرطی انکه غسل یا وضوء بعمل نیاورده
باشد از برای ان خون بعد از دیدن ان و انچه ذکر شد در حکم سه قسم در وقتی است
که خون بیک نسبت باشد پس اگر متبدل روی دهد مثل انکه کثرت بقلت بر گردد
یا قلت بکثرت بر گردد حکم بر گردد پس اگر پیش از غسل نمودن از برای نماز صبح کثرت
بر گردد بقلت کفایت میکند بیکغسل و اگر پیش از غسل ظهرین بر گردد کثرت بقلت
کفایت میکند دو غسل چنانچه اگر بعد از نماز صبح قلت بر گردد بکثرت دو غسل
خواهد نمود در ان روز و اگر بعد از نماز ظهرین چنین شد یکغسل میکند و هم چنین
اگر بعد از نماز صبح قلت بر گردد بتوسط احوط بلکه اقوی وجوب غسل است برای
نمازهای بعد و اقوی انستکه از برای رفع ناخوشی استحاضه در جائی که موجب
وضوء بود و در جائی که موجب غسل بود غسل نماید مثل انکه هر گاه وضو یا غسل

نمود باجرای ان خون و پیش از نماز کردن ذالست از حال خود که دیگر خون نخواهد
دید و رفع ناخوشی او خواهد شد اعاده نماید انچه نموده بود در اول از وضو یا غسل
و واجبست بر مستحاضه استبراء کردن باینکه پنبه بردارد و بعد از نکه متعارف است
در معلوم شدن حال باندازه صبر نماید و بعد بمقتضای ان عمل نماید از منقطع
شدن خون یا قلیله بودن ان یا متوسطه بودن یا کثیره بودن و هم چنین واجبست
عوض نماید پنبه را یا بشوید انرا اگر نجس شده باشد و هم چنین بشوید ظاهر فرج را
اگر نجس شده باشد بلکه احوط عوض نمودن لکته باشتن است هر گاه ملوث بخون
شده باشد چنانچه احوط انست که بعد از غسل بلکه وضوء نماز را تاخیر نکند و
اهتمام نماید در حفظ نمودن خود را از بیرون امدن خون مادامیکه متضرر نشود و
اگر متضرر شود واجب نیست و اگر در بین غسل حدث اصغر از او صادر شود احوط
انست که غسل مذکور را اتمام کند و اعاده نماید و وضوء بسازد هر چند قول بصحیح
بودن غسل و لازم بودن وضوء مطلقا خالی از رجحان نیست و فرق نیست در باطل
نبودن غسل میان غسل واجب و مندوب و اگر حدث اکبر در اثنای غسل واقع
شود اگر همان حدثی که رفع انرا میکرد واقع شود اعاده غسل باید بشود و حیض و
نفاس در حکم واحد است و اگر غیر ان واقع شود غسل باطل نمیشود مطلب پنجم
در غسل مس میت است بدانکه واجب میشود غسل بمس نمودن میت بعد از سرد شدن
و پیش از غسل دادن و در حکم میت است قطعه که در ان استخوان باشد خواه از زنده
جدا شده باشد یا از مرده و در وجوب غسل بمس نمودن استخوان بی گوشت اشکالست
و احوط غسل نمودنست و اظهر واجب نبودن غسلست بسبب مس نمودن چیزیکه

جوهرة

مطلب پنجم غسل مس میت

در بیان غسل میت

حیوة دران حلول نکرده باشد مثل مو مطلب ششم در غسل میت وسایر احکام
ان از کفن نمودن و نماز کردن و دفن نمودن و دران چند بحث است بحث اول
در غسل میت است و دران دو فصل است فصل اول بدانکه غسل دادن میت
واجب کفاییست باین معنی که بر همه مکلفین واجبست و هرگاه یکنفر غسل او را
بجا آورد از دیگران ساقط است و اولی بان بلکه بنابر امور کفاییه میت شوهر است
نسبت بزن خود چه آن زن آزاد باشد چه بنده چه دائمه باشد چه متعه و متعه در
بحکم زوجه است دون باشد و بعد از شوهر مالک مقدم است بر غیر مالک و اگر
متعدد باشند شریک خواهند بود در ولایت و بعد از مالک ارحام است و ایشان
مقدم بر اجنبی میباشند هر چند هاشمی باشد یا وصیت نموده باشد که او غسل
دهد هر چند احوط از برای ورثه عمل نمودن وصیت است هر چند هاشمی
نباشد و طبقات ارحام بترتیب طبقات ارث است پس پدر و مادر و اولاد مقدم
بر جد و جده و برادر و خواهر میباشند و ایشان مقدم بر اعمام و اخوال میباشند
و بعد از ان ولاء عتق مقدم است بر ولاء ضامن جریره و ضامن جریره مقدم است
بر حاکم شرع و با بودن هیچ یک از مراتب احتیاط مقدم داشتن حاکم شرع است
بر غیر و بعد از ان عدول مؤمنین و اما ارباب طبقه واحده پس پدر مقدم است
بر مادر و اولاد و اولاد اولاد و ذکور از اولاد بلکه از هر طبقه مقدم است بر غیر
ایشان و بالغ ایشان مقدم است بر غیر بالغ از ایشان و کسی که نزدیک باشد بمیت
بپدر و مادر مقدم است بر کسیکه نزدیک باشد بمیت بپدر دوا اگر غسل داده شود
میت بی اذن اولیاء باطلست و همچنین است حکم در نماز و شرط است که غسل دهنده

میت شیعهٔ اثنی عشری باشد مگر در صورت اضطرار که جایز است غسل دادن سنی
واحتیاط انستکه نیت غسل را شیعهٔ اثنی عشری بکند واحوط از این نیت نمودن
هر دو است وهرگاه عذر رفع شد غسل را اعاده نمایند خصوص در صورتیکه
بطریق خودشان غسل داده باشند وهمچنین شرط است که غسل دهنده مثل
میت باشد در ذکوریت وانوثیت مگر در زن وشوهر وپسر سه ساله اگر زن اورا
غسل بدهد ودختر سه ساله اگر مرد اورا غسل بدهد عیب ندارد وجایز است
از برای مولی غسل دادن کنیز خود وعکس آن نیز بعید نیست هرچند احوط ترک
انست ودر سقوط اشتراط مماثلت در محارم خلافست احوط بلکه اقوی انستکه
با امکان مماثل غیر مماثل از محارم غسل ندهد ودر غیر این صورت محارم میتوانند غسل
بدهند با کشیدن جامه بر روی میت وجاری کردن آب از زیر آن بنا بر احوط
بلکه اقوی اگرچه بعید نیست کفایت نمودن ستر خصوص عورت وواجبست غسل
دادن هر مؤمن اثنی عشری وواجب نیست غسل دادن کفار چه از اهل کتاب باشد
وچه از غیر ایشان اما در مخالف واجب نبودن خالی از رجحان نیست ودر حکم میت است
سینه او یا قطعه که در ان سینه باشد پس غسل دادن آن بلکه کفن نمودن ونماز
کردن بران واجبست و واجبست غسل دادن وکفن نمودن وحنوط کردن قطعه که در
ان استخوان باشد هرگاه از میت جدا شده باشد بلکه احوط الحاق جدا شده
از زنده واستخوان بی گوشت است بان وهمچنین طفلی که در شکم چهار ماهه شده
باشد وسقط شود که واجبست در ان غسل وکفن وحنوط ودفن نمودن واما
نماز پس آن نه واجبست ونه سنت وهرگاه چهار ماه کمتر داشته باشد واجبست

او را در کفن پیچیدن و دفن کردن و واجبست ازاله نمودن نجاست از بدن میت پیش
از غسل و پوشانیدن عورت او را از نامحرم در حال غسل مثل سایر احوال چنانچه
واجبست روی بقبله نمایند میت را در حال احتضار اگر روی بقبله نباشد باینکه بر
پشت بخوابانند او را و روی او و کف پاهای او را مواجه قبله نمایند و منقطع میشود
وجوب مذکور بمتحقق شدن وفات مگر در دفن نمودن و احوط مراعاتست بعد از
بیرون رفتن روح تا بدفن نمودن نیز و فرق نیست در وجوب مذکور میان آنکه محتضر
مرد باشد یا زن طفل باشد یا بالغ و واجب نیست غسل دادن کسی که واجب شده
باشد کشتن ان برجم یا قصاص یا غیر انها و غسل کرده باشد بامر حاکم شرع یا از
جانب خود اغتسال را اگر واجبست از برای میت و اگر بعد از سه غسل بمیرد بسبب دیگر
واجبست غسل دادن او **فصل دوم** در کیفیت غسل واجبست غسل دادن میت
را بسه غسل بسدر و بکافور و به آب خالص و واجبست ترتیب در میان سه غسل بنحو
مذکور و فرق نیست در اینحکم میان انکه میت جنب باشد یا حایض باشد یا نباشد
و احوط غسل دادن میتست بغسل ترتیبی هرچند اظهر کفایت نمودن غسل ارتماسی
است و کیفیت هر یک از ترتیب بر نحویست که در غسل جنابت گذشت و همچنین
شرطست نیت در هر یک از سه غسل و نیت هر غسلی را مقارن شروع در ان
نمایند و اگر هیچ اب میسر نشود سه تیمم بدهند میت را بقصد هر یک از ان سه غسل
و احوط یاد کردن یک تیممست بدل غسل بنحو اطلاق و بعضی بهمین اکتفا نموده اند
و ان ضعیفست و همچنین است اگر بترسد بر میت از غسل دادن از هم ریختن
پوست یا گوشت او مثل انکه سوخته باشد یا ابله داشته باشد و تیمم را باید

[illegible]

بدست خود بعمل آورد نه بدست میت و در تیمم دهنده نیز همان نیت معتبر است بتفصیلی
در غاسل و اموری که در سایر اغسال معتبر است از اباحه آب و مکان در اینجا نیز معتبر است
و همچنین اباحه سدر و کافور و لنگ و تخته و خاک در تیمم دادن **مبحث سیم**
در تکفین است واجبست کفن نمودن میت چه مرد باشد چه زن چه خنثی چه ممسوح بسه
پارچه و آن پیراهن و لنگ و لفافه است که از سر تا سر هی بپوشاند و شرط است در پیراهن
که از شانه تا نصف ساق را بپوشاند و در لنگ آنکه میان ناف و زانو را داشته باشد
و در لفافه آنکه از طول اینقدر زیاد باشد که توان دو سر کفن را بست و از عرض اینقدر
زیاد باشد که بر روی هم بیفتد دو طرف آن و افضل بلکه احوط در پیراهن بلند
بودن است تا بقدم و در لنگ پوشانیدن است از سینه تا بقدم لکن احوط
و اظهر است که زاید بر قدر واجب را بدون اذن کبار ورثه نکنند چنانچه اگر صغیر
داشته باشد از مال الصغیر ندهند و اگر معتذر شود سه پارچه اکتفا نمایند بآنچه
مقدور است چه یک پارچه باشد چه دو پارچه بلکه اگر مقدور نشود مگر پوشانیدن
عورت نیز واجبست و کیفیت تکفین است که لنگ مقدم بر پیراهن و پیراهن
مقدم بر لفافه باشد و احوط است که هر یک از سه پارچه بپوشاند بدن را که دیدن
است و جایز نیست مغصوب بودن کفن و نیز نجس بودن و نیز حریر محض بودن و نیز
پوست بودن هر چند از حیوان تزکیه شده و ماکول اللحم باشد و احوط است که
کفن ننمایند از ثوبی که از مو و کرک بافته باشند هرگاه از ماکول اللحم باشد و اگر
از غیر ماکول اللحم باشد و اگر از غیر ماکول اللحم باشد معروف در میان اصحاب است
که جایز نیست و کفن واجب بیرون کرده میشود از اصل مال میت هر چند دین بوده

باشد

مبحث سیم در تکفین

باشد مگر زن که کفن او بر شوهر است هر چند زن مالدار باشد و واجبست بعد از
غسل حنوط نمودن وان مسح نمودن هفت موضع سجود است بکافور و کفایت
میکند دران مسمی و اگر پیش بدارد حنوط را بر غسل کفایت نمیکند و فرق نیست در
حنوط در میان مرد و زن و خنثی و ممسوح و صغیر و کبیر لکن مخصوص است این وجوب
بمیتی که محرم نباشد و اگر محرم باشد بوی خوش نزدیک او نبرند چه از کافور و چه از
غیر کافور و چه در حنیط و چه در تغسیل مبحث سیم در نماز میت است و دران دو
فصل است فصل اول بدانکه واجبست نماز بر هر که شیعه اثنی عشری باشد مطلقا
چه شهید شده باشد و چه کشته شده باشد بقصاص یا خود خود را کشته باشد
یا ختنه نکرده باشد یا غیر ایشان باشد از ارباب کبایر و همچنین واجبست بر سنی
در حال تقیه بلکه در غیر تقیه بنا بر احوط و جایز نیست نماز بر کفار چه کافر اصلی
باشد چه مرتد چه ذمی باشد چه غیر ذمی و نماز است بر بعض از فرق مثل ناصبی بلعن
بران کردن بنحویکه می اید و ملحق میشود بمسلم مرده که در بلاد اسلام یافت شود و طفل
و دیوانه اگر متولد شده باشند از مؤمن یا مؤمنه و همچنین واجبست نماز بر لقیط
دار الاسلام بلکه مشهور چنین است بلکه لقیط دار الکفر نیز هرگاه دران مسلمی باشد
که ممکن باشد تولد ان لقیط از ان فصل دویم بدانکه نماز میت واجبست بوجوب
کفائی بر هر مکلفی و شرط است در صحت ان انکه مؤمن اثنی عشری باشد و اگر طفل
ممیز بجای اورد صحیح است از و لکن ساقط نمیشود از مکلفین تکلیف ظاهر و اولی
بنماز اولای بتغسیل است و بتفصیل گذشت و جایز نیست نماز بر میت بدون
اذن ولی چه فرادی و چه جماعت و اگر اذن ندهد ولی احدی را بر جماعت و خود نیز

اقدام نکنند اگر منوط بعدد شرعی باشد منشاء ساقط شدن ولایت نمیشود و نماز را

فرادی خواهند کرد و اگر بسبب عذر شرعی نباشد احوط باقی گذاردن امر است بر ولی هر چند

ساقط شدن ولایت او در این حال خالی از قوة نیست و احوط اذن گرفتن از حاکم شرع است

در اقامه چنین جماعتی با امکان و با عدم امکان از عدول مؤمنین و کیفیت نماز آنکه

نیت بکنند و پنج تکبیر که اول آنها تکبیرة الاحرام است بگوید و در میان آنها چهار دعا

بخوانند اول شهادتین دویم صلوات بر پیغمبر و آل آنجناب صلوات الله علیه و علیهم اجمعین

سیم دعاء از برای مؤمنین چهارم از برای میت پس اگر بعد از تکبیر اول بگوید اَشْهَدُ

اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ و بعد از تکبیر دویم بگوید اَللّٰهُمَّ

صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و بعد از تکبیر سیم بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ

و بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَیِّتِ و بعد از آن تکبیر پنجم را بگوید کفایت

میکند و اینها در وقتیست که میت شیعهٔ اثنی عشریه باشد پس اگر طفل باشد چه

نماز بر او واجب باشد چه نباشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِاَبَوَیْهِ وَلَنَا

سَلَفًا وَفَرَطًا وَاَجْرًا اگر پدر و مادر طفل هر دو مؤمن باشند و اگر یکی از ایشان مؤمن

یا هر دو نباشد دعا را باو تنها نماید و اگر میت مجهول الحال باشد بعد از تکبیر چهارم

اگر بگوید اَللّٰهُمَّ اِنْ کَانَ یُحِبُّ الْخَیْرَ وَاَهْلَهُ فَاغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَتَجَاوَزْ عَنْهُ خوبست

و اگر مخالف باشد یا ناصبی که تقیةً بر او نماز کنند در نماز مخالف بعد از تکبیر چهارم

بگوید اَللّٰهُمَّ امْلَأْ جَوْفَهُ نَارًا وَقَبْرَهُ نَارًا وَسَلِّطْ عَلَیْهِ الْحَیَّاتِ وَالْعَقَارِبَ و

در نماز ناصبی بگوید اَللّٰهُمَّ اخْزِ عَبْدَکَ فِی عِبَادِکَ وَبِلَادِکَ اَللّٰهُمَّ اَصْلِهِ اَشَدَّ

نَارِکَ اَللّٰهُمَّ اَذِقْهُ حَرَّ عَذَابِکَ فَاِنَّهُ کَانَ یُوَالِی اَعْدَائَکَ وَیُعَادِی اَوْلِیَائَکَ

ویبغض

کیفیت نماز میت

وبغض اهل بیت نبیك وتكبیر پنجم در نماز این دو صنف نباید واگر میت مستضعف
باشد بگوید اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلك وقهم عذاب الجحیم و واجبست
در آن نیت وقیام وروی بقبله نمودن با امكان وگذاردن سر میت را بطرف راست
نمازگذارنده مگر آنكه ماموم باشد وهرگاه عكس بگذارد میت را باطل میباشد نماز چه
از روی عمد باشد چه از روی فراموشی چه از روی جهل وهم چنین شرطست به پشت خوابیدن
میت را در حال نماز **بحث چهارم** در دفن است واجبست دفن نمودن میت را بوجوب
كفائی بنحویكه پنهان نماید جسد میت را در زیر خاك بنحویكه محفوظ بماند جثه او
از ضرر درندگان وبوی او از انتشار وهم واجبست خوابانیدن او را بدست راست روی
بقبله وهرگاه در كشتی باشد ودفن او ممكن نباشد بگذارند او را در ظرفی مثل خمره و
سر او را ببندند ودر دریا اندازند یا آنكه بر پای او و یا مثل آن چیز سنگینی مثل سنگ
ببندند واو را در دریا اندازند واحوط بجای آوردن اولست با امكان واگر میت
زن غیر مسلمه باشد چه كتابیه وچه غیر كتابیه وحامله باشد بطفل مؤمن واجبست
او را پشت بقبله دفن نمایند تا آنكه طفل روی بقبله باشد هرگاه طفل صاحب
روح شده باشد وحرامست نبش نمودن قبر مگر در صورتیكه وصیت كرده باشد
بنقل جنازه او بیكی از مشاهد مشرفه بلكه در نقل بمشاهد بدون وصیت هم عیبی
ندارد ونیز جایز است نبش در صورتیكه با او مال محترمی در قبر افتاده یا گذارده باشند
یا لازم شده باشد ادای شهادتی بر او یا در ملك مغصوب دفن شده باشد اگر چه
در حال دفن ندانسته باشند وهم چنین بجهت تدارك جمله از امور واجبه چون غسل
واستقبال قبله در اكثر از این صور نبش واجبست وهم چنین حرام است نقل كردن

در بیان تیمم

میت را بعد از دفن بغیر مشاهد مشرفه و حرام است دست زدن بصورت و خراشیدن
آن و کندن موی چه در مصائب اقارب و چه در غیر اقارب و همچنین شق نمودن رخت
بر غیر پدر و برادر **در باب تیمم** در تیمم است و در آن چند فصل است **فصل اول**
در اسباب منتقل شدن از وضوء و غسل به تیمم بدانکه سبب تیمم ممکن نشدن وضوء
و غسل است و آن به چند چیز میشود **اول** نداشتن آب بقدر آنچه کفایت کند او را در
آن طهارتی که بر او واجب شده است از وضوء یا غسل هر چند بقدر بعضی از آن
آب بیشتر باشد و اگر آب بقدری باشد که کفایت نماید از برای ازاله نمودن نجاست
ازاله نماید نجاست را بآن آب و تیمم کند هرگاه آن نجاست معفو نباشد و یافت شود
چنانچه بآن تیمم کند و اگر نه طهارت را مقدم بدارد **دوم** ترسیدن از آب بسبب
ترس از درنده یا دزد بر نفس یا مال یا عرض خود یا بجهت میسر نشدن آلات و اسباب
آب کشیدن یا گرم کردن یا محتاج به تنخواهی باشد که آب بخرد و میسر نباشد او را
و امثال آن و اگر مقدور باشد خریدن آب یا آلاتی که موقوف است تحصیل آب بآنها
بخرد هرگاه متضرر بآن نشود یا اینکه اجحافی در آن نباشد بحسب حال آن و فرقی در
میان زیادتی در ثمن و غیر آن نیست و اگر مقدور شود از برای او کندن چاه بدون
عسر و مشقت شدیده یا آب بیرون آوردن از چاه هر چند بانکه رخت خود را در چاه
کند و آب بیرون آورد ترک نکند بشرط آنکه اجحاف نباشد در آن **سیم** آنکه بترسد
در استعمال آب بر تلف یا حادث شدن مرضی یا طول کشیدن ناخوشی یا صعب
شدن علاج ناخوشی و امثال اینها و کفایت میکند در معرفت حصول ظن و مظنه
بهم رسانیدن چه از تجربه باشد چه از قول طبیب عادل بلکه غیر عادل با اکر کفایت

نمودن

نمودن احتمالی که باعث خوف شود قولیست و از جمله ضرر شین است و ظاهر حصول
آنست بترکیدن دست یا صورت و خون افتادن آن و ترک تیمم در این حالت
البته نشود اگر بطهارت اختیاری احتیاط خواهد بکند و از جمله اعذار از برای
تیمم تشنگی است هرچند بالفعل نباشد و مظنه داشته باشد بحد و شان بلکه
کفایت نمودن احتمال مساوی قولیست و از جمله اعذار نیز تألم شدید ببرودت هوا
یا گرمی آب و متعسر نبودن چاره و واجبست طلب نمودن آب بر مکلف هرگاه ممکن باشد
و ضرری باو نرسد و یقین نداشته باشد بنبودن آن و وقت گنجایش طلب داشته باشد
و مقدار طلب بقدر یک تیر تا پرتاب است اندازه معتدل بالت معتدل اگر زمین
پست و بلند و مشتمل بر اشجار و احجار باشد و اگر نباشد بقدر دو تیر پرتاب بنحو
مذکور در چهار سمت و اگر ترک طلب نمود و نماز کرد با وسعت وقت نماز باطلست
و اگر با امکان طلب صبر نمود تا تنگی وقت نماز صحیح است هرچند معصیت کار است

فصل دوم در آنچه بآن تیمم باید کرده شود بخاک خالص تیمم کردن بی اشکال
است و همچنین است غباری که جمع کرده شود از نمد و نحو آن بنحوی که تمام کف دست
بر روی آن واقع شود و دیوار و کلوخ و نرم شده هم عیبی ندارد و اظهر و اشهر بودن
سنگست بحکم خاک اگرچه احوط تقدیم خاک و کلوخ است و با عدم تمکن از اینها تیمم
میکند بغباری که محسوس باشد بر روی نمد و یال اسب و نحو آن اگرچه تمام کف بر
آن واقع نشود و اگر هیچ یک از آنچه گذشت میسر نشود و گل میسر شود بآن تیمم کند
بشرط آنکه قدرت نداشته باشد بر خشکانیدن آن بسبب تنگ بودن وقت و
امثال آن و فرقی در میان انواع خاک از سرخ و سفید و سیاه و غیر آن نیست و

جایز است تیمم نمودن بخاک مستعمل در تیمم و بخاک قبر هرگاه علم نداشته باشد بنجاست این
و جایز نیست تیمم نمودن بخاک غصبی و خاک نجس و بغیر زمین مثل اشنان و ارد و معادن
مثل زرنیخ و سرمه و خاکستر غیر زمین و احوط و اقوی ترک نمودن تیمم است بخاکستر زمین
و بزمین اهک و گچ بعد از سوختن و قبل از آن جایز است بلکه جایز است تیمم باجر و سفال
بلکه آن مقدم است بر تیمم بغبار نمد و پالان اسب و گل و احوط تیمم بهر دو است و در صورت خاک
اشتباه جایز التیمم بغیر آن همان تفصیلی است که در وضوء گذشت پس در اشتباه
مطلق بخاک مضاف چون خاک ذغال و اشنان و بخوابنها دو تیمم میکند و همچنین
در اشتباه سنگ معدنی بغیر معدنی بلکه در اشتباه خاک پاک بخاک نجس با عدم
رطوبت و سرایت و در اشتباه مباح بمغصوب از هر دو اجتناب مینماید و مکروه است تیمم
نمودن بزمین شوره زار فصل در بیان کیفیت تیمم واجب است زدن باطن
دو کف دست را باهم در صورتی که ممکن باشد در وقتی که هر دو کف چنین باشد و هم
چنین واجبست مسح کردن پیشانی از رستنگاه موی سر تا بطرف بالای دماغ بباطن
هر دو کف با یکدیگر و احوط علاوه نمودن جبینین است که عبارتند از دو طرف
پیشانیست و همچنین علاوه نمودن ابروها است و همچنین واجبست مسح
کردن پشت هر یک از دو کف را از بند دست تا سر انگشتهای بباطن کف دست
دیگر و هرگاه ممکن نشود مسح نمودن بباطن کف مسح کند بظاهر آن و معتبر است در
پیشانی و پشت هر دو دست تمام را مسح نمودن و در ماسح که عبارت از باطن دو
کف باشد بتمام مسح نمودن معتبر نیست هر چند احوط است و از اطراف حد و در هر
یک از اعضا تیمم چیزی را زیاد نماید از برای جزم نمودن بحصول قدر واجب و واجبست در

تیمم

تیمم نیت قربت واحوط تعیین وجوب یا ندب واستباحه علمست بنحویکه در وضوء
گذشت و در اینجا قصد رفع حدث نمیکنند اگرچه قصدش مضر نیست مگر در
صورة تقیید وتشریع که نیت کند تیمم رافع حدث را بجای اودم که باطل است
واحوط تعیین نمودن بدل بودن از وضوء یا غسلست واگر تیمم بدل از وضوء و غسل
هر دو در ذمه مکلف باشد معین است تعیین نماید که تیمم بدل وضوء میکند یا بدل
غسل واحوط انستکه نیت نماید باینطریق که تیمم میکنم بجهة مباح شدن نماز بدل
از وضوء یا غسل از جهة انکه واجبست یا مستحبست قربة الی الله و در عدد زدن
دست بر زمین خلافست واظهر کفایت نمودن یکدفعه زدنست در تیمم بدل از وضوء
ولزوم دو دفعه است در بدل غسل و واجبست در تیمم ترتیب باین طریقکه زدن
دست پیش از مسح نمودن پیشانی و مسح نمودن پیشانی پیش از مسح نمودن دو دست
و مسح نمودن دست راست پیش از مسح نمودن دست چپ باشد لکن این در صورتیست
که یکدفعه بزند دو دست را بر زمین واما در صورتیکه دو دفعه بزند دفعه دوم
پیش از مسح نمودن دو دست میباید باشد و واجبست مباشرة خود مکلف مثل وضوء
و همچنین واجبست موالات هرچند تیمم بدل از غسل باشد و مراد بان پی در پی
بودن عرفیست و همچنین واجبست در میان دست و خاک و ماسح و ممسوح مانع
نباشد و تیمم پیش از وقت فریضه برای فریضه صحیح نیست و در وقت فریضه صحیح است
در حال تنگ بودن وقت واما در سعه وقت اشکالست واحوط تاخیر نمودن انست
اگر احتمال رفع شدن عذر برود و در وجوب تاخیر تا اخر وقت تاملست واظهر جواز
تقدیم در اول وقتست هرگاه علم داشته باشد که عذر برطرف نمیشود تا باخر وقت

و فرق نیست در جواز تیمّم در حال تنگ بودن وقت میان نماز واجب و سنّت و یومیه
و غیر یومیه و اگر کسی نماز کند بر تیمّم صحیح واجب نیست بر او اعاده نمودن نماز چه در
حضر باشد چه در سفر چه در وقت باشد چه در خارج وقت متعمّد بر جنابت باشد
یا نه عالم باشد بر نبودن اب در صورت تعمّد بر جنابت یا نه تیمّم از برای نمازی باشد
که ان نماز با رخصت شده باشد که متعذر باشد بر او ازالهٔ نجاست غیر معفو از ان رخت
یا نه و هم چنین است حکم بدن و اگر تیمّم از برای فریضه حاضره نمود بعد از ان می
تواند داخل در نماز دیگر بشود در اوّل وقت و واجب نیست انتظار تا باخر وقت و اگر
قضا در ذمه شخصی باشد میتواند تیمّم از برای ان بکند هر وقت که ارادهٔ نماز داشته
باشد و جایز است نماز بسیار بجا اوردن بیک تیمّم و اگر بعد از انکه تیمّم نمود و پیش
از شروع در نماز اب بیابد و ممکن شود او را استعمال نمودن ان و بقدر زمان استعمال
نمودن اب بکذرد تیمّم او باطل میشود و اگر در میان نماز اب بیابد باطل نمیشود تیمّم
و احوط تمام نمودن نماز و قضاء یا اعاده انست و باید دانست که انچه ذکر شد بنا
بر قول بجواز تیمم در سعه وقتست و امّا بنا بر قول بانکه جایز نیست تیمّم مکر در
تنکی وقت بی اشکال اتمام واجبست و اگر کسی تیمّم کند بدل از غسل و محدث بحدث
اصغر شود واجبست تیمّم کردن بدل از غسل و احوط انستکه جمع نماید میان وضو
و تیمم بر تقدیریکه قادر باشد بر اب و هم چنین احوط جمع نمودن میان دو تیمّم است
بر تقدیریکه قادر نباشد بر اب یکی بدل وضوء و دیکری بدل غسل امّا در غیر غسل
جنابت از سایر اغسال پس لازم است دو تیمم یکی بدل وضو و یکی بدل غسل چنانچه
با تمکن از اب بعد از غسل خصوص وضوء میکرد و تیمّم بدل از غسل میکند و در عکس که ابضا بقدر

غسل

غسل میکند و تیمم بدل از وضوء نیز میکند **فصل چهارم** در تیمم واجب بدانکه
واجبست تیمم بر محدث از برای نماز واجب و طواف واجب و شرطست از برای مطلق
نماز چه واجب و چه سنت بشرط ممکن نبودن وضوء یا غسل و ممکن بودن تیمم و واجبست
تیمم از برای سایر انچه واجب میشود طهارت آبی از برای ان مثل روزه ماه رمضان
و قضای ان و تیمم از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و در نان نمودن در باقی
مساجد و مس نمودن کتابت قران اگر واجب شود هریک از امور مذکوره مثل وضوء است و واجبست
بر کسی که محتلم شود در مسجد مدینه یا مسجد الحرام از برای بیرون امدن ازان هرگاه غسل ممکن
نباشد یا باعث تلویث مسجد شود بنجاست و هرگاه غسل ممکن باشد و زمان ان کمتر از زمان
تیمم یا مساوی با زمان ان باشد و باعث تلویث مسجد بنجاست نشود وجوب غسل در
این حال خالی از قوت نیست و بعضی ملحق کرده اند بجنب حایض و نفسا را در وجوب
تیمم از برای بیرون امدن ان و ان احوط است و واجب میشود نیز تیمم بنذر و عهد و قسم
مقصد دوم در طهارت از خبث و در ان چند بابست **باب اول** در انواع نجاسات
و ان یازده قسم است **اول** بول و غایط است از هر حیوانی که حلال گوشت نباشد و صاحب
نفس سائله باشد و ان خون قوی جهنده است که بیرون میاید از رگ در وقت بریدن
و فرقی نیست در غیر ماکول اللحم انکه انسان باشد یا حیوان صحرائی باشد یا دریائی
طیر باشد حتی خفاش یا غیر طیر حرمت خوردن ان اصلی باشد یا عارضی مثل جلال و
حیوانی که شیر خوک خورده باشد تا انکه قوت گرفته باشد استخوان ان و بهیمه یا غیر بهیمه که
موطوء انسان شده باشد چه در فرج و چه در دبر **دوم** منی است از حیوانیکه صاحب نفس
سائله باشد هرچند حلال گوشت باشد **چهارم** خون حیوانیست که صاحب نفس سائله

ما یجب به التیمم

در انواع نجاسات

باشد خواه ماکول اللحم باشد یا غیر آن کم باشد آن خون یا بسیار چیزی از دل باید چیز از عیز دل
مگر خونی که باقی میماند در ذبیحه ماکول اللحم بعد از ریختن خونی که متعارف است از آن ریخته
شود که طاهر است و باشک در نجاست خون با معرفت آن چون خونی که از بعضی اشجار
می اید و هم چنین باشک در اینکه این خون از خونهای پاک است یا نجس حکم بنجاست نمیشود
بلی در وقتم اخیر اجتناب باید نمود در نماز و بخوان پنجم و ششم سگ و خوک صحرائیست و
هم چنین اجزای هر یک هر چند اجزائی باشد که حیوة در انها حلول نکرده باشد مانند
موی و ناخن هفتم میته است هرگاه از حیوانی باشد که صاحب نفس سائله باشد مگر میته
ادمی که نجاستان بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادنست بلکه پیش از سرد شدن و
بعد از مردن نیز بنابر اقوی و احوط و اجزاء میته نجس نجس است خواه جدا شود از ان در حال
حیوة یا در غیر حال حیوة اگر از اجزائی باشد که حیوة در انها حلول کرده باشد و در اجزاء
صغاری که از انسان جدا میشود مثل اجزا از لب جدا میشود در بعض اوقات اظهر طهارتست
و احوط اجتنابست هشتم کافر است حتی مرتد و یهود و نصاری و مجوس و هم چنین است
حکم در اجزاء انها هر چند از اجزائی باشد که حیوة در انها حلول نکرده باشد و طریق معرفت
کافر است که انکار الهیت یا رسالت یا ضروری از ضروریات دین نماید و احوط اجتناب
از اولاد کفار است پیش از بلوغ و اما ظروف و البسه کفار طاهر است مادامیکه علم
بنجاست بمباشرت ایشان برطوبت و مانند ان بهم نرسد و مطلق ظن کفایت نمیکند
در نجاست نهم شراب و هر مسکری که در اصل روان باشد هر چند بخشکد و مشهور الحاق
اب انگور است بان هرگاه غلیان بهم رساند و بعضی علاوه نموده اند اعتبار اشتداد
را نیز و اظهر و احوط اجتنابست مطلقا اگر اسکار از ان ظاهر نشود و الا حکم بنجاست

بی اشکال است دهم فقاع است و ان از جو بعمل میاید چنانکه جمعی ذکر نموده اند و معتبر
در ان صدق اسم است در عرف عرب یازدهم عرق جنب است از حرام بنا بر احوط اگرچه
طهارت اقوی است خواه در وقت حصول جنابت باشد یا بعد خواه در زن باشد یا در
مرد از زنا باشد یا از لواط یا وطی بهیمه یا غیر اینها از انچه حرمت ان ذاتی باشد بلکه احوط
در وطی حایض و وطی در روز روزه یا وطی در ظهار پیش از کفاره دادن نیز اجتناب است
و هم چنین است عرق شتر جلال بلکه مطلق حیوان جلال بنا بر احوط باب دوم در احکام
نجاسات است واجب نیست ازاله نجاست لنفسها بلکه مستحب است و شرط است ازاله
ان از رخت و بدن از برای صحت نماز و طواف با امکان و معفو نبودن و از محل سجود
پیشانی از برای سجده کردن و از ظروف از برای استعمال کردن برطوبت در انچه مشروط
بطهارت است از خوردن و اشامیدن و تطهیر نمودن هرگاه استعمال ان مستلزم تعدی
نجاست باشد و از ماکول از برای خوردن و واجب است ازاله ان از مساجد و هم چنین
از مصحف و الات مختصه بان مثل جلد و از ضرایح مقدسه و روپوش انها بنا بر احوط
و حرام است نجس نمودن مسجد و معفو است خون قروح و جروح مادامیکه خون از ان جاریست
چه جاری باشد دایما یا نه چه مشقت در تطهیر ان باشد یا نه چه در رخت باشد چه
بدن چه مقدور او باشد عوض نمودن رخت یا نه بدستمال و کهنه تواند منع از نجس
شدن نماید یا نه ممکن باشد چاره ان بدوائی یا نه مجروح نموده باشد خودش بعمد یا
نه و هم چنین معفو است عرقیکه بان نجس میشود که انسان را کمتر میسر است که از ان
خالی باشد ولیکن عفو از انچه شنیده شد مخصوص صاحب جروح و قروح است پس
اگر ان رخت را دیگری بپوشد عفو نیست و هم چنین اگر شک کند که خون از جروح

... ر احکام
نجاسات است

خون کمتر

وقروح است یا از غیر ان که عفو نیست و معفو است کمتر از درهم در رخت و بدن
چه مجتمع باشد و چه متفرق بشرط انکه مجموع بمقدار درهم نباشد و این حکم در خون
غیر حیض و نفاس و استحاضه است بلکه در خون غیر نجس العین است و در عفو از خون غیر
ماکول اللحم تامل است هر چند کمتر از درهم باشد و احوط در مقدار درهم اکتفای بمقدار
ناخن ابهام متعارف است و اظهر تحدید با خمص راحت است که گودی کف دست باشد و
مراد بناخن ابهام ناخن انگشت بزرگ است و همچنین معفو است نجاست چیزی که نماز با ان
تمام نشود چه لباس باشد چه غیر لباس و لباس چه در محل خود باشد چه نباشد چنانچه
هرگاه قبائی را تا نموده در جیب خود گذارد ظاهر اینستکه باطل نمیشود نماز و اظهر عدم
عفو است از نجاست شال کمر و عمامه و هرگاه خون زیاده بر مقدار عفو بوده لکن بعضی را
ازاله نموده باشد که باقی کمتر از درهم باشد باز عفو است از اینجا معلوم شد که در صورتیکه
بتواند خون را کمتر از درهم کند واجبست چنین کند بلکه اقوی اینست که در مطلق
نجاسات که ازاله تمام ان ممکن نباشد لازم باشد ازاله هر قدر که ممکن است و تربیت
کننده صبی یا صبیه اگر یکجامه داشته باشد کفایت میکند شستن ان در روزی
یکمرتبه از بول هر وقت که خواهد و بهتر اینستکه در اخر روز بشوید که چهار نماز را
بطهارة یا بکمتر بودن نجاست بجای اورده باشد و واجبست در شستن بول از
رخت و بدن دو دفعه هرگاه شسته شود باب غیر جاری مگر بول طفل شیرخوار مسلم
که در ان ریختن اب کافیست با فرو گرفتن تمام محل را که بول بان رسیده باشد تا غلبه
اب بر بول هر چند غسالة از محل بیرون نرود و احوط بیرون کردن است و اما در اب
جاری کفایت میکند یکدفعه بلکه در اب کر نیز چنین است هر چند احوط تعدد است

و در غیر

و در غیر رخت و بدن و غیر بول از سایر نجاسات احوط آنست که دو دفعه بشویند در غیر
ظروف هرچند اظهر کفایت نمودن یکدفعه است در غیر بول و اما در ظروف پس در
آب جاری اقوی کفایت یکدفعه است و احوط سه دفعه است و در آب قلیل سه دفعه
باید شسته شود از هر نجاستی غیر از نجاست مردن موش و شراب و ولوغ سگ و خوک
که عبارتست از آشامیدن آنها از ظروف بطرف زبان پس در مردن موش خصوصاً در
نوعی از آن که عبارتست از جرز است احوط آنست که هفت دفعه شسته شود هرچند در غیر
جرز ظاهر کفایت سه دفعه است و همچنین در شراب احوط آنست که هفت دفعه
بشویند هرچند ظاهر کفایت سه دفعه است و هرگاه ظروف آن چوبی یا سفالی باشد
بی روغن یا کدو باشد احوط اجتنابست هرچند اقوی قبول تطهیر ظاهر است
و اما در ولوغ خوک و سگ پس در خوک واجبست هفت دفعه شستن و در سگ
واجبست سه دفعه شستن هرچند احتیاط آنست که هفت دفعه بشویند لکن
شستن اول باید بخاک باشد و احوط آنست که خاک خشک بمالند بموضع نجاست
یکدفعه و خاک را ممزوج باب نمایند و موضع نجاست را بآن بشویند یکدفعه دیگر
و بعد از آن باب بشویند دو دفعه و خاکستر و آهک و گچ و اشنان و امثال آنها بعوض
خاک کفایت نمیکند و موقوفست تطهیر آن چیزیکه آب در آن فرو میرود بر فشردن
اگر شسته شود باب قلیل مگر بول رضیع که حاجت بفشردن ندارد چنانچه گذشت
و اما در آب جاری یا کر ظاهر آنست که حاجت نیست بفشردن هرچند احوط است و
واجب در تطهیر نجاسات برطرف کردن عین نجاستست نه رنگ آن و نه بوی آن و
فرق نیست در وجوب برطرف کردن میان نجس و متنجس و هرگاه موضع نجاست مشتبه

در احکام [illegible] نجاسات

شود اگر در یک لباس باشد معین است شستن هر موضعی از آن که احتمال نجاست در آن باشد
و اگر احتمال در زیادتر از آن باشد واجبست شستن جمیع و اگر اشتباه در چند لباس
یا غیر لباس باشد هرگاه غیر محصور است واجب نیست شستن و اگر محصور باشد
واجبست و اگر ممکن نشود شستن لباس از برای نماز کردن جایز است برهنه نماز کند
بلکه متعین است و اگر مانعی از برهنه شدن بهم رسد مثل سرما و آنچه متضرر شود باو
نماز کند با رخت نجس و اعاده و قضا بر او نیست و اگر دو لباس از برای نماز کردن باشد
یکی نجس و دیگری طاهر و مشتبه شود و ممکن نشود از برای او غیر آن و نه شستن آنها
نماز را در هر دو بکند و هرگاه نماز را بجای آورد با نجس بودن رخت یا بدن و علم داشت
بان واجبست اعاده نمودن نماز در وقت و قضا نمودن آن بعد از وقت و اگر فراموش
نمود ازاله کردن نجاست را و بعد از فراغ از نماز بخاطرش آمد اعاده و قضاء آن واجبست
و اگر در بین نماز بخاطرش بیاید اعاده واجبست و اگر وقت اعاده باقی نمانده باشد
تمام کند و اظهر ترک نکردن قضاء است و اگر نمیدانست نجس بودن رخت یا بدن را
پس اگر علم بهم رساند بعد از فراغ از نماز و بیرون رفتن وقت قضاء نیست بر او
و همچنین اعاده لازم نیست هرگاه در وقت علم بهم رساند و اگر علم بهم رساند در
بین نماز باطلست نماز و واجبست اعاده آن هرگاه علم بهم رساند پیش بودن نجاست را
و اگر علم بهم رساند که پیش از نماز نبوده است و ممکن باشد او را تطهیر نمودن بدون
فعل منافی تطهیر نماید و نماز را تمام کند و اگر ممکن نشود نماز باطلست و واجب است
اعاده نماید نماز را و اگر علم بنجاست بهم رساند با تنگ بودن وقت نماز را تمام کند
و اعاده بر او نیست **باب سیم** در مطهرات و احکام آنها و در آن چند فصل است

در احکام نجاسات

فصل اول

در اب مطلق و مضاف

فصل اوّل در اب بدانکه اب یا اب مطلق است یا مضاف و هر دو بدون رسیدن
نجاست بان از خارج طاهر است واما در مطهریت پس اب مضاف رفع نمیکند نه حدث
را و نه خبث را و نجس میشود بملاقات نجاست هر چند بقدر کر و بیشتر از کر باشد و اما
اب مطلق پس ان پاک میکند هر چیز را مگر انکه قابلیت پاک شدن نداشته باشد و اگر
برسد باو نجاست منقسم میشود باقسام چند اوّل اب جاریکه عبارت از ابیست که از
زمین بجوشد و جاری شود بر زمین و در حکم انست انچه بجوشد از زمین و ایستاده باشد
و نه نامند از اچاه و ان نجس نمیشود بملاقات نجاست مگر انکه رنگ یا بوی یا طعم ان بنجاست
متغیر شود چه بقدر کر باشد چه نباشد و حوضهای کوچک حمام که متصل بخزینه میباشد
که در عراق عرب و حجاز متعارفست در حکم اب جاریست در پاک نمودن و نجس نشدن
بمجرد رسیدن نجاست بشرط انکه متصل باشد بخزینه و انچه در خزینه است بقدر کر
باشد و در صورت تغیر اب حوض در تطهیر ان شرطست که اب خزینه بقدر کر باشد
بعد از برطرف شدن تغیر دوّم اب باران و حکم ان حکم اب جاریست در نجس نشدن
بمجرد رسیدن نجاست بان و پاک نمودن غیر در حال باریدن هر چند جاری نشود
چه در زمین جمع شده باشد چه از ناودان بیاید چه از بسیار باشد چه یکقطعه خود
باستقامت بیاید یا باد از سمتی ببرد و فرقی نیست میان ظاهر انچه اب باران بان
برسد و باطن در صورت نفوذ در پاک شدن و حاجت بفشردن ان نیست سیم
اب ایستاده پس اگر ان بقدر کر باشد نجس نمیشود مگر بتغیر نمودن رنگ یا طعم یا بوی ان بنجاست
چه انکه تمام ان متغیر شود یا قدری از ان و مراد از تغیر که گفتیم تغیر حسی است یعنی متغیر
شود بنحویکه رنگ ان بچشم و طعم ان بدهان و بوی ان بدماغ ادراک شود و اعتبار نیست

بغیر از صفت رنگ و طعم و بوی و نیز باین سه صفت هرگاه صفت متنجس باشد خواه اینکه
باشد یا آنکه کسب کرده باشد از غیر نجاست و نیز هرگاه حاصل شده باشد بمجاورت شدن
اب بنجاست و نیز بفرض نمودن اوصاف مذکوره را در نجاست یا در اب و کر بحسب وزن
هزار و دویست رطل عراقیست که بوزن شاه که عبارت از شانزده عباسی باشد هشتصد و
چهار من ینقص بیست مثقال میشود و بوزن تبریزی سی شاهی صد و سی و شش
من نیم میشود و بحسب مساحت سه وجب و نیم در طول در سه وجب و نیم در عرض در سه وجب
نیم در عمق است و اگر اطراف حوض و مثل ان اختلاف داشته باشد در طول و عرض و عمق
یا بعضی از ان باید مجموع چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد بوجب متعارف و اگر
اب بقدر کر نباشد هر چند بقدر یک مثقال کم باشد نجس میشود برسیدن نجاست
هر چند اب وارد بر نجاست شود یا نجاستی باشد که اجتناب نمودن از ان ممکن نباشد مثل
سر سوزن از خون و اگر شک کند که اب بقدر کر رسیده یا نه حکم باید بشود بانکه
نرسیده است چنانچه اگر شک کند بعد از انکه بقدر کر بود کمتر شده یا نه حکم باید
بکند بانکه باقیست بر قدر کر و طاهر میشود اب مذکور باب کر که نجس نشود برسیدن
نجاست چون اب جاری و باران و کر دیگر که یکدفعه در ان بریزند و معتبر است
ممزوج شدن اب مطهر و کفایت نمیکند مجرد اتصال چهارم اب چاه و ان نجس
نمیشود مگر باینکه اب کر نجس میشود بان چنانچه گذشت و طاهر میشود باینکه اب جاری
بان طاهر میشود لکن مستحبست کشیدن اب از ان هرگاه واقع شود نجاسات بلکه غیر
نجاسات در ان و احوط عدم ترکست و تفصیل ان را در رساله کبیره ایراد کرده ایم

فصل سوم در بیان مطهرات و ان چند چیز است اول افتاب و ان پاک میکند زمین
و بوریا و حصیر را از بول هرگاه بخشکاند ان را عین افتاب هر چند هوا خالی از ابر باشد

بلکه تمام اینها را پاک میکند هر نجاستی را که از برای ان جرم نباشد هر چندان نجاست بر زمین و بوریا و...

در احکام اب
نجاست

وحصیر نباشد بلکه بر غیر ان نیز از چیزهائی باشد که منقول نباشد مثل درخت
ومیوه وعلف وباقی چیزهائی که از زمین میرویند مادامیکه در جای
خود باقی باشد وقطع نشده باشد وهم چنین است حکم دیوار وسقف حجره
ودر وپنجره وارسی وستون ونحوانها چنانچه فرق نیست در زمین میان انکه
سنک باشد یا خاک یا فرش شده باشد باجر وسنک وقیر وکچ واهک
ونحوانها یا نشده باشد واکر نجاست خشکیده باشد ودوباره ابی ترکنند و
افتاب ان را بخشکاند کفایت میکند وفرقی نیست در پاک نمودن ان میان ظاهر و
باطن هرکاه رطوبت متصل باشد از ظاهر بباطن واکر ظاهر خشک باشد ونجاست
باطن منفصل باشد از ظاهر بتابیدن افتاب پاک نمیشود وقسم دوم زمین
وان پاک میکند ته قدم وته چکمه ونعلین را هرکاه نجس باشد براه رفتن
یا مالیدن بر زمین بحیثیتی که عین نجاست برطرف شود هرچند احوط
راه رفتن بقدر پانزده ذراع است اکر نجاست در کمتر از پانزده ذراع بر
طرف شود وهم چنین پاک میکند هر چیزی را که وعای پا باشد وته عصای
اعرج را وزانوی زمین کیر را یا کعبان را بلکه ته نیزه وعصا وعراده وغیره
را ولکن اقتصار بر انچه اول ذکر شد احوط است بلکه احوط از ان اقتصار بر نعلین
وچکمه است وشرط نیست طهارة زمین وهم چنین خشک بودن ان لکن نه بحدی که کل
باشد با اب کل که البته پاک نمیشود واحوط بلکه اقوی اشتراط رطوبت ماسح است
از قدم ونعلین وشبهه اینکه نعل پاپوش ونعل حیوانات پاک نمیشود ضعیف
است از نعلین وقدم وامثال ان هرچند احوط است لکن پاک نبودن نه میز

سیم استحاله است بتبدیل شدن حقیقت نجس یا متنجس بحقیقت چیز دیگر
که نجس نباشد و صورت نوعیه نجس یا متنجس بصورت نوعیه چیز دیگر که از
نجاسات نباشد و اما تبدیل اوصاف یا متفرق شدن اجزاء اعتبار ندارد و
باعث پاک شدن نمیشود و در استحاله انواع بسیار میباشد از قبیل خاکستر
شدن یا کرم شدن فضلات نجاسات و نمک شدن سگ و بول شدن آب
نجس و شیر یا سرکین یا رجیع شدن غذای نجس هر چه باشد در حیوان ماکول
اللحم و هم چنین استحاله شدن نجس یا متنجس ببخار هر گاه علم ببالا رفتن اجزای
آن با بخار بهم رسد و هم چنین است استحاله عصیر نجس بسرکه و هم چنین شراب هر چند
بعلاج باشد خواه آنچه علاج بآن میشود باقی بماند یا مستهلک شود و فی الحقیقه
این از باب انقلابست نه استحاله و احوط بلکه اقوی پاک نشدن چوب نجس است
بزغال شدن و گل باجر و سفال و کوزه شدن چهارم اسلام و آن پاک
مینماید بدن و رطوبات کافر را از آب دماغ و دهن و بلغم و امثال آن و
هم چنین آنچه متصل ببدن او باشد از موی و ناخن و دندان و اما ظروف
و آنچه برطوبت ملاقات آن نموده باشد نجس است و هم چنین است لباسیکه
پوشیده است هر گاه در حال کفر نجس شده باشد بعرق یا رطوبت
دیگر و احوط اجتناب است از عرقی که در حال کفر بهم رسیده باشد در بدن آن
و باقی باشد در حین اسلام و هر گاه اسلام بیاورد پدر یا مادر فرزند صغیر
پاک میشود بتبعیت پنجم کم شدن و آن در آب انگور جوشیده نجس است که نجاست
آن بسبب جوشیدن باشد که پاک میشود ببر طرف شدن دو ثلث آن بعد از

عنب

غلیان چه باتش باشد چه با فتاب و در طهارت ان بذهاب ثلثین بهوا و باد
یا بحرارة هوا تامل بلکه منع است بلکه در ذهاب ثلثین بافتاب اکر طول زیاد
بکشد نیز اشکالست و پاك میشود بپاك شدن ان الات و ادوات طبخ از ظرف
و غیران و دست و رخت کسی که متوجه عملست بشرط انکه عامل و الت باقی بر
عاملیت و التیت تا بحال پاك شدن باشد و اکر شك داشته باشد در انکه بر طرف
شد دو ثلث ان یا نشد باقیست بر نجس بودن و حرام بودن چنانچه اکر
شك داشته باشد که بجوش امد یا نیامد باقیست بر پاك بودن و حلال
بودن و اکر شك کند در انکه انکور میباشد یا غوره بجوش امدن نه حرام
میشود و نه نجس ششم انتقال چیزیکه محکوم بنجاست باشد باعتبار محلی هر
کاه نقل شود بمحلی که محکوم بطهارت باشد بحسب اسم اکر داخل در اسم ان شود مثل خون
حیوان صاحب نفس سائله مثل انسان و حیوان هر کاه بخورد از حیوانی که صاحب
نفس سائله نباشد مثل کیك و شپش و پشه و کنه و این در وقتی است که علم
داشته باشد باین معنی مثل انکه بمشاهده احساس نماید و اکر نه ببیند و نداند
طهارت ناظهر است و از این باب است ابی که نجس شده باشد هر کاه بزراعت و
درخت بدهند و بعروق انها داخل شود پاك خواهد شد بمجرد انکه جزء
انها محسوب شود و اکر شك کند در انکه منتقل شد از محل نجس بمحل طاهر
یا نشد محکوم است بنشدن هفتم سنك و کهنه استنجا و غیران بشرایطی
که کذشت هشتم استبراء و بان حکم بطهارت رطوبت مشتبه ببول و
منی میشود و اکر استبراء نکرده باشد نجس است نهم جدا شدن غساله از ان

پاک کنند است رطوبتی را که باقی میماند بعد از فشردن
دهم بر طرف شدن نجاست از بدن حیوان غیر انسان و بر طرف
شدن از بواطن مثل باطن دماغ و گوش و دهن و هم چنین است
آنچه در میان دندانها میماند از غذا هرگاه نجس شود و احوط این
است که اگر نجس شود دهن از بول دو دفعه مضمضه کند باب و
اگر از غیر بول باشد یکدفعه مضمضه کند هرچند احوط در آن نیز دو
دو دفعه است **یازدهم** بیرون آمدن خون از محل ذبح کردن حیوان
یا محل نحر نمودن شتر بقدری که خون متعارفست از آن رفته باشد
که بآن حکم بطهارت خون باقی مانده میشود **دوازدهم** غایب
شدن و آن مطهر بدن مسلم و رخت او ست با علم او بنجاست و احتمال
تطهیر از آن **فصل سیم** در ظروفست جایز است استعمال کردن ظروف
غیر طلا و نقره و پوست میته از باقی معادن از جواهر نفیسه
باشد و از غیر آن با طهارت و غصبی نبودن و اما ظرفیکه از پوست میته
باشد جایز نیست استعمال آن و هم چنین ظروف طلا و نقره و لکن
حرام نمیشود آن چیزیکه در هر دو قسم اخیر از ظروف میباشد از خوردنی و
آشامیدنی و غیر آن و رفع خبث بآن میشود و هم چنین از ظروف غصبی
هرچند فعل حرام کرده باشد و هرگاه وضوء یا غسل از یکی از
آنها بنماید ظاهر است صحت آنست و احوط اعاده است مگر در
صورتیکه منحصر باشد ظرف در ظرف غصبی یا ظرف طلا و نقره

در بیان حکم ظروف طلا و نقره است

و ممکن

وممکن نباشد وضوء یا غسل بدون استعمال کردن از
ظروف که وضوء و غسل باان حرام و باطلست وجایز است
استعمال کردن ظروف طلا و نقره در حال اضطرار چه در تطهیر
باشد وچه در غیر ان واحوط جمع میان وضوء یا غسل وتیمم است
وحرام نیست نگاه داشتن انها واحوط اجتناب است چنانچه میانه و
سرغلیان طلا و نقره استعمال کردن حرام نیست و در استعمال سرمه
دان وقاب قران ولوله دغا وتریاک دان وشانه دان با اشکال بلکه
منع است وهم چنین اگر تمام سرغلیان نقره یا طلا باشد هرچند استر
ان چیز دیگر باشد ثمره ندارد واستعمال ظروفیکه خط طلا و نقره دران
کشیده شده باشد یا باب طلا مطلا کرده باشند یا دران اجزاء طلا
نصب کرده باشند اقوی جواز است وحرام است گذاشتن دهن
بر موضع مفضض در حال خوردن وجایز است قران را بلکه هر کتابیرا
جدول طلا یا نقره کشیدن بلکه تمام کاغذ را اب طلا ریختن و بروی
ان نوشتن وهم چنین جایز است طلا نمودن تیر شمشیر ویراق ان و
ظروف وزینت اینه وهم چنین جایز است زینت مشاهد مقدسه بقندیل
طلا و نقره وپرده وروپوش ضرایح مقدسه را طلا باف کردن وجایز است
زینت نمودن در ودیوار خانه واطاق وسقفها را بطلا و نقره واحوط
ترکست ودر ظرف اگر پارچه طلا و نقره ببندند از داب خوردن
ازان عیبی ندارد تمت کتاب الطهاره

بظروفی که طلا و نقره بدهند ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الصلوة در آن چند مبحث است مبحث اول در مقدمات نماز و در آن چند
بابست باب اول در عدد نماز واجبی بدانکه نماز واجب شش قسم است نماز یومیه و جمعه
و عید و آیات و طواف و واجب بامر خارج مثل استیجار و نذر و عهد و یمین و نمازیکه از
پدر فوت شده باشد و آنچه واجبست از نماز یومیه بر هر مکلفی که خالی از حیض و نفاس
باشد و قادر باشد شرعا بر طهارت اختیاری یا اضطراری در شبانه روزی پنج نماز است
که مجموع آن هفده رکعت است در حضر از برای هر یک از ظهر و عصر و عشاء چهار رکعت
و از برای مغرب سه رکعت و از برای صبح دو رکعت مگر در روز جمعه که واجبست عوض ظهر
دو رکعت عینا یا تخییرا بشروطی که بعد از این مذکور خواهد شد و در سفر و حالت خوف
از هر چهار رکعتی دو رکعت کم میشود و از باقی چیزی کم نمیشود باب دویم در اوقات نمازهای
یومیه واجبی و در آن چند فصل است فصل اول بدانکه از برای هر یک از آنها دو
وقتست اول از برای فضیلت دوم از برای کفایت نمودن در امتثال پس وقت
اول نماز ظهر زوال آفتابست از دایره نصف النهار در سمت راس تا آنکه سایه مثل شاخص
شود و وقت دویم آن بعد از گذشتن وقت اولست تا آنکه باقی بماند بمغرب مقدار ادا
نمودن نماز عصر در حاضر بمقدار چهار رکعت که باقل واجب اکتفا نماید و در مسافر بمقدار
دو رکعت و همچنین است در هر نماز چهار رکعتی و وقت اول نماز عصر بعد از گذشتن

در بیان عدد نمازهای واجب

در بیان اوقات نمازهای یومیه

مقدار

در اوقات نمازهای پنجگانه است

مقدار ادای واجب از نماز ظهر است تا آنکه سایه بقدر مثل شاخص شود و وقت دویم آن بعد از وقت اول است تا ذهاب حمره مشرقیه از فوق الراس و احوط ترک نیت اداء و قضا است از غروب تا ذهاب حمره و وقت اول نماز مغرب از ذهاب حمره است تا بر طرف شدن شفق مغربی و آن سرخیست که در سمت مغرب بهم میرسد بعد از غروب آفتاب و قریب بیکساعت بعد از غروب باقی است و وقت دویم بعد از وقت اول است تا آنکه باقی بماند تا نصف شب مقدار کردن نماز عشاء و وقت اول نماز عشاء بعد از گذشتن مقدار ادای واجب از نماز مغربست تا ثلث شب و وقت دویم آن بعد از گذشتن وقت اول است تا نصف شب و وقت اول نماز صبح طلوع صبح صادق است تا اسفار صبح و وقت دویم آن بعد از وقت اول است تا طلوع آفتاب **فصل** از آنچه مذکور شد معلوم شد که هریک از نمازهای چهارگانه را سوای نماز صبح را وقتی است مختص بخود آن که اتیان بنماز دیگر از نماز ادائی در آن جایز نیست پس هرگاه تمام نماز عصر را در اول وقت مختص بظهر اتیان نماید آن نماز باطل است و همچنین است هرگاه تمام نماز ظهر را در آخر وقتی که مختص بنماز عصر است اتیان کند لکن باید دانست که این اختصاص بنا بر ظهر در صورة اشتغال ذمه است بنماز دیگر والا اختصاصی نیست اتیان بنماز دیگر جایز و صحیح است مثلا اگر بسبب عذر نماز ظهر را پیش از دخول وقت ظهر کرده باشد که بقدر یک سلام در وقت شده باشد آن نماز ظهر صحیح است حال جایز است داخل در نماز عصر شود و هرگاه از باب فراموشی و نخوان نماز عصر را پیش از وقت مختص بان کرده باشد و بقدر نماز عصر دیگر از وقت باقی نباشد جایز بلکه واجبست بدون تاخیر نماز ظهر را در این وقت بجا بیاورد و همچنین است کلام در نماز مغرب و عشاء و نیز باید دانست که این اختصاص در شرکت این دو نماز است با یکدیگر والا نماز قضا یا نوافل یا سایر اعمال مستحبه یا واجب دیگر را هرگاه در این

در بیان شناختن اوقات نمازهای پنجگانه

وقت بجا آوردن صبح است اگر چه در صورت عمد عاصی است **فصل** شناخته میشود نصف
شب بگذشتن ستارهائی که در اول غروب از مشرق طلوع کرده باشند از بالای سر بجانب
پیش رو در صورتیکه شخص رو بنقطهٔ جنوب بایستد باین طور که بگذرد از پشت شانه بپیشانی و
و شناخته میشود صبح صادق که اول نماز صبح است بسفیدیکه در عرض افق پهن میشود و
شناخته میشود زوال بچند چیز از آنجمله میل نمودن آفتاب بجانب ابروی راست از برای کسیکه
که روی بنقطهٔ جنوب بایستد و همچنین زیاد شدن سایه شاخص بعد از کم شدن آن
یا بهم رسیدن سایه آن بعد از بر طرف شدن آن لیکن اول تقریبی است نه تحقیقی و سیم
در حالتی است که آفتاب بسمت راس بلدان روز عبور کند مثل مکه در بعض اوقات و دویم
در غیر این صورتست غالبا لهذا غالب بلاد و غالب احوال در بلاد تشخیص زیادتی سایه شاخص
است **فصل** جایز نیست تاخیر نمودن نماز را از وقتیکه از برای آن تحدید شده است
و نیز مقدم داشتن بر آن و اگر نماز کرد پیش از وقت نماز باطلست چه تمام نماز پیش از وقت
واقع شده باشد چه بعض آن چه بعمد کرده باشد چه بفراموشی چه مسئله را دانسته باشد
چه ندانسته باشد چه وقت را بشناسد چه نشناسد و هرگاه نماز در وقت واقع شده باشد
از کسیکه چنین میدانسته که وقت داخل نشده است نماز آن نیز فاسد است و اما اگر
فراموش کرده باشد واجب بودن در وقت را یا آنکه از اصل این حکم را نمیدانسته است و
داخل در نماز شود با اطمینان بشرعیت و صحت آن ظاهر صحت نماز است با وقوع تمام
آن در وقت و جایز نیست اعتماد نمودن بظن در داخل شدن وقت با ممکن بودن علم
هر چند حاصل شده باشد ظن از اذان معتمدی یا قول یک عادل بلکه دو عادل نیز
بنا بر احوط هر چند اظهر اکتفا نمودن بشهادت دو عادل است حتی در صورت امکان

[illegible marginal note]

تحصیل

تتمهٔ اوقاتی که از برای نمازها تحدید شده

تحصیل علم بوقت اگرچه احوط عدم اکتفا باشد خصوص با امکان تحصیل علم و در صورت
عذر بواسطهٔ کوری و حبس و نبودن مرشد و وجود ابر و غبار جایز است اکتفاء بمظنه از
هر چه حاصل شود هر چند که ممکن باشد تحصیل علم بسبب تاخیر انداختن نماز اگرچه تاخیر
در این صورت احوط است و هرگاه بعد از اتیان بنماز بشهادت عدلین یا بمطلق مظنه
در صورت عذر ظاهر شود که وقت داخل نشده بود باید اعاده کند نماز را هرگاه وقت داخل
نشده باشد در بین نماز و اگر داخل شده باشد هر چند پیش از سلام باشد اعاده نکند

فصل اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشاء شود پیش از نماز ظهر و مغرب پس اگر متذکر
شود در حالتی که در نماز باشد عدول بکند به نیت نماز پیش چه ظهر باشد چه مغرب و
اگر بعد از فراغ باشد مجزیست او را هرگاه در اول وقت که مختص بنماز ظهر یا مغرب بوده
واقع نشده باشد و بعد از آن نماز ظهر یا مغرب را میکند اما اگر نماز متاخر در وقت مختص
بسابق واقع شده باشد نماز باطل است و جایز است اتیان بنوافل یومیه و غیر یومیه هر
چند قضاء آنها باشد بعد از داخل شدن اوقات فرایض و پیش از اداء آنها چنانچه جایز است
نافله از برای کسیکه در ذمهٔ او قضاء فریضه باشد چه نافلهٔ روز و چه نافلهٔ شب و چه سایر
نوافل **باب سیم** در قبله و آن کعبهٔ معظمه است از برای جمیع بلاد و اطراف و توجه
بآن برای اهالی مکهٔ معظمه آسانست و کسانیکه از آنجا دورند توجه میکنند بجانب
خانه بنحوی که مظنه حاصل کنند بمواجه بودن با خانه و مداقهٔ زیاد لازم نیست و توجه
بجانب قبله واجبست در جمیع نمازهای واجب و شرطست در نوافل در صورتیکه در حال
استقرار بجای آورد و اگر در حال حرکت نماز میکند پس در نوافل ساقط است بهتر آنستکه
تکبیرة الاحرام را بجانب قبله بگوید و بعد حرکت کند بهر جانبی که میخواهد بلکه در نماز

واجب نیز ساقطست اگر در کشتی باشد چه ممکن باشد بیرون آمدن و نماز کردن و چه ممکن
نباشد و بعید نیست که بحکم کشتی باشد آنچه در این ازمنه شایع است از کالسکه بخاری
اما کالسکه اسبی که بر اسب بسته میشود پس آن بحکم سواری بر حیوانست که در حال اختیار
نماز در آن نمیتوان نمود و توجه بقبله در نماز برای خوابیده آنستکه اگر بر پهلو خوابیده مثل
مرده که در قبر میگذارند روی بقبله کند و اگر بر پشت خوابیده کعب پاها را بجانب قبله
نماید چنانچه اگر بر روی خوابیده سر خود را بجانب قبله کند چون در حالت سجود در نماز و اگر
ممکن نباشد که در تمام نماز روی بقبله کند روی میکند در هر قدری و موضعی که میتواند
توجه بقبله نماید و ساقط است در هر قدری که نمیتواند و اگر سوار حیوانی باشد پس جایز نیست
نماز واجب در حال سواری بجا بیاورد با قدرت و با عدم قدرت چون در حال جنگ
یا فرار از دشمن جایز است و قبله شرط نیست و همچنین شرطست روی نمودن بقبله
در جزئیکه فراموش شده باشد در نماز فریضه و در سجود سهو و در حال احتضار و نماز
جنازه و دفن نمودن میت و ذبح نمودن حیوان و واجبست تحصیل نماید علم بقبله را با قدرت
چه در عین و چه در جهت و اگر ممکن نباشد علم کفایت میکند مظنه بجانبی چه حاصل شود
از قول عادل یا فاسق یا کافر یا غیر آن و اگر عاجز شود از تحصیل مظنه بجانبی پس اگر مظنه
در دو جانب است دو نماز میکند و در سه جانب سه نماز و هر گاه بکلی عاجز است از تحصیل
مظنه نماز کند بچهار سمت با وسعت وقت و اگر نماز کرد بمظنه و بعد ظاهر شد که
پشت بقبله بوده است اعاده کند اگر وقت باقیست و اگر وقت گذشته است قضا
ندارد و همچنین اگر ظاهر شد که قبله در یمین و یسار واقع شده باشد بر او چیزی نیست و
اگر ظاهر شود در میان نماز که روی بقبله نیست بگردد بسمت قبله اگر انحراف بسمت یمین

وبسیار نرسیده باشد واگر رسیده باشد اعاده کند واگر بعد از فارغ شدن از نماز متنبه
شود که از قبله منحرف بوده است بانحرافیکه اعاده باید بکند ویکرکعت از وقت باقیست
لازم نیست اعاده لکن احوط اعاده است **باب چهارم** در مکان نماز بدانکه جایز
است نماز در هر مکانی که خالی باشد از نجاستی که تعدی نماید وجایز التصرف باشد
چه مملوک باشد بحسب عین یا منفعت باجاره یا بتحبیس یا وصیت منفعت از برای شخص
یا نحو اینها وچه ماذون التصرف باشد از برای نماز کننده خواه باذن عام باشد یا باذن
نماز کردن خواه باذن صریح باشد یا فحوی خواه مباح الاصل باشد مثل زمین موات یا غیر
ان وچه شاهد حال مالك بر تصرف داشته باشد باینکه رابطه در میان مصلی ومالك
باشد از صداقت وغیر ان که منشاء رضای مالك باشد ومعتبر است که علم بهم رساند برضا
از شاهد حال واما اگر علم بهم رساند ومظنه بهم رساند نمیتواند نماز کند در ملك غیر
این در غیر صحراها وباغاتیست که مانع از داخل شدن نداشته باشد مثل دیوار که نمان
در انها نماز میکرد اثار راضی بودن مالك نباشد صحیح است بلکه جایز است نماز در انها
هرچند مال یتیم ودیوانه باشد وهمچنین جایز است نماز کردن در خانه پدر ومادر وفرزند
وجد وجده وخواهر وعم وعمه وخالو وخاله وصدیق بدون اذن ایشان بلکه با شك در
رضای ایشان بلکه با مظنه داشتن براضی بودن ایشان لکن احوط بر تقدیر مظنه براضی
بنودن ایشان ترکست واحوط ازان ترك نمودن نماز است با اذن نداشتن ایشان در داخل
شدن در خانه وجایز نیست نماز در مکان غصبی وباطلست با علم بغصبیت واختیار واما
اگر ندانسته باشد غصب بودن مکان را نه حرامی کرده است ونه نماز او باطلست بخلاف
انکه اگر بداند غصب بودن را ونداند حرمت را که هرگاه علم بفساد داشته باشد نماز او

باطل است و هم چنین اگر نداند حرمت را و نه فساد را و مقصر در تحصیل احکام باشد
نماز او نیز باطل است و اگر مقصر در تحصیل نباشد و در وقت علم بحکم بهم رساند واجبست
بر او اعاده کردن نماز و اگر بعد از وقت علم بهم رساند احوط قضا است و در وجوب ان
اشکالست بلکه واجب نبودن ان خالی از رجحان نیست و اما اگر مضطر شود بنماز
کردن در مکان غصبی مثل انکه اکراه نماید ظالمی او را در نماز کردن نماز او صحیح است
چنانچه هرگاه حبس نماید او را در انجای یا بترسد از بیرون رفتن بر تلف شدن نفس خود
هرگاه تصرف نماز زاید بر تصرف نمودن در ان مکان نباشد مثل انکه عاجز از حرکت
باشد هر چند بواسطه باشد خواه ایستاده باشد یا نشسته یا غیر ان از حالات و اگر
زاید باشد تصرف نماز بر تصرف در ان مکان موقوفست تصرف زاید بر اذن مالک
و هرگاه اذن بدهد تصرفی را و نهی کند از تصرفی مثل اینکه اذن در نشستن بدهد
و نهی نماید از ایستادن باید نشسته نماز کند و در عکس بعکس و فرقی در حبس میان حبس
بباطل و حبس بحق غیر مقدور نیست و اما حبس بحق مقدور بعذر نیست و هرگاه کسی
فراموش نموده باشد غصبیت را معذور است و نماز او صحیح است مگر انکه خود غاصب
باشد که در ان اشکالست و احوط اعاده است و هرگاه فراموش کرده باشد حکم را پس
اگر متذکر شد فراموشی را حکم ان حکم جاهل مقصر است و اگر متذکر نشد حکم ان حکم
جاهل غیر مقصر است و فرقی نیست در احکام مذکوره میان نماز یومیه و غیر یومیه
بلکه میان نماز واجب اصلی و عارضی و شرطست طهارت مقدار واجب از موضع سجده
پیشانی و اگر سجده کرد بر نجاست با ندانستن بان احوط اعاده بلکه قضاست هر چند
واجب نبودن اعاده خالی از رجحان نیست چنانچه واجب نبودن قضا در غایت قوت است

و هم چنین

وهم چنین است حکم فراموشی و هم چنین شرطست بودن آن از زمین بشرط آنکه خوردنی
و پوشیدنی نباشد عادة حتی در کتان و پنبه که جایز نیست و جایز نیست سجده کردن
بر آنچه غیر زمین و روییدنی از زمین باشد مثل موی و کرک و پر مرغ و پوست و گوشت
و پیه و غیر آن از اجزای حیوان و حریر و آنچه مستحیل از زمین باشد هرگاه صدق نکند
بر آن اسم زمین مثل معادن از طلا و نقره و مس و برنج و آهن و الماس و زبرجد و فیروزه و
عقیق و یاقوت و زمرد و نحو آن و جایز نیست نیز سجده کردن بر گل و اگر سجده کرد سهواً یا خطأً
بر یکی از چیزهائی که جایز نیست سجده بر آن صحیح است و واجب نیست اعاده هر چند هنوز
ملزم سجده برنداشته باشد بلی میکشد پیشانی را از آن موضع بموضعی که سجده در آن جایز
است و جایز است سجده کردن بر کاغذ هر چند ساخته شده باشد از چیزیکه سجده بر آن
صحیح نباشد هر چند نوشته باشد مگر آنکه آن نوشته چیزی باشد که سجده بر آن جایز نباشد
مثل دوده که در این صورت سجده بر محل نوشته نمیکند پس اگر نوشته بتربت یا خاک دیگر
باشد سجده بر نوشته هم جایز است بلکه هرگاه بقدری است که عرفاً صادق است
سجده بر خاک کرده است آن مقدم است بر سجده بر کاغذ و با تعذر و یافت نشدن
مراتب مسطوره سجده میکند بر پنبه و کتان تفصیل آن با صور اشتباه جایز السجود
بغیر آن و تعذر جمع که لازم میشود ایماء یا غیر آن اعم از آنکه تعذر قبل از نماز باشد
یا در نماز عارض شود بواسطه وجود مانعی از زخم و غیره در پیشانی یا یافت نشدن
یا مفقود شدن جایز السجود در رساله بزرگ یاد شده است بآن رجوع کنند **باب پنجم**
در لباس نماز کننده واجب و شرط است پوشانیدن عورت در نماز و واجب با قدرت
و شعور و در نماز سنت شرطست چنانکه نظر کننده باشد یا نباشد و عورت مرد

قبل و دبر و بیضتین است والیتین و ما بین سره و رکبه از عورت نیست و نه ما بین رکبه
و نصف ساق و احوط پوشانیدن جمیع است و عورت در زن که واجبست پوشانیدن
ان در نماز تمام بدنست مگر روی و دو کف دست و دو قدم هر چند احوط پوشانیدن
جمیع است مگر مقدار واجب ان موضع سجود از پیشانی و واجبست بر او پوشانیدن
موی سر نیز و واجبست طهارت لباس هرگاه ساتر باشد و بدن در نماز و شرطست
در صحت ان و همچنین شرطست که جایز التصرف باشد بتفصیلی که در مکان نماز
ذکر شد و جایز نیست نماز در لباس و رخت غصبی چه پوشاننده عورت باشد چه
نباشد بلکه باطلست هرگاه با اختیار و علم بغصب بودن پوشیده باشد پس اگر
مجبور شده باشد بر نماز در ان یا علم بغصب نداشته باشد نماز او صحیح است و همچنین است
حکم ان هرگاه فراموش نموده باشد غصب بودن از اد در غیر غاصب چه در او محل اشکالست
و جایز است بودن رخت از جمیع نباتات مثل پنبه و کتان و غیر ان و همچنین از پوست
حیوان ماکول اللحم با تذکیه نمودن هر چند دباغی نشده باشد و همچنین جایز است
بودن رخت نماز گذار از پشم و کرک و موی و پر حیوان ماکول اللحم هر چند تذکیه نشده
باشد یا از مرده کنده شده باشد بر تقدیر کندن واجبست شستن موضعی که رسیده
است بیدن مرده با رطوبت و جایز است پوشیدن رختی که از وبر خز یا سنجاب باشد
بلکه هرگاه از پوست هر یک باشد و لکن احوط اجتناب است از نماز در غیر وبر خز و
جایز است از برای مرد پوشیدن حریر ممزوج با چیز نماز در ان صحیح باشد هر چند ممزوج
ده یک باشد بلکه مادامیکه ممزوج مضمحل نشود بنحویکه بنامند از احریر و حرام است
بر مرد حریر خالص پوشیدن هر چند در غیر نماز باشد و نماز با او باطلست هر چند ساتر نشده

عورت نباشد و جایز است پوشیدن در ضرورت از سرما و مرضی که معالجه آن پوشیدن
حریر باشد و جایز نیست نماز در آنچه نماز بآن تمام نمیشود از رخت مثل کلاه و بند زیر
جامه و جوراب و نخوان و جایز است بر روی فرش حریر نشستن و بر زین پوش حریر سوار شدن
و سربند زیر جامه حریر بودن و سجاف لباس نمودن و احوط آنستکه از چهار انگشت متصل
زیاد نکنند و مثل سجاف است دور کلاه و تکمه و نخی که بآن رخت میدوزند و قیطان پیراهن
و بافته قیطان قبا و دستمال دست چه بزرگ باشد و چه کوچک و جایز است پوشیدن
حریر از برای زن چه در نماز و چه در غیر نماز و جایز نیست بر مرد پوشیدن رخت طلاباف
بلکه نماز در آن فاسد است و اگر کهنه شود رخت و طلاء آن بریزد جایز است پوشیدن
آن و حرام است بر مرد انگشتر طلا در دست کردن و حرام نیست همراه داشتن طلا در نماز
چه سکه‌دار باشد و چه غیر سکه‌دار و بر زن حرام نیست طلا پوشیدن و با آن نماز کردن
و حرام است نماز در پوست میته و فاسد است چه نماز در آن تمام بشود یا نه چه لباس
باشد یا غیر لباس و همچنین جایز نیست نماز و باطلست در پوست غیر ماکول اللحم و در
پشم و کرک و موی و پر آن بلکه در جمیع فضلات و غیر آن از بول و روث و عرق و آب دهن
و نخامه و اشک چشم و استخوان و غیر اینها چه آنکه لباس باشد یا جزء لباس یا غیر لباس حتی
یکموی که برخت بچسبد و چه چیزی باشد که تمام شود نماز در آن و چه نشود و همه اینها
در وقتی است که گوشتی داشته باشد که توان خورد و اگر شک داشته باشد در چیزی که
آن از ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم جایز نیست نماز در آن و اگر نماز کرد در جزء غیر
ماکول اللحم بفراموشی یا غفلت یا ندانستگی نماز او فاسد است خواه اشتباه در این که
از ماکول اللحم نیست شده باشد یا در جایز نبودن نماز در آن

مبحث دویم در مقدمات

نماز و در آن یک مقدمه و چند باب است مقدمه در اول در اذان و اقامه است بدانکه
اذان چهار تکبیر است بلفظ اَللهُ اَکبَر و دو شهادت توحید بلفظ اَشهَدُ اَن لا
اِلهَ اِلّا الله و دو شهادت رسالت اَشهَدُ اَنّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله و دو حَیَّ عَلَی
الصَّلوة و دو حَیَّ عَلَی الفَلاح و دو حَیَّ عَلی خَیرِ العَمَل و دو تکبیر و دو لا اله
الا الله و شهادت بر ولایت حضرت امیر ع جزء اذان نیست ولکن بقصد رجحان آن
فی نفسه یا بعد از ذکر رسول خدا ص خوبست و اگر بقصد جزئیت بگوید حرام است چنانچه
اگر در اول اذان نیت نماید مجموع را و قصد کند که تمام وظیفه نماز است اذان باطل و
حرام است و اقامه مثل اذان است مگر آنکه در اول آن دو تکبیر است و در آخر یک تهلیل
و زیاد باید کرد بعد از حی علی خیر العمل دو قد قامت الصلوة پس فصول اذان هجده
فصل است و فصول اقامه هفده و جایز است در هر یک از اذان و اقامه اکتفا نمودن
بیک فصل در حال تعجیل و سفر ولیکن اکتفا نمودن در اقامه بهتر است از گفتن هر دو را
یک یک و سنت است اذان و اقامه هر دو در نمازهای پنجگانه چه اداء باشد چه قضاء
چه در فرادی چه در جماعت چه در مرد چه در زن و کسیکه نماز قضا بر ذمه او باشد و خواهد
چند نماز بکند در یک وقت اذان بگوید از برای نماز اول و در باقی اذان را ترک نموده
همان اقامه را بگوید و افضل گفتن اذان و اقامه است در تمام و هم چنین مرخص است
در ترک اذان دوم هر گاه جمع کند میان دو نماز واجب چه در سفر و چه در حضر بلکه
در سفر مرخص است در نگفتن اذان چه جمع کند چه نکند و در غیر اینها از نمازهای
واجبی و سنتی اذان و اقامه نیست لکن در نماز عیدین و نماز آیات و طلب باران و نماز
میت هر گاه بجماعت بشود سنت است سه دفعه بگوید الصلوة و وقت گفتن از ...

بایستادن

بایستادن بنماز یا بعد از ایستادن و پیش از شروع در نماز است و احوط ترک اذان و
اکتفا نمودن باقامه است در مواضع چند مثل اذان نماز عصر در روز جمعه خصوصاً
هرگاه جمع کند بین الفریضتین و همچنین اذان عصر روز عرفه از کسیکه در عرفات باشد
و همچنین اذان نماز عشاء کسیکه نماز مغرب و عشا را در مشعر الحرام بکند و مثل این مواضع
است بنا بر اقوی اذان و اقامه از کسیکه وارد شود که نماز جماعت بکند و امام فارغ شده
باشد هر چند از اهل جماعت یکنفر باقی مانده باشد در تعقیب چه در مسجد باشد و چه
غیر مسجد بلکه هرگاه اراده جماعت کردن را نداشته باشد نیز ساقط است بلکه هرگاه
امام مشغول نماز باشد و فارغ نشده باشد در ثبوت نیز سقوط و فرق نیست در
سقوط اگر اطلاع داشته باشد که در انجا جماعت میشود یا نداشته باشد و بداند عدالت
امام را یا نداند یا بداند فسق امام را و لکن بداند که نماز جماعت بر پا شده است از تمام
مامومین یا بعض ایشان بر وجه صحیح یا انکه مامومین مجهول الحال باشند که نداند انعقاد
جماعت از ایشان بر وجه صحت است یا بر وجه فساد و اگر بداند فسق امام را و انکه احدی
با او نماز نکرده است بر وجه صحیح ساقط نیست اذان و اقامه و شرط نیست وحدت نماز بلکه
هرگاه هر دو نماز متفق باشد مثل ظهر و ظهر یا عصر و عصر یا انکه وقت هر دو یکی باشد
مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشاء کفایت میکند در سقوط پس هرگاه داخل بشود وقت نماز یکی
حاصل نبود ساقط نمیشود مثل انکه هرگاه امام نماز عصر را کرد و شخص وارد شد که نماز
مغرب را بکند ساقط نمیشود اذان و اقامه و فرق نیست در انکه هر دو نماز اداء باشد یا هر
دو قضاء یا اول اداء و دوم قضا یا اول قضاء و دوم اداء چنانچه فرق نیست میان انکه
بداند شخصی که وارد میشود که در انجماعت اذان و اقامه گفته شده است یا نداند بلکه

کفایت میکند همین قدر که نداند که نگفته اند چنانچه فرق نیست نیز میان انکه امام
و شخص وارد حاضر باشند یا مسافر یا انکه امام حاضر باشد و وارد مسافر یا امام مسافر
باشد و وارد حاضر باشند یا مسافر یا انکه امام حاضر باشد و وارد مسافر یا امام
مسافر باشد و وارد حاضر و مخصوص نیست این سقوط بجماعتی که وارد بشوند اول
دفعه بلکه ساقط است از هر که وارد بشود مادامیکه از جماعت اول بعضی باقی باشد
هر چند جماعتی که دویم وارد شده اند متفرق شده باشند و هرگاه زنان وارد شوند
بر نماز جماعت مردان ساقط میشود اذان و اقامه از ایشان نیز در انچه ذکر شد سقوط
ان از مردان **باب اول** در نیت و حقیقت ان و انچه معتبر است در ان از قصد و تعیین
نمودن در انچه مشترک باشد و قصد قربت که گذشت در مبحث وضوء و قصد وجوب
در واجب و استحباب در مستحب و اداء در وقت و قضاء در غیر وقت و اتمام در حضر و قصر
در سفر و غیر از اینها ضرور نیست لکن احوط اعتبار نمودن جمیع انچه نیست که ذکر شد
و معتبر نیست تلفظ در نیت بلکه در نماز بی اشکال نیست و وقت نیت اول نماز است
و حاصل میشود باینکه در حین شروع بتکبیرة الاحرام با نیت باشد و معتبر است مستمر
داشتن نیت را تا باخر نماز باین معنی که قصد خروج از نماز نکند و هیچ جزئی از اجزاء
واجبه را بقصد دیگر بجا نیاورد بلکه هیچ جزئی را بقصد ریا اتیان ننماید و واجبست
نیت در جمیع نمازهای واجبی و شرطست نه رکن شرط وجودی است باین معنی که ترک
نمودن ان نماز را باطل میکند چه ترک شود بعمد چه بفراموشی چه بندانستگی و
باطل نمیشود نماز بغافل شدن از نیت در بین نماز **باب دویم** در قیام واجبست
ایستادن در نماز واجبی خواه یومیه باشد و خواه غیر یومیه در حال تکبیرة الاحرام

در نیت

در قیام

ویتم

وقیام متصل برکوع وان اخر جزء از قیام است که از ان برکوع میرود و در حال قرائت و
بعد از رکوع هر چند در حال ذکر سنت باشد وقیام در حال تکبیرة الاحرام و قیام
متصل برکوع رکن است ومراد برکن جزئیست که ترک کردن ان باطل کند نماز را هر چند
سهوا باشد وسنت است در حال قرائت مندوبات غیر انچه گذشت باین معنی که میتواند
ترک قیام وان فعل مندوب نماید نه انکه ان فعل را نشسته بکند زیرا که عمل هر چند سنت است
ولکن قیام شرط در صحت انست وقیام معتبر در نماز انتصاب عرفیست ومتحقق میشود
براست نمودن پشت وباید در حال قیام تکیه نکند بر چیزی بحیثیتی که اگر برداشته شود
انچیز هر اینه بیفتد واگر راست نه ایستد باطل میشود نماز چه انکه بعمد باشد وچه بفراموشی
واگر تکیه کند باطل میشود هرگاه عمداً چنین نموده باشد وواجبست ایستادن بر
دو پا واعتماد را بر هر دو پا نمودن وتناوب در اعتماد بر هر پائی نکردن وپاها را از یک
دیگر اینقدر نباید دور نگذارد که بیرون رود از صورت قیام وهم چنین باید استقرار داشته
باشد در حال قیام واگر عاجز شد از ایستادن بدون تکیه کردن پس تکیه کند اگر تواند
واگر عاجز شد از ایستادن در تمام نماز وقادر باشد بر ایستادن در بعض ان واجبست
ایستادن در بعض ان واجبست ایستادن بقدری که ممکن است او را واگر مردد شود
در میان ایستادن در جزء پیش وجزء بعد بایستد در جزء پیش واگر عاجز شود از ایستادن
بنشیند در موضعیکه عاجز است ومعتبر در جواز نشستن عجزیست که در وسع خود
نه بیند انرا وکفایت میکند در تحقق عجز الم شدیدی که شاق باشد متحمل شدن او
یا باعث شود زیادتی مرض را یا حادث شدن مرض دیگر را وظن کفایت میکند
در این امور واگر در هر یک از صور عجز از قیام ایستاده نماز کند پس این عجز اگر بواسطه

حدوث مرض یا زیادتی مرض یا لزوم ضرر دیگر بوده باشد نماز او باطلست و اگر
بواسطهٔ مشقت و نخوان بوده اقوی صحت نماز و احوط اعادهٔ انست و اگر عاجز
شود از نشستن بدون تکیه باید تکیه کند و اگر عاجز شود از راست نشستن بنشیند
راست بهر قدر که ممکن اوست و اگر عاجز شد هر چند بتکیه دادن باشد بخوابد
بر دست راست و مقدم بدارد بر دست چپ اگر تواند و خوابیدن بر دست چپ را
مقدم بدارد بر پشت خوابیدن اگر تواند و در این احوال باید اعتماد بغیر نکند مگر آنکه
عاجز شود و احوط تاخیر نماز است از برای صاحب عذر تا باخر وقت خصوصا با امید
برطرف شدن عذر **باب سیم** در تکبیرة الاحرام بدانکه واجبست تکبیرة الاحرام و رکن
است در نماز که باطل میشود نماز بترک آن خواه بر وجه عمد باشد یا سهو یا جهل
و همچنین است حکم در هر رکنی و مجزی نیست از آن تکبیر رکوع و نه مجزیست یک تکبیر
از برای تکبیرة الاحرام و رکوع و نه از ماموم در حالی که بترسد نرسیدن برکوع امام
او و معتبر است در آن آنچه معتبر است در نماز بزیادتی قصد افتتاح بآن پس اگر
شروع بتکبیر کند و تمام نشده داخل رکوع شود یا در بین برخواستن بکوید نماز او
باطلست و واجبست تلفظ کردن بتکبیرة الاحرام بلفظ الله اکبر باید و همزهٔ قطع چه
بجهر بکوید چه باخفات و اگر اخلال نماید بحرفی از آن که اسقاط کند یا تبدیل بحرف دیگر
کند یا اعراب آنرا تغییر دهد یا عکس ترتیب کند یا بدل کند اکبر یا الله را بلفظی که در
معنی با آن یکی باشد یا ترجمه کند از پس آن نماز باطل است و اگر ممکن نباشد او را
تلفظ کردن بتکبیرة الاحرام واجبست یاد گرفتن هر چند با اجرت باشد و تاخیر
از اول وقت بجهت یاد گرفتن با امکان یاد گرفتن واجبست و اگر ممکن نباشد یا وقت تنگ

در تکبیرة الاحرام

باشد

باشد داخل در نماز میشود با نحو معتاد و نباشد و اگر هیچ ممکن او نشود اکتفا بترجمهٔ آن
میکند و اگر چند زبان بداند احوط تقدیم سریانی و عبرانی است بر فارسی و بعد از آن
تقدیم فارسی احوط است چنانچه تاخیر ترکی نیز احوط است و لال بهر قدر که ممکن میشود
او را بگوید و اگر قدرت بران بهیچ وجه نداشته باشد احوط آنست که در قلب بگذراند
آنرا با اشاره بانگشت و حرکت دادن زبان و مخیر است در هفت تکبیر افتتاحیه هر یکرا
که خواهد تکبیرة الاحرام قرار دهد مگر آنکه افضل قرار دادن آخر است و اگر شک کند در
تکبیرة الاحرام پس اگر داخل شده باشد در قرائت التفات نکند و اگر نگذشته باشد از
محل آن بجای آورد آنرا و همچنین است حکم در هر فعلی از افعال نماز و اگر شک نماید که
تکبیری که گفت تکبیرة الاحرام بود یا تکبیر پیش از رکوع یا تکبیر بعد از رکوع بنا را بر تکبیرة
الاحرام گذارد در صورتیکه بداند که تکبیرة الاحرام با شرایط آن از قصد افتتاح نماز و غیر
آن بعمل آمده است لکن نمیداند اقتصار بر همان شده است یا تکبیر دیگری برای رکوع
مثلا گفته است و هرگاه میداند یک تکبیر گفته است لکن شک دارد که بقصد تکبیرة
الاحرام گفته است یا سهوا بقصد تکبیر رکوع گفته است نماز را از سر بگیرد با احتیاط
بجا آوردن مبطل چون استدبار و نحو آن بلی اگر شک کند که تکبیر پیش از رکوع است
یا تکبیر بعد از رکوع بی اشکال بنا را بر اول میگذارد **باب چهارم** در قرائت واجب
است قرائت حمد در نماز فریضه خواه منفرد باشد یا امام در هر رکعت از نماز دو رکعتی
و در هر یک از دو رکعت اول از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و در هر یک از ده رکعت نماز
آیات چنانچه خواهد آمد و اما ماموم پس اگر هیچیک از دو رکعت اولین امام را درک نکرده
است واجبست خود او حمد را بخواند در هر دو رکعت اگر از اول رکعت سیم داخل نماز شده

در بیان قرائت

در بیان قرائت

باشد و اکر در رکوع ان ملحق شود در همان رکعت ثانی خود حمد میخواند و اکر در ان رکعت ثانیه امام را بکند در هر موضع که ملحق شود حمد بخواند و خواندن حمد رکن نیست بلکه جزو واجبی است در نماز واجب و شرط صحت است در نماز واجب چه در واجب چه در سنت و شرطیت ان در حال علم است پس اکر فراموش کند حمد را نماز باطل نمیشود و لکن اکر هنوز داخل رکوع نشده باشد و بخاطرش بیاید بخواند خواه پیش از سوره باشد یا بعد از سوره باشد حمد را بخواند و سوره را بعد از ان اعاده کند و اکر داخل رکوع شده باشد و بخاطرش بیاید چیزی بر او نمیباشد مکر سجده سهو و همچنین اکر چنین بداند که رکعتی که در ان میباشد سیم یا چهارم است و با این جهت ترک نمود و بخاطرش نیامد تا انکه برکوع رفت چنانچه اکر پیش از رکوع بخاطرش امد تلافی کند و اکر شک کند در خواندن حمد و سوره بعد از داخل شدن در رکوع اعتبار ندارد و همچنین هرکاه شک کند در خواندن حمد بعد از داخل شدن در سوره اعتبار ندارد بلکه اکر شک کند در ایه بعد از داخل شدن در ایه دیکر نیز اعتبار ندارد لکن در این صورت احوط انستکه برکردد و ان ایه را بخواند و معین است خواندن حمد را بعربی بروجهی که بتواتر رسیده است و اشکالی نیست در مثابعت قرائت نافع و ابن کثیر و ابی عمرو و ابن عامر و عاصم و حمزه و کسائی و احوط ترک قرائت ابی جعفر و یعقوب و خلف است و همچنین باید حروف را از مخارج ادا کند و موالات عرفی و ترتیب در میان ایات و کلمات بجا اورد و بسمله را در اول حمد باید بخواند و همچنین در باقی سورهاء قران غیر سوره برائت و اکر اخلال بکلمه کرد واجب نیست اعاده انچه پیش از انست بلکه کفایت میکند اداء همان کلمه بخلاف انکه اکر اخلال نماید بجزء کلمه باید اعاده نماید کلمه را و همچنین باید در قرائت مراعات نماید حرکات و سکنات بنائی و اعرابی را هرکاه و قف

نماید

ننماید و احوط مراعات نمودن مد متصل و ادغام صغیر و مد لازم است ولکن وجوب اینها
و غیر اینها از آنچه در نزد قراء لازم است مشکل است و ظاهر اینستکه واجب نیست مگر
ادغام در کلمه واحده و آنچه در لغت عرب واجب باشد و احوط ترک وصل نمودن بسکون است
بلکه اگر بعد از ساکن همزه وصل باشد و آنرا حرکت دهد در صحت قرائت اشکال است و احوط
آنکه در هر جائی که وقف میکند بقدر نفس کشیدن فاصله کند بلکه تجدید نفس
کند هر چند هیچیک لازم نیست و اگر کسی نتواند تمام حمد را بخواند یاد بگیرد و اگر ممکن
نباشد یا وقت تنگ باشد باید نماز را بجماعت بکند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد
احوط اینستکه متابعت نماید کسی را در خواندن و اگر ممکن نباشد از روی قرآن بخواند اگر
تواند و اگر نتواند بخواند از حمد آنچه را که میتواند چه بقدر یک آیه باشد یا بیشتر و واجبست
مکرر کردن آن بقدری که میداند بمقدار حمد و اگر متعذر باشد از برای نماز کننده خواندن
چیزی از حمد بخواند از قرآن آنچه را که میتواند از غیر حمد و اگر آن نیز متعذر باشد احوط اینست
که تهلیل و تسبیح و تکبیر بگوید و واجبست مکرر نماید آنچه را که میگوید از تهلیل و تکبیر و تسبیح بمقدار
حمد و مدار در مساوی بودن در دو مقام مراعات حروف ملفوظی است نه حروف مکتوبی
و چون تطبیق باین شده مشکل است خاصه برای کسیکه در بین نماز فراموش کرده باشد
حمد را یا بعض آنرا اگر زیادتر بخواند و در زائد با امکان قصد مطلق قرائت یا ذکر
نماید عیبی ندارد و اگر لال باشد بعمل بیاورد آنچه را که ممکن او باشد و واجب نیست
بر او نماز جماعت و حرام است گفتن آمین در آخر حمد بلکه حرمت آن مطلقا ظاهر و
احوطست و در دو رکعت آخر از سه رکعتی مخیر است در میان خواندن حمد و تسبیح
باین نحو سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ یکدفعه و احوط خواندن

انست سر فعه وهم چنین احوط است خواندن استغفار در اخر یکمرتبه و کسیکه فراموش
کرده باشد خواندن حمد را در دو رکعت اول احتیاط انست که بخواند انرا در دو رکعت اخر
لکن لازم نیست وافضل است تسبیح از حمد چه از برای امام و چه از برای ماموم و چه از
برای منفرد و در دو رکعت اخر سوره نیست وهم چنین در ان بسمله نیست بر تقدیر
اختیار کردن تسبیحات بلکه هرگاه بگوید بقصد اینکه جزو رکعت است حرام است و باید تسبیحات
را بر ترتیبی که گذشت بخواند و اگر شک کند در عدد تسبیحات بنا بر کمتر گذارد و اگر شروع
در تسبیحات نمود و تمام نکرده خواهد بر گردد و حمد را بخواند جایز است و احوط ترک است
و جایز نیست در یک رکعت قدری حمد و قدری تسبیحات عیب ندارد و احوط ترک است
و واجب است خواندن سوره تمام در نماز دو رکعتی فریضه و در هر یک از دو رکعت اول
از نماز چهار رکعتی و سه رکعتی با وسعت وقت و اختیار و امکان یاد گرفتن و واجب است
پیش خواندن حمد از سوره و اگر سهواً پیش انداخت سوره را بر حمد پس اگر بخاطرش
بیاید پیش از رکوع اعاده نماید سوره را و اگر بخاطرش بیاید بعد از داخل شدن در
رکوع بر او چیزی نیست و حرام است در فریضه خواندن دو سوره در یک رکعت و باطل است
نماز و هم چنین حرام است خواندن سوره طولانی را که خواندن ان باعث شود که بعضی
از افعال واجبی نماز در غیر وقت واقع شود و هم چنین حرام است خواندن چهار سوره
که سجده واجب در ان میباشد که خواهد امد چه در یومیه باشد چه غیر یومیه و اگر سهواً
خواند پس اگر متذکر نشد در نماز یا متذکر شد بعد از رکوع بر او چیزی نیست و نماز
او صحیح است و اگر متذکر شد پیش از رکوع و پیش از اینکه سجده قطع کند انسوره را
و سوره دیگر بخواند چه از نصف گذشته باشد یا نه و اما اگر بعد از فراغ از سوره

[illegible]

[illegible]

باشد

باشد ظاهر کفایت است و جایز نیست سوره دیگر خواندن بلکه اگر بعد از این سجده
باشد نیز ظاهر کفایت است و بر هر دو تقدیر سجود تلاوت را بعد از فراغ از نماز بکند
و احوط علاوه نمودن ایماء است در حال نماز نیز و الضحی و الم نشرح یک سوره است و الفیل
و لایلاف را واجب است خواندن و حرام است در نماز عدول نمودن و برگشتن از سوره
قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون بسوره دیگر هر چند از هر یک از آن دو بدیگری
باشد مگر بسوره جمعه و منافقین در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه و اما در غیر از
سوره قل هو الله و قل یا ایها الکافرون جایز است عدول هرگاه نگذشته باشد
از نصف سوره و در نصف احوط ترک عدول است و احوط تعیین نمودن سوره است
به بسمله در حین شروع در بسمله و واجب نیست تعیین خود سوره پیش از بسمله
و اگر عدول نماید از سوره بسوره دیگر اعاده بسمله نماید و واجب است جهر برای مرد
در قرائت نماز صبح و دو رکعت اول نماز مغرب و عشاء و واجب است اخفات نمودن در
قراءت در دو رکعت اول از نماز عصر و هم چنین در رکعت سیم از مغرب و دو رکعت
اخر ظهر و عصر و عشاء چه قرائت بخواند چه تسبیحات و باطل میشود نماز بجهر کردن در
مقام اخفات و اخفات کردن در مقام جهر اگر عامد باشد و اگر فراموش کرده باشد یا
وجوب را ندانسته باشد نماز او صحیح است و قضا و اعاده بر او نیست و اما زن پس واجب
نیست بر آن جهر بلکه مخیر است در میان جهر کردن و اخفات نمودن در مواضعی که واجب
بود بر مرد جهر هرگاه علم بشنیدن نامحرم نداشته باشد و اگر علم داشته باشد احوط آنستکه
جهر نکند هر چند در لازم بودن آن شک هست و در مواضعیکه واجب است اخفات
نمودن بر مرد احوط وجوب اخفات است بر زن بلکه این خالی از وجهی نیست و فرق در جهر

واخفات میان قضا و اداء نیست ولکن ماموم مسبوق در دو رکعت اخر امام و در دو رکعت
اول خودش را واجبست قرائت نماید و اخفات کند هرچند در نماز جهریه باشد و بعد از مفارقت
از امام حکم او حکم منفرد است و کمتر مرتبه جهر انست که کسیکه ناخوشی در گوشش نباشد هرگاه
نزدیک باو باشد و متوجه نیز باشد صدای او را بشنود و اخر مرتبه ان انست که بمرتبه افراط
در بلند نمودن صدا نرسد و کمتر مرتبه اخفات انست که خود بشنود صدای خود را با توجه و
نبودن مانع و اخر ان انست که خود بشنود صدای خود را با توجه و نبودن مانع و اخر ان انست
که بکمتر مرتبه جهر نرسد باب پنجم در رکوع واجبست رکوع در هر رکعتی از نماز واجب
یکدفعه مکرر در نماز ایات که در هر رکعتی پنج دفعه واجبست چنانچه خواهد امد و ان رکن
است در نماز و باطل میشود بترک ان نماز عمدا و سهوا و جهلا و اگر ترک کند سهوا و بخاطر
او بیاید تا انکه بسجود برود نماز او باطلست و اگر بخاطر او بیاید پیش از سجده کردن رکوع را
بجای اورد و بعد بسجده رود پس اگر ترک کرده باشد ایستادن متصل برکوع را باید راست
شود و بایستد و برکوع رود و اگر ایستادن را بعمل اورده باشد و بعد از خم شدن رکوع
را فراموش نمود برخیزد بصورت رکوع کننده تا بمرتبه رکوع و رکوع را بعمل اورد توضیح
این اجمال انستکه رکوع همان هیئت مخصوصه است سرازیر شدن جزء ان نیست بلکه
مقدمه انست پس اگر شخص همان نحو که ایستاده بود بنشیند برای سجود بدون اینکه
از سینه ببالا را خم کند البته این شخص نه رکوع کرده و نه قیام متصل برکوع را بجا اورده
باید برخیزد راست بایستد پس خم شود برای رکوع از قیام رکوع را بجا بیاورد و هم چنین
است اگر سر و سینه را خم کند بقصد رکوع لکن بحد رکوع نرسیده همین نحو نشست
یا افتاد که باز باید بایستد و از قیام برکوع برود و اگر بقسمی که برکوع میرود سرازیر بشود

باب پنجم در رکوع

و برود تا باخر مرتبه انحناء این شخص طبیعی نحو انحناء برگردد تا بحد رکوع قرار بگیرد و واجبات
رکوع را بجا بیاورد و اگر نشسته خم شود برای سجود یا خم نشده متذکر ترک رکوع شود
پس اظهر اینست که قیام متصل برکوع بعمل نیامده است باید برگردد بایستد و برکوع
برود چون فی الجمله توقفی در حد رکوعی لازم است در صدق رکوع و احتیاط شدید
در اعادهٔ نماز است و اگر فی الجمله توقف در حد رکوعی را معتبر در صدق رکوع ندانیم یا
در حد مذکور قدری توقف کرده باشد برود بنشیند پس اصل رکوع بعمل آمده است
و بجهة واجبات آن از ذکر نمیتوان برگشت که تکرار رکوع لازم می آید پس بسجود میرود و بعد
از نماز سجدهٔ سهو برای ترک ذکر رکوع میکند و احوط اعادهٔ نماز است و اگر ترک رکوع در
نماز را یاد کند نماز او باطلست چه در دو رکعت اول چه در غیر آن و چه بعد از تشهد به
نشیند یا ننشیند و اگر شک کند در کردن رکوع و ایستاده است باید بکند و اگر
داخل سجود شده بشک اعتبار ندارد و اگر تلافی رکوع را بکند و بخاطرش بیاید حال
رکوع که آنرا بجای آورده بوده است نماز باطلست و واجبست در رکوع در حال اختیار
خم شدن بنحویکه ممکن باشد گذاشتن چیزی از دو کف دست را در آنحال بر زانوی خود و
غیر مستوی الخلقه در بلندی بازو و دست و کوتاهی آن و بلندی زانو و کوتاهی آن
رجوع بمستوی الخلقه میکند و باید بعمل آمدن این هیئت رکوعی بعقب بردن سینه
و پیش آوردن زانو نباشد و اگر کسی بصورت راکع باشد بحسب خلقت یا بسبب مرضی
و پیری واجبست اینکه خم شود قدر کمی از برای رکوع و اگر نتواند خم شود بنحویکه ذکر شد
هر قدر که او را ممکن است خم شود هر چند بتکیه نمودن بچیزی باشد یا بیکی از دو جانب
باشد و اینها در وقتی است که در آخر مرتبه رکوعی نباشد و الا باید ترخم شدن از

حدّ رکوعی خارج میشود و اگر نتواند خم شود بهیچ وجه اشاره کند بسر اگر ممکن باشد
و اگر ممکن نباشد اشاره کند بدو چشم و هم چنین واجبست ذکر گفتن و درنگ کردن
بقدر گفتن ذکر با قدرت و هم چنین واجبست راست شدن از رکوع بقدری که
راست بایستد و اگر ممکن نشود راست شدن واجب نیست و هم چنین هر گاه
ممکن نشود ذکر گفتن در رکوع واجب نیست و واجبست درنگ کردن در ایستادن
بعد از رکوع و کفایت میکند در او مسمای درنگ کردن در عرف و هیچ یک از ذکر
گفتن و درنگ نمودن در حال رکوع و راست شدن از رکوع و درنگ نمودن بعد
از ان رکن نیست و حکم امور مذکوره در حالت سهو مثل حکم انست در حالت شک
که با عدم تجاوز از محل اتیان بان میکند و حکم شک در تکبیرة الاحرام گذشت و
کافیست در ذکر رکوع یکمرتبه گفتن سبحان ربی العظیم یا سه دفعه گفتن سبحان
الله و احوط زیاد کردن و بحمده است بعد از سبحان ربی العظیم بلکه احوط از ان
سه دفعه گفتن انست با وسیع بودن وقت و واجبست در ذکر مذکور عربی بودن
و موالات و ادای حروف را از مخارج طبیعیه و مخالفت نکردن در حرکات اعرابی و بنائی
در سجود باب ششم واجبست در هر رکعتی از نماز واجب دو سجده در دیگر رکعات از
نماز باطل میشود نماز خواه بعمد باشد یا سهو یا جهل و هم چنین باطل میشود
نماز هر گاه دو سجده زیاد کند در ان چه بعمد باشد یا بسهو یا بجهل و اگر فراموش
کند یک سجده را باطل نمیشود نماز پس اگر بخاطرش بیاید پیش از رکوع که یک سجده
را نکرده است یا هر دو را نکرده است بسجده رود و یک سجده یا دو سجده بکند و
برخیزد و اگر بخاطرش بیاید در حال رکوع یا بعد از رکوع پس اگر نکرده باشد دو سجده را

باهم نماز او باطلست واگر یک سجده را نکرده باشد نماز او صحیح است ولکن بعد از فراغ
از نماز واجبست قضا کند سجده را ونیز سجدهٔ سهو بجای آورد واین در غیر رکعت
آخر است واما در رکعت آخر پس اگر پیش از سلامیست که بآن سلام از نماز بیرون میرود
بجای آورد وبعد از آن اعاده کند تشهد را واگر بعد از سلام بخاطرش آمده باشد قضا
نماید وباید اول قضا کند سجده را وبعد از آن سجدهٔ سهو را بجای آورد وحکم شک
گذشت در باب تکبیرة الاحرام اگر شک کند در کردن ونکردن واگر شک کند که یک سجده
کرده یا دو سجده بنا را بر کمتر گذارد اگر داخل نشده است در فعل دیگر مثل تشهد یا راست شدن
واگر داخل شده است در فعل دیگر اعتبار ندارد واگر شک کند در آنکه دو سجده کرده
است یا سه سجده بنا را بر دو باید گذاشت چه پیش از داخل شدن در فعل دیگر باشد
چه بعد از آن و واجبست خم شود بقدری که مساوی شود موضع پیشانی با موضع ایستادن
یا زیادتر از قدر چهار انگشت متصل بلندتر نشود وجایز است نیز باین قدر پست بودن
موضع پیشانی از موضع ایستادن واحوط در این صورت زیادتر نبودن از آنست ودر باقی
مواضع سجود ضرر ندارد زیادتر از این بلند بودن یا پایین بودن هر چند احوط آنست که
زیاده بر این نباشد واگر واقع شود پیشانی بر موضعی که بلندتر باشد از چهار انگشت
متصل مخیر است میان کشیدن پیشانی را تا بموضعی که بقدر چهار انگشت وکمتر شود
یا برداشتن از آن موضع وگذاشتن در موضعی که چنین باشد واول بهتر است واگر واقع
شود پیشانی بر چیزی که جایز نباشد سجده بر آن معین است کشیدن پیشانی را تا بموضعی
که سجده بر آن جایز باشد وکیفیت در خم شدن بسجود بنحویست که در رکوع گذشت وهرگاه
نتواند که سجده کند واجبست بلند کند موضع سجود را بقدری که ممکن باشد خم شدن

بایستد و سجده کند بر آنچه جایز است بر آن سجده کردن اگر ممکن باشد و اگر نباشد خم
شود بقدری که میتواند و اگر خم شدن هیچ ممکن نباشد بسر اشاره کند و اگر آن نیز ممکن نباشد
اشاره کند بدو چشم و اگر آنهم ممکن نباشد اشاره کند بیک چشم و واجبست برداشتن
چیزی که بر آن سجده کند هرگاه نتواند خم شود و بتواند از بردارد و احوط آنستکه اشاره
در سجود چه بسر باشد چه بچشم بیشتر باشد از اشاره در رکوع و اگر ممکن باشد گذاشتن بعض
اعضای سجود واجبست بگذارد آن عضوی را که ممکن است گذاشتن آن و اگر مردد شود
میان گذاردن پیشانی و غیر پیشانی پیشانی را بگذارد و واجبست در حال
اختیار گذاشتن هفت عضو بر زمین و آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت
بزرگ از پای که معروف بابهام است و کافیست در گذاشتن اعضای مذکوره قدر
مسمّی و قول بعضی بتعیین مقدار درهم در موضع پیشانی و مجموع کفین ضعیفست
لکن احوط است و فرق نیست در دو ابهام میان ظاهر و باطن و اطراف و احوط اکتفا
بباطن و اطراف است و باید سنگینی هفت موضع سجده را بر زمین گذارد نه آنکه بمجرد
گذاشتن کفایت نماید و شرطست در محل پیشانی بودن آن از چیزهائی که در باب مکان
گذشت و واجبست در سجده ذکر و درنگ کردن بقدر ذکر و برداشتن سر از هر یک
دو سجده و درنگ کردن در نشستن بعد از برداشتن سر از سجدهٔ اوّل و خلافست در
ذکر سجود و مختار در آن و مراعات احتیاط بنحویست که در رکوع گذشت مگر آنکه در
تسبیح کبری در اینجای بدل میکند العظیم را بالاعلی **باب هفتم** در تشهّد و سلام
و در آن دو فصل است **فصل اوّل** در تشهد واجبست تشهّد در هر دو رکعتی یک
دفعه بعد از رکعت دویم و در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو دفعه یکدفعه بعد از آن

رکعت

رکعت دوم و در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو دفعه یک دفعه بعد از رکعت دوم و
یک دفعه بعد از رکعت آخر و در نوافل سنت و شرط صحت است و واجبست نشستن بقدر
ذکر واجب و هم چنین واجبست قرار گرفتن در حال ذکر و واجبست در آن شهادتین و صلوات
بر پیغمبر و آل آنجناب و احوط بلکه اقوی آنست که چنین بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ و واجبست در آن محافظت بر عربیت و ترتیب بر نهج مذکور و موالات یعنی پی در
پی خواندن و تشهد رکن نیست پس اگر فراموش کند تشهد اول را و بخاطرش بیاید پیش
از رکوع بر گردد و تشهد را بجای آورد و اگر بخاطرش بیاید بعد از داخل شدن برکوع
نماز را تمام کند و بعد از نماز واجبست قضا کند و دو سجده سهو بعد از آن بکند و اما
تشهد آخر پس اگر پیش از سلام بخاطرش بیاید که نخوانده است بخواند و اگر بعد از سلام
بخاطرش بیاید که نخوانده است بخواند و اگر بعد از سلام بخاطرش بیاید قضا نماید چه
حدث از او صادر شده باشد یا نه و اگر حدثی پیش از تشهد یا بعد از شهادتین صادر
شود نماز باطل است و فرقی نیست در وجوب سجده سهو میان تشهد اول و دوم بلکه
مطلقا واجبست سجده سهو را بعد از قضا نمودن تشهد بکند و حکم شک در تشهد
بنحویست که گذشت در باب تکبیرة الاحرام **فصل سیم** در سلام واجبست سلام
در نماز و واجب بلکه جزء نماز است نه خارج از آن و بیرون میرود بهر یک از اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا
وَعَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ و احوط علاوه کردن و رحمة الله است
هر چند ظاهر آنست که مستحبست و هم چنین مستحبست علاوه کردن و برکاته بر
و رحمة الله و احوط جمع نمودن میان دو سلام است بترتیب مذکور و بر این تقدیر سلام

اول از نماز بیرون میرود و دویم سنتست و بهتر انست که امام و منفرد تسلیم دویم را
بجانب قبله بگویند و اشاره کنند بگوشه چشم از جانب صدغ بجانب راست و امام اشاره
کند بصفحه روی بجانب راست و ماموم نیز بنحو مذکور اگر در جانب چپ ان شخصی نباشد
و اگر در جانب چپ شخصی باشد یک سلام دیگر سنت است بگوید چه ان شخص بالغ باشد چه
ممیز و بصفحه روی اشاره بجانب چپ کند و بعضی دیوار را قایم مقام شخص دانسته اند
و گفتن سلام مذکور بر این تقدیر نیز بهتر است و اگر ماموم پیش از دو سلام از نماز بیرون
رفته باشد بسلام اول خارج خواهد شد از نماز خاتمه در چند چیز که اهتمام بشان ان
بسیار است هر چند ذکر ان از بنای رساله بیرون است اول در قنوت است سنت است
قنوت در رکعت دویم از هر نمازی و در رکعت اول جمعه و عید رمضان و قربان و وتر
و احوط ترک نکردن انست در نمازهای یومیه واجبه خصوصا در نمازهای جهریه از ان
و لکن در غیر نماز عید رمضان و قربان مستحب یک قنوت است در هر رکعتی که قنوت دارد اما
در نماز دو عید در رکعت اول پنج قنوت و در رکعت دویم چهار قنوت است چنانچه
خواهد امد و محل قنوت در غیر رکعت دویم از نماز جمعه پیش از رکوع است و
در رکعت دویم از جمعه بعد از رکوع است و ساقط میشود قنوت از ماموم مسبوق
در جماعت اگر نتواند بخواند و جایز نیست بعد از رکوع خواندن و اگر فراموش کند
تا برکوع رود بعد از رکوع بجای اورد چه در نماز جماعت و چه در فرادی و چه در
واجب و چه در نافله و چه در جمعه و چه در غیر ان و اگر بخاطرش بیاید در حال
خم شدن برکوع احوط ترک نمودن و بجا اوردنست بعد از برخاستن از رکوع و
اگر بخاطرش بیاید بعد از رفتن برکوع یا پیش از رسیدن برکوع و بعد فراموش

در قنوت است

کند

در بیان رفع یدین

کند یا بعد از داخل شدن در سجود بخاطرش بیاید یا بعد از فارغ شدن از نماز
قضا کند اذکار هر یک از این چند صورت بعد از نماز هر چند فاصله بسیار شده
باشد و وقت بیرون رفته باشد و بهتر آنست که نشسته قضا کند و روی بقبله باشد
و شرایط نماز در آن معتبر نیست هرچند احوط اعتبار آنست و سنتست در قنوت
در هر نمازی بلند خواندن چه جهری باشد چه اخفاتی مگر از برای ماموم مسبوق
در حال بودن او با امام و همچنین سنتست در حال قنوت برداشتن دست را بمحاذی
روی در حالتی که دستها را باز کند و پشت دستها را بر زمین و کفها را باسمان کند
و سنتست نظر کردن برروی دستها و طول دادن در قنوت و خواندن دعاهائیکه
وارد شده است مثل کلمات فرج وغیر آن و کلمات فرج افضل آنهاست و آن اینست
لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات
السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و سلام
علی المرسلین والحمد لله رب العالمین و احوط آنستکه سلام علی المرسلین را بقصد قران
بگوید و جایز است خواندن هر دعائی و ثنائی که در حفظ داشته باشد چه تسبیح یا تحمید
یا طلب چیز مباحی از امور دنیا و آخرت و در قنوت اکتفا بفارسی نمیتوان نمود بلکه جایز
است دعا در جمیع احوال نماز چه بعربی و چه بفارسی دوم در تعقیب و فضیلت
آن بسیار است و افضل آن بعد از نماز صبح و نماز عصر است و سنتست ابتدا
کند در تعقیب همه تعقیب نمازهای یومیه واجبی بلکه هر نماز واجبی بلکه هر نماز
نافله بسه نوبت الله اکبر هر چند احوط اکتفا نمودن با آنست در نماز واجبی بلکه نمازهای
یومیه واجبی و در هر نوبت دستها را برداشته بگوید که در تکبیرة الاحرام گذشت و بعد

ازان بگوید لا اله الا الله وحده وحده وحده انجز وعده ونصر عبده واعز جنده
وغلب الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو علی کل شئ قدیر
ودر حدیث است که اقل آنچه کفایت میکند از دعا بعد از نماز فریضه اینست که بگوید
اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک واعوذ بک من کل شر احاط به
علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها واعوذ بک من خزی الدنیا
وعذاب الاخرة ودر بعضی از اخبار در اول ان وارد شده است اللهم صل علی محمد
وال محمد وسنت است تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها وان افضل تعقیبات
است ودر نماز واجب و سنت هر دو سنت است وکیفیت ان باین نحو است که
بگوید اول سی و چهار نوبت الله اکبر وبعد ازان سی و سه نوبت الحمد لله وبعد ازان
سی و سه نوبت سبحان الله وسنت است بعد از هر فریضه سوره قل هو الله احد
خواندن وهم چنین پیش از انکه بگرداند دو پای خود را بخواند سه دفعه استغفر
الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال والاکرام واتوب الیه در حدیث
است کسیکه بخواند انرا امرزیده میشود گناهان او هر چند مثل کف دریا باشد
وهم چنین سنت است بعد از نماز صبح ومغرب در هر یک هفت مرتبه بخواند بسم الله
الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم که باعث دفع هفتاد نوع از
انواع بلا میشود بیشتر انها ریح وبرص و دیوانگی است واگر از اشقیا باشد محو می
شود از دیوان ایشان ونوشته میشود در سعدا وهم چنین سنت است بعد از نماز صبح
سی دفعه خواندن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وان دفع میکند
هدم وغرق شدن وسوختن وافتادن در چاه وخوردن جانوران درنده ومردن

تعقیب تسبیح در فضیلت

بدو بلیه که در آن روز نازل شود و بعد از نماز قصر سنت است خواندن این تسبیح جبر
شکستگی آن و سنت است بعد از نماز صبح ده دفعه خواندن سُبحانَ اللهِ العظیم
وَبِحَمدِهِ لاحَولَ وَلاقُوَّةَ اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظیم که عافیت میدهد بسبب آن
جناب احدیّت از کوری و دیوانگی و جذام و فقر و هرم و بعد از نماز مغرب بخواند سه
دفعه اَلحَمدُ لِلّٰهِ الّذی یَفعَلُ ما یَشآءُ وَلایَفعَلُ ما یَشآءُ غَیرُهُ که عطا میکند خدای
تعالی او را خیر بسیار و بعد از هر نماز بخواند اَعوذُ بِوَجهِکَ الکَریمِ وَعِزَّتِکَ الّتی لا
تُرامُ وَقُدرَتِکَ الّتی لایَمتَنِعُ مِنها شَیءٌ مِن شَرِّ الدُّنیا وَالآخِرَةِ وَمِن شَرِّ الاَوجاعِ
سجدهٔ شکر و فضیلت آن
کُلِّها که باعث جمع دنیا و آخرت میشود سیم در سجدهٔ شکر و ثواب آن بسیار است
و سنت مؤکد است بعد از نماز واجب بعد از نافله بجهت شکر بر توفیق یافتن از
برای کردن عبادت و بهتر آنستکه آنرا بعد از تعقیب قرار دهد و در نماز مغرب
مخیّر است در میان بجای آوردن آن را بعد از فریضه و بعد از نافله و افضل آنست
که بعد از فریضه بجای آورد و بهتر جمع نمودن میان هر دو است و سنت است طول
بدهد دو سجده را هر قدر که تواند و بگذارد دو ذراع را بر زمین در حال سجود و
بچسباند سینه و شکم را بر زمین و بخاک یا زمین بگذارد دو جبین یا دو خد یا
هر دو را در میان دو سجده و بعد از یکسجده اگر اکتفای بآن نماید و سنت است
مقدّم داشتن جبین راست را بر جبین چپ و هم خد راست را بر خد چپ و
بگذاشتن جبین یا خد بر زمین تعدّد سجده در این جا متحقق میشود بدون
سر برداشتن و سنت است بخاک گذاشتن جبین و خد و خواندن ادعیه که وارد
شده است در سجده و جایز است دعا بغیر آنچه وارد شده است لیکن خواندن

انچه وارد شده است افضلست واقل مرتبهٔ ان انست که سه دفعه شکرا لله بگوید
وسنت است در سجدهٔ شکر بعد از تعقیب نماز عصر صد دفعه حمد الله بگوید و
سنت است صد مرتبه شکرا یا عفوا عفوا وسنت است صد مرتبه شکرا شکرا یا
عفوا عفوا وسنت است بعد از سر برداشتن مسح کند موضع سجود را پس بعد از ان
مسح کند بدست خود روی وسینه خود را وبهتر انستکه بدست راست باشد و
سنتست تکبیر بگوید بعد از برداشتن سر از سجده وسنتست وقتی که بیرون میرود
از جای نماز از طرف راست بیرون رود چهارم در سجدهای قران وان واجبست
در چهار سوره که الم تنزیل وحم فصلت والنجم واقرا باشد وسنتست در سوره
اعراف ورعد ونحل وبنی اسرائیل ومریم وحج در دو جا وفرقان ونمل وص واذا
السماء انشقت بلکه در غیر از اینها هر جائی که دران امر بسجده شده باشد سنتست
ووقت سجده بعد از فارغ شدن از ایه سجده است وسجده واجبست بر خواننده ایه
وگوش دهنده بان بی اشکال وبر شنونده بنابر احوط بلکه وجوب ان خالی از قوت
نیست هرگاه سجده واجب باشد واما در سجدهٔ مستحب فرق نیست در خواننده وگوش
دهنده وشنونده ودر هیچ یک فرق نیست میان مرد وزن وخنثی چنانچه فرق نیست
در وجوب سجده بر گوش دهنده وشنونده میان انکه خواننده بالغ باشد یا غیر بالغ
مسلمان باشد یا غیر مسلمان عاقل باشد یا دیوانه ووجوب سجده کردن واستحباب
ان متعدد میشود بتعدد خواندن ایه هر چند از برای تعلیم باشد وشرط نیست
دران طهارت ونه روی بقبله نمودن ونه پوشیدن عورت ونه خالی بودن رخت
یا بدن از نجاسات وواجب نیست دران ذکر لکن سنتست وبهتر انستکه بگوید

سجود

واجبست سجده کردن

بسجده ایه واجب هرگز تکبیر نباید گفت

سجدت لک یا رب تعبداً ورقاً لا مستکبراً عن عبادتک ولا مستنکفاً ولا متعظماً
بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر و واجب نیست در ان تکبیر نه در وقت سر گذاشتن و نه
در وقت راست شدن لکن نه در وقت راست شدن سنت است و شرط است در ان
نیت و احوط مقارن بودن ان است تا وقت خم شدن و وقت سر گذاشتن و احوط گذاردن
هفت موضع سجود است بر زمین با غیر ان هر چند کفایت نمودن گذاردن پیشانی
از خوردنی و پوشیدنی متعارف نباشد بلکه احوط بودن ان است از چیزی که صحیح
باشد سجده نماز بر ان و وجوب سجده فوری است و هر گاه ترک نمود بعد یا بسهو واجب
است بجای بیاورد و دو دانستن انکه اداء است یا قضاء بی ثمر است چونکه قصد
قربت کفایت میکند پنجم در حکم زن و طفل بدانکه حکم زن حکم مرد است در شرایط
و اجزاء واجب و سنت مگر انکه سنت است زن جمع کند میان قدمهای خود در نماز
و از هم جدا نگذارد و دستها را بر سینه گذارد و در حال رکوع بگذارد دستها را بالای
دو زانوی بر دو ران و در حال رفتن بسجود اعضای خود را بهم چسباند و ابتدا کند در
نشستن بدو زانوی پیش از دو دست و بنشیند بر دو الیه و بعد بسجده رود و در
حال سجده بزمین بچسبد و اعضای خود را بر یکدیگر بگذارد و پهن نماید دو ذراع
را بر زمین و در حال نشستن بر دو الیه بنشیند و بچسباند دو ران خود را بیکدیگر
و بلند کند دو زانو را از زمین و دو کف پای را بر زمین گذارد و در حال بر
خواستن بهم واری و راست برخیزد و پشت خود را بلند نکند و اما طفل نماز
برای او مستحب است حکم پسر در نماز حکم مرد است و حکم دختر حکم زن است در باقی نمازها
واجبه و در ان چند باب است باب اول در نماز جمعه و ان دو رکعت است و وقت ان

خالی از قوت نیست و شرط است که محل گذاردن پیشانی

از اوّل زوال است تا آنکه سایهٔ شاخص مثل آن شود هر چند احوط آنستکه تاخیر نشود
از زوال زیاده از مقدار اذان و خطبه و آنچه از لوازم آنست از بالا رفتن منبر و پائین
آمدن از آن و دعای پیش از نماز و غیر آن و واجبست آن بر هر که بالغ و عاقل و مرد و آزاد
و حاضر شرعی و غیر مبتلای بکوری و بیماری و پیری و هر چیزی که نماز جمعه با آن باعث
عسر و حرج باشد و از ایشان صحیح نیست هر گاه جامع شرایط صحّت باقی فرایض مثل
اسلام و ایمان و غیر اینها نباشند و در وجوب نماز بر جماعت مذکوره شرطست یافت
شدن پیش نمازیکه بالغ و مرد باشد و همچنین مؤمن و عادل و قادر بر اتیان نمودن
بخطبه باشد و ولد الزنا نباشد و همچنین مبتلای بدیوانگی و جذام و برص نباشد
و اعرابی و ختنه نکرده نباشد با قدرت بر آن و بعضی معتبر دانسته
اند آزاد بودن و کور نبودن و مسافر نبودن امام را و آن احوطست هر گاه امامی غیر
از آن باشد و بشرط یافت شدن چهار نفر غیر امام که بالغ و عاقل و اثنا عشری باشد
و بعضی علاوه نموده اند که آزاد باشند و مسافر نباشند و آن احوطست و باید هر بلد
دور نباشند زیاده از دو فرسخ که با اجتماع این شرایط نماز واجبست لکن کفایت
مینکند نماز جمعه در این وقت از نماز ظهر مگر آنکه جمع شود امور چند که صحّت نماز
جمعه موقوفست بر آن **اوّل** آنکه دو خطبه خوانده شود **دوّم** آنکه بجماعت کرده
شود **سیّم** آنکه میان دو جمعه کمتر از یک فرسخ نباشد **چهارم** آنکه مانعی از نماز
مانند تقیّه از برای امام یا عدد انعقاد جمعه یا هر دو نباشد که اگر باشد نماز
باطلست **پنجم** حاضر بودن امام یا نایب خاص لکن این شرطست در وجوب عینی
نه در وجوب تخییری و در امثال این زمان وجوب نماز جمعه تخییریست و احتیاط

جمع

جمع نمودن میان ان و ظهر است با اینکه هر دو را بنیت قربة بعمل بیاورد و نیز واجبست
داشتن دو خطبه بر نماز و واجبست پیش داشتن دو خطبه بر نماز و واجبست طهارت
در حال خواندن دو خطبه از حدث و خبث در بدن و لباس و هم چنین واجبست
در لباس و مکان خطبه انچه واجبست در لباس و مکان نماز و ان گذشت و همچنین
باقی شرایط نماز از غیر قبله و انچه شرط بودن ان ذکر میشود و از جمله شرایط نماز غیر
قبله و انچه شرط بودن ان ذکر میشود و از جمله شرایط نیز داخل شدن زوالست که اگر
هر دو خطبه را یا یکی از ان دو یا جزئی از یکی را پیش از ظهر خواند باطلست چه عمداً
و چه سهواً مگر اینکه ممکن نبوده باشد علم بهمرساند بوقت و عمل بظن کرده باشد و
در بین خطبه ظاهر شود که ظهر بوده است صحیح است انچه خوانده است بنا بر احتمال
قوی و واجبست ایستادن در حال خواندن دو خطبه با قدرت بر ان و واجب و
شرطست که امام و خطیب یکی باشد و هم چنین مستقر و راست بایستد و التفات
نکند با لتفات فاحش در حال خواندن بدون ضرورت که اگر مخالفت بکند نماز
امام و نماز هر که از ماموین مطلع شود بر مخالفت باطلست و واجبست در هر یک از
دو خطبه حمد نمودن بر جناب اقدس الهی بلفظ الحمد لله بنا بر احوط و صلوات فرستادن
بر جناب رسالت پناهی بلفظ صلوات بنا بر احوط و احوط علاوه نمودن شهادت
بر رسالت انجنابست در خطبه اول هر چند ظاهر انست که واجب نیست و وعظ
و وصیت نمودن بتقوی و لفظ معینی در ان ضرور نیست و کفایت میکند مثل
اتقوا الله و اطیعوه و واجبست خواندن سوره کوچکی در خطبه اول بلکه در هر دو
بنا بر احوط و اگر سوره بزرگ بخواند کفایت میکند و واجبست نشستن در میان

دو خطبه نشستن سبکی و بهتر است که بقدر خواندن سورهٔ قل هو الله احد
بنشینند و در خطبهٔ دوم علاوه بر آنچه گذشت واجبست صلوات فرستادن بر ائمه
مسلمین صلوات الله علیهم اجمعین و طلب مغفرت و آمرزش از برای مؤمنین و
مؤمنات و حرام است بر امام تکلم کردن در اثناء خطبه و هم چنین بر مامومین و
واجبست بر ایشان گوش دادن بخطبه و بر امام بلند خواندن بحیثیتی که عدد انعقاد
جمعه بشنوند و حرام است در روز جمعه بنا بر وجوب عینی نه تخییری بیع و سفر بعد
از اذان و پیش از نماز لکن بر تقدیر معامله نمودن اظهر صحت معامله است و کسی که
در نیابد خطبه و رکعت اول را جمعه از ان محسوب است اگر دریابد رکوع رکعت دوم
امام را یا در رکوع او را دریابد رکوع رکعت دوم امام را یا در رکوع او را دریابد
هر چند ذکر را در نیابد و اگر در نیابد امام را هیچ یک از این دو صورت نماز جمعه
از ان محسوب نمیشود و نماز ظهر و عصر بر او واجب است و احوط اهتمام نمودن در
رسیدن بتکبیر رکوعست باب دوم در نماز عید رمضان و عید قربان و وقت
ان ما بین طلوع آفتابست تا بزوال و مستحبست تاخیر نمودن ان تا بلند شدن آفتاب
و سنتست دیادن تاخیر کردن نماز در عید رمضان از عید قربان بمقدار افطار
کردن و بیرون کردن زکوة فطره و هر گاه وقت نماز گذشت و نکرد قضاء ندارد و ان
واجبست و مشروطست بشرایط نماز یومیه و جمعه بلکه شرط بودن وجود امام
یا نایب خاص در اینجا ظاهر و بی اشکالست غیر خواندن دو خطبه که در ان خلافست
و اقوی وجوبست و ان دو رکعتست چنانکه شرایط وجوب حاصل باشد باید
و چه بجماعت کرده شود و چه بفرادی و کیفیت ان مانند نماز صبح است لکن در رکعت

اول

اول بعد از حمد و سوره پنج تکبیر میگوید و در رکعت دویم چهار تکبیر غیر از تکبیرة الاحرام
و تکبیر رکوع و بعد از هر تکبیری قنوت میخواند که تمام نه قنوت میشود پنج در رکعت
اول و چهار در رکعت دویم و اظهر وجوب قنوتات و تکبیرات است و سنت است خواندن
سوره و الشمس در رکعت اول و غاشیه در رکعت دویم چنانچه سنت است جهر نمودن در
قرائت آن از برای امام و منفرد و بهتر آنست که در قنوت عیدین دعائی که وارد شده است
بخصوص خوانده شود و آن با اختلاف در اخبار وارد شده است و هر یک خوبست و
اولی اینست اللهم اهل الکبریاء و العظمة و اهل الجود و الجبروت و اهل
العفو و الرحمة و اهل التقوی و المغفرة اسئلک بحق هذا الیوم الذی جعلته
للمسلمین عیدا و لمحمد صلی الله علیه و آله ذخرا و مزیدا ان تصلی علی محمد
و آل محمد و ان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا و آل محمد و ان تخرجنی من کل
سوء اخرجت فیه محمدا و آل محمد صلواتک علیه و علیهم اللهم انی اسئلک
خیر ما سئلک به عبادک الصالحون و اعوذ بک مما استعاذ منه عبادک
المخلصون و دو خطبه که در اینجا میباشد مثل جمعه است مگر آنکه سزاوار است که امام
ذکر کند در خطبه عید رمضان آنچه متعلق بزکوة فطره است از شرایط و قدر و وقت و
در عید قربان آنچه متعلق بقربانیست و محل دو خطبه در اینجا بعد از نماز است
و جایز است که غیر امام آنرا بخواند بنا بر اقوی و واجب نیست حاضر شدن در حال
خطبه و گوش دادن بآن و با اختلاف شرایط مذکوره مثل زمان غیبت امام ع
واجب نیست نماز بلکه سنت است چه بجماعت چه بفرادی و معتبر نیست در حال
استحباب دور بودن یک فرسخ در میان دو نماز هر چند احوط است اعتبار نمودن آن

فیه نقص
نماز عید

واجب نیست این نماز بر کسیکه واجب نیست بر ان جمعه ولکن مستحب است مثل
مسافر و غلام و امثال ایشان غیر زنان و احوط ترک نمودن ایشانست مگر پیران
از ایشان و هرگاه عید و روز جمعه اتفاق افتد مخیر است کسیکه حاضر شد
بنماز عید در حاضر شدن بنماز جمعه هرچند منزل او دور نباشد و احوط ترک
نمودن است خصوصا بر کسیکه نزدیک باشد و سنت است تکبیر بگوید در عید رمضان بعد از
چهار نماز که اول ان مغرب شب عید است و اخر ان نماز عید و در عید قربان بعد از
پانزده نماز که اول ان نماز ظهر روز عید است و اخر ان نماز صبح روز سیزدهم از برای
کسیکه در منی باشد و بعد از ده نماز از برای کسیکه در غیر منی باشد و احوط انستکه
ترک نشود و صورت ان در عید رمضان اینست اللّٰه اکبر لا اله الا اللّٰه واللّٰه اکبر
اللّٰه اکبر ولله الحمد اللّٰه اکبر علی ما هدینا و در عید قربان اول انست که انچه
ذکر شد بخوانند بعد از ان اللّٰه اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما
ابلانا باب ششم در نماز کسوف و خسوف و زلزله و باقی ایات واجب میشود نماز بر مرد
و زن و خنثی بگرفتن افتاب و ماه چه تمام قرص بگیرد و چه بعض و بلرزیدن زمین چه
بنحو باشد که باعث ترس شود یا نه و بسبب بادهای سیاه و سرخ و تاریکی
شدید و رعد و برق غیر متعارف و غیر اینها از امور یکه ترساننده اغلب مردم باشد
و ان دو رکعت است در هر رکعت پنج رکوع و دو سجود است که تمام ده رکوع میشود
و واجب است در اول رکعت اولی و در رکعت ثانیه خواندن تمام سوره حمد قبل از رکوع اول و
و همچنین قبل از هر رکوعی که در قبل از رکوع سابق بر ان سوره را تمام کرده باشد و
مخیر است میان خواندن حمد و سوره تمام و میان خواندن حمد در رکعت اول

و ششم

وششم و تفریق نمودن هر یک از دو سوره قبل از همه رکوعها بلکه جایز است تبعیض
در پنج یکسوره و در پنج دیگر پنج سوره خواندن و همچنین جایز است جمع کردن در
یکی از پنج رکوع میان خواندن تمام سوره و خواندن بعض آن و نهایت احتیاط در
است که در هر رکعت پنج سوره بخواند یا در هر پنج رکوع یکسوره تمام نماید و وقت
نماز کسوف و خسوف از اول گرفتن است تا ظاهر شدن تمام قرص و احوط آنستکه
مؤخر ندارد از وقت شروع در ظاهر شدن و نماز زلزله و باقی امور ترسانندهٔ آسمانی تا
باخر عمر اداء است و احوط آنستکه تاخیر نشود از وقتیکه ممکن است نماز کردن و شرط
است در اداء نماز آیات علاوه بر آنچه شرط است در نماز یومیه مطلع شدن بر آیت و هم
چنین شرط است وسعت داشتن وقت بقدر اداء نماز بر وجه اخف اقل در نماز کسوف
و خسوف هر چند احوط فعل صلوات است چون سایر آیات و در زلزله این شرط نیست و
واجبست قضاء نماز کسوف و خسوف با گرفتن تمام قرص خواه ترک نموده باشد بعمد
یا بسهو و خواه مطلع شده باشد بر آن یا نشده باشد و اگر تمام قرص نگرفته باشد و اگر
علم بهم نرساند بر آن تا وقت آن بیرون رود قضاء آن نماز واجب نیست و اگر علم بهم
رساند در وقت واجبست قضاء آن چه ترک بر وجه عمد باشد چه بر وجه سهو و اما باقی
آیات پس واجبست اگر علم بهم رساند بر آن در حال آیت بلکه احوط ترک نکردن است مطلقا
خصوصا در زلزله لکن در قضا بودن آن اشکال است و قول باداء بودن خالی از
قوت نیست و هرگاه حاصل شود آیتی در وقت نماز یومیه پیش میباید داشت هر
یکرا که وقت آن تنگ است و اگر هر دو وقت تنگ باشد پیش بدارد یومیه را و اگر وقت هر دو
وسعت داشته باشد مخیر است هر کدام را که خواهد مقدم بدارد و احوط پیش داشتن

نماز یومیه است **باب چهارم** در نمازی که واجب میشود بالتزام و از جملهٔ آن
نذر و شرط نیست در آن آنچه شرطست در یومیه مگر وقت بعد ادا و آنچه تعیین نماید
از زمان یا مکان یا هیئتی که مشروع باشد مانند نماز جعفر طیار و اگر نذر کند که نماز
بکند و تقیید نکند بقیدی از قیود مذکوره واجب نمیشود در آن مکان معین و نه
زمان معین و اگر نذر کند در یک رکعت دو رکوع یا یک سجده آن نذر باطلست و اگر
تعیین رکعت نماید و باطلاق نذر کند کفایت میکند دو رکعت بی اشکال و در
یک رکعت یا چهار رکعت متصل خلافست و احوط اکتفا بر دو رکعتست و صحیح است نذر
فریضه و نافله و لیکن واجب میشود هیئت و عدد و وقت در نماز موقته و عهد و قسم مثل
نذر است در احکام مذکوره و از جمله اسباب التزام استیجار نماز است از برای میت و آن
جایز است و مثل آنست روزه و زیارات و تلاوت قرآن و از جمله اسباب التزام آنست
که هرگاه فوت شود پدر و قرار گرفته باشد در ذمهٔ او نمازی و ترک نموده باشد بسبب
عذر واجبست بر ولی قضا نماید از او و مراد بولی در اینجا پسر بزرگ میت است باین
معنی که بزرگتر از او نباشد پس اگر دختر بزرگتر باشد واجب نیست بر او قضا و
شرط نیست حاضر بودن و بالغ بودن آن پسر در حین فوت پدر پس اگر در حین
فوت طفل باشد یا غایب باشد و بعد از دو سال حاضر شود واجبست بر او قضا و
اگر میت ولی نداشته باشد یا داشته باشد و از او نماز ترک شده باشد بدون عذر
یا بسبب مسامحه در اخذ مسائل چه مقصر باشد چه نباشد و بخوان و وصیت
نکرده باشد واجب نیست بر ورثه بعمل آوردن و نه استیجار نمودن آن از ترکه بلکه
چنین است مطلق عبادات بدنیه محضه و اگر وصیت باداء آنها کرده باشد ادا میشود

اجرت

از ثلث و اگر ثلث وفا نکند زاید را با مضا و ورثه میتوان داد نمود بخلاف عبادات مالیه است
چون خمس و زکوة و کفارات مالیه و حجة الاسلام که در حکم عبادات مالیه است که همهٔ اینها
را مثل سایر دیون میت از اصل ترکه باید ادا نماید اگرچه وصیت با دا اینها نکرده باشد
و اگر ولی بمیرد پیش از کردن قضا واجب نیست بر ولی او قضا نمودن ان و نیز بر باقی
اولیاء میت اول و هرگاه در ذمهٔ میت نماز استیجاری باشد واجب نیست بر پسر
بزرگ بعمل آوردن ان و اگر تبرعا از برای میت شخصی قضا نماید ان عمل را ساقط میشود
از ولی و جایز است از برای ولی استیجار نمودن غیر را بجهة نماز خصوصا هرگاه کردن نماز بر
ولی مشکل باشد **باب پنجم** در بیان مهمات نمازهای سنتی و دران چند فصل
است **فصل اول** در نوافل مرتبه است سنت است بر هر که بالغ و عاقل و خالی از
حیض و نفاس باشد و قادر باشد بر یکی از دو طهارت اختیاری و اضطراری در
هر شبانه روزی در حضر سی و چهار رکعت نماز و اکتفای بجمله تنها دران میتوان کرد
و توظیف انها باین نسبت است که بعد از زوال افتاب هشت رکعت باید کرد و
بعد از نماز ظهر هشت رکعت و بعد از نماز مغرب چهار رکعت و بعد از نماز عشا
دو رکعت و افضل در غیر این دو رکعت ایستاده بجای اوردنست و در این دو رکعت
احوط نشسته بجا اوردنست دو رکعت محسوب بیک رکعت است و اسم ان وتیره است
و سیزده رکعت است نافلهٔ شب و صبح که یازده رکعت ان از شبست و یازدهم ان یک
رکعتی است و نامیده میشود بوتر و دو رکعت بعد از ان نافلهٔ صبح است و سنت است
در نماز شب در دو رکعت اول ازان در هر رکعتی سی دفعه خواندن سوره قل هو الله
احد و در باقی ازان سورهای طولانی مثل انعام و کهف و انبیاء و حم هرگاه وقت

باب پنجم
در نمازهای
سنتی

باشد و سنت است خواندن سوره بزرگتر را در رکعت اول و سوره کوچکتر را در
رکعت دوم و خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد
در شفع و وتر با قل هو الله احد در هر سه رکعت و مناسب است در قنوت وتر دعا
نمودن چهل مؤمن چونکه از اسباب استجابت و دفع مکروه و کثرت رزقست اما ورود
از انجضوص هرچند جمعی ذکر نموده اند این ضعیف مطلع نشده بران و امید هست که
این عاصی را فراموش نکند چه در حیوة و چه در ممات و طفل و خنثی و ممسوح در زنها
محسوب از عدد ندارند و در قنوت وتر هفتاد مرتبه استغفار موکد است و بگوید
هذا مقام العائذ بك من النار هفت دفعه و سنت است در حال استغفار دست
چپ را بلند بگیرد و بدست راست بشمارد و مداومت بر هفتاد استغفار در یکسال
نیز سنت است چنانچه گفتن صد مرتبه استغفار افضلست از هفتاد و صورت
استغفار اینست اَستَغفِرُ اللهَ وَاَتُوبُ اِلَیهِ یا اَستَغفِرُ اللهَ رَبّی وَاَتُوبُ اِلَیهِ
یا اَستَغفِرُ اللهَ لِجَمیعِ ظُلمی وَجُرمی وَاِسرافی فی اَمری وَاَتُوبُ اِلَیهِ و سنتست نیز
در قنوت مذکور سیصد دفعه العفو گفتن و ترتیب در میان دعا بر مؤمنین و استغفار
و العفو بر نهج مذکور بهتر است و در سفر نوافل روز و نافله عشاء نیز ساقط میشود
و نافله مغرب و نافله شب و صبح ساقط نمیشود لکن سقوط نوافل در وقتی است
که قصر در ان سفر واجب معین باشد و اما سفری که نماز در ان باید تمام کرد یا مخیر
است در میان قصر و اتمام ساقط نیست و همچنین باقی نوافل غیر مرتبه از موقته
و غیر موقته ساقط نمیشود و اگر دیر بیدار شود در شب و وقت باقی نمانده باشد
بقدر تمام نماز شب اکتفا کند بسه رکعت شفع و وتر و در روز جمعه سنتست جهه

از برای

از برای جمعه گذارد و چه غیر آن بیست رکعت نافله بعلاوه نمودن بر نافله هر روز بچهار
رکعت و افضل پیش داشتن تمام بیست رکعت بر زوال و باین طریق کردن که شش
رکعت آنرا در صبح و شش بعد از آن در بلند شدن آفتاب شش بعد از آن در حوالی
زوال و دو رکعت متصل بزوال افضل است و جایز است جمیع آنرا در یک مجلس کردن چه پیش
از زوال چه بعد از زوال **فصل دوم** در نماز تحیت مسجد سنتست کسی که وارد
میشود در مسجد دو رکعت نماز بگذارد در آن هر سوره که خواهد بلکه هرگاه بخواهد
سوره نخواند و ظاهر اینست که کفایت به فریضه و نافله مخصوصه میشود از این نماز و کراهت
عبور نمودن در مسجد باین نماز رفع میشود **فصل سیم** در نماز جعفر طیار و آن
سنت مؤکد است و فضیلت آن بسیار است و مستحبست در هر روز بکند اگر تواند و
اگر نتواند در هر دو روز یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال و در حدیث صحیح است که آمرزیده
میشود از برای تو آنچه در میان دو نماز است از گناه و آن چهار رکعتست بدو سلام
سنتست که در رکعت اول بعد از حمد سوره اذا زلزلت بخواند و در رکعت دویم والعادیات
و در سیم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و در هر رکعت بعد از قرائت پانزده
مرتبه بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ و در رکوع ده مرتبه
و چون سر از رکوع بر میدارد ده مرتبه و در سجده اول ده مرتبه و بعد از سر برداشتن ده
مرتبه و در سجده دویم و سر برداشتن از آن مثل سجده اول و در سه رکعت دیگر مثل
این رکعت بکند و احوط ترک ننمودن ذکر رکوع و سجود است بلکه اظهر فرق ننمودن میان
نماز فریضه و این نماز است در این معنی و اذکار را بعد از ذکر رکوع و سجود بگوید و جایز
است آنرا بدل از نوافل رواتب و قضاء آنها قرار دهد و جایز است تمام تسبیحات را بعد

از فراغ از نماز بگوید که هرگاه تعجیل داشته باشد و در نماز نتواند بگوید چنانچه هرگاه
از ضرورتی او را روی دهد و در دو رکعت اکتفا کرده باشد بنابراین است عقب آن کار برود
و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند و سنت است در سجده این نماز بگوید یا من لبس العز
وَالوقار یا مَن تعطّف بالمجد وتکرّم به یا مَن لا ینبغی التسبیح الا له یا من احصی کلّ
شیءٍ علمه یا ذا النعمة والطول یا ذا المنّ والفضل یا ذا القدرة والکرم اسئلك
بمعاقد العزّ من عرشك ومنتهی الرحمة من کتابك وباسمك الاعظم الاعلی وکلماتك
التامات ان تصلّی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا یا ارحم الراحمین و حاجات
خود را بجای کذا وکذا ذکر کند و بعضی از علما گفته‌اند سنت است که بعد از آن خوانده شود و آن
در کتاب معتبر مذکور است و عمل بانچه در آنها است خوب است **فضل چهارم** در
نماز لیلة الدفن و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد آیة الکرسی بخواند و در رکعت
دویم بهتر است که بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلناه بخوانند و هرگاه سلام گفت
بگوید اللهم صلّ علی محمد وآل محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان و اسم شخص را بجای
فلان ذکر کند و آنچه متعارف است که چهل نفر کرده باشند نصی ندارد و فتوای
احدی از علما این ضعیف مطلع نشده و مع ذلک بدون قصد خصوصیت عیبی ندارد و در
صورت سپردن و نقل کردن بعد از آن بهتر است که دو دفعه یکی در سپردن و یکی در دفن
کردن بجا بیاورند اگر چه اول کافیست **فصل پنجم** در نماز غفیله و آن دو رکعت
است در میان نماز مغرب و عشاء بعد از حمد در رکعت اول بخواند وذا النون اذ ذهب
مغاضباً فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انی
کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلك ننجی المؤمنین و در دویم وعنده

در نماز لیلة الدفن است

در نماز غفیله است

معاذ

مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها
ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین ودو دست را بلند
کند وبگوید اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد
وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا وبجای کذا وکذا حاجت خود را ذکر کند وبگوید اللهم انت
ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد وآله علیه وعلیهم
السلام لما قضیتها لی وسؤال نماید حاجت خود را واحوط آنست که دو رکعت از نافلهٔ
مغرب را برای این وجه بکند هر چند اظهر جواز آنست علی حده واگر ترک شد بعضی
گفته‌اند قضا کند وقبول از ایشان خوبست **فصل ششم** در نماز اول ماه مستحب
است در روز اول هر ماه دو رکعت نماز در رکعت اول بعد از حمد قل هو الله احد بخواند
سی دفعه ودر رکعت دویم بعد از حمد سی دفعه سوره انا انزلناه وتصدق کند بانچه
برو سهل باشد در حدیث است که بخرد باین عمل سلامتی ماه را بتمام وسنت است
بعد از نماز بخواند بسم الله الرحمن الرحیم وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها
ویعلم مستقرها ومستودعها کل فی کتاب مبین بسم الله الرحمن الرحیم وان یمسسک
الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب به من
یشاء من عباده وهو الغفور الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم سیجعل الله بعد عسر
یسرا ما شاء الله لا قوة الا بالله حسبنا الله ونعم الوکیل وافوض امری الی الله
ان الله بصیر بالعباد لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین رب انی لما انزلت
الی من خیر فقیر رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین وظاهر آنست که در تمام روز
میتوان ادا کرد این نماز را **مبحث چهارم** در لواحق نماز ودر آن چند بابست **باب اول** در مبطلات

نماز جایز نیست قطع نمودن نماز واجب را در حال اختیار و جایز است با ترس بر ضرر
مثل گرفتن غلامی که فرار نماید و کشتن ماری که اراده نماز گذار نماید و باطل میشود
نماز بصادر شدن حدثی که باطل مینماید وضوء یا غسل یا تیمم را هر چند فراموش
کرده باشد که در نماز است یا بی اختیار صادر شده باشد و همچنین باطل میشود
نماز بهر فعلی که محو کند صورت نماز را و از این باب است سکوت طویلی که محو کند صورت
نماز باشد بلکه احوط ترک فعل کثیر است که محو نکند صورت نماز را لکن اگر از ان سهواً واقع
شود مبطل نیست چنانچه فعل قلیل یا سکوت قلیل مبطل نیست و باطل میشود نیز
نماز بخوردن و آشامیدن اگر فعل کثیر شود و اگر نشود اقوی بطلان نماز و احوط اتمام
و اعاده است و استثناء شده است آشامیدن اب در نماز وتر در حق کسیکه بخواهد
ان روز را روزه بدارد و تشنه باشد حتی انکه اگر اب از او دور باشد برود اب بخورد برگردد
بجای نماز و بعد از انکه در همانجا نمازش را تمام کند و اگر در دهن قدری نبات یا مثل
ان بگذارد تا انکه اب شود و فرو رود باطل نمیشود و بطلان نماز بخوردن و اشامیدن
در حال عمد است و در حال فراموشی مبطل نیست چه بسر حد کثرت برسد چه نرسد
اما اگر بحدی برسد که محو صورت نماز را کند باطل میشود نماز چه در عمد چه در سهو و
همچنین باطل میشود نماز بتکلم کردن در حال عمد یا ندانستن مسئله بدو حرف
و بیشتر چه مهمل و چه غیر مهمل و بیک حرف بلکه از ان معنی فهمیده شود از کلماتیکه قران
و دعاء و ذکر نباشد و اما اگر تکلم نمود بر وجه نسیان باطل نمیشود بان نماز و لکن
واجبست بر او سجده سهو و حکم انین که ناله کردن و ناوه که اه کشیدن باشد
حکم کلام است هرگاه تولد حرفان از ان بشود و هرگاه اه کشیدن از ترس خدا باشد.

مبطلات نماز

دور نیست

دوو نیست جایز بودن ان وهمچنین باطل میشود نماز بخنده کردن بطریق قهقهه
عمدًا واگر سهوًا باشد یا تبسم بکند باطل نمیشود واگر تعجب کند از چیزی بی اختیار
از او قهقهه صادر شود نماز او باطلست وهمچنین باطل میشود بگریه کردن از برای
میت وامور دنیوی مثل تلف شدن مال واگر از ترس خدا باشد از افضل اعمال در نماز
است وهمچنین باطل میکند نماز را پشت کردن بقبله بعمد بلکه التفات نمودن بجمیع بدن
از قبله هرچند استدبار بعمل نیاید وروی از قبله گردانیدن هرگاه باستدبار برسد
واز جمله مبطلات نماز تکتف است در غیر حال تقیه که یکی از دو دست را بر پشت دیگری
بگذارد در زیر ناف یا بالای ان یا یکی را بر ساعد دیگری بگذارد یا یکی را بر بازوی
دیگری بگذارد در حال قرائت یا مطلق قیام بلکه مطلقا وهرگاه سهوًا یا غفلة تکتف
کند نماز باطل نمیشود اگرچه احوط اعاده نماز است واز جمله مبطلات قول امین است
در غیر صورة تقیه بعد از فراغ از قرائة حمد چه منفرد وچه با جماعت چه امام وچه ماموم
وجمعی اختصاص باین صورة نداده اند بلکه بعضی دعوی اجماع بر تعمیم فرموده اند هرچند که اقوی
اختصاص است لکن احوط ترک است مطلقا وباگفتن ان در هر حالی که باشد اعاده نماز
نماید وهرگاه غفلة یا سهوًا امین بگوید نماز باطل نمیشود وگذشت در قرائت وبیان
ارکان نماز بسیاری از مبطلات دیگر واگر سلام کند کسی در نماز واجبست فورًا جواب
گفتن چه بالغ باشد سلام کننده چه ممیز چه مذکر باشد چه مؤنث وواجبست
شنوانیدن جواب را تحقیقا یا تقدیرًا اگر مانعی از رسانیدن باشد مثل انکه
کر باشد سلام کننده یا غوغائی باشد که نشنود سلام کننده جواب را هرگاه بنحو
متعارف جواب بگوید وواجبست که جواب در نماز بمثل انچه سلام میکند بوده

باشد پس نگوید در جواب سلام علیکم علیکم السلام **باب سوم** در احکام سهو
و شک و در آن چهار فصل است **فصل اول** در احکام سهو نماز باطل میشود
اگر کسی در نماز یک رکعت یا بیشتر زیاد کرده باشد خواه عمدا باشد یا سهو چیز بقدر
تشهد نشسته باشد یا نشسته باشد و اگر بخاطرش بیاید زیاد کردن یک رکعت
پیش از رکوع بنشیند و تشهد بخواند و سلام بگوید و اگر یک رکعت یا بیشتر ترک کند از
نماز سهوا واجبست که تمام کند نماز را هرگاه پیش از بجا آوردن چیزی که منافی
نماز است بوده باشد و همچنین است هرگاه بخاطرش بیاید بعد از بجا آوردن چیزی که
منافی نماز است و لکن آن چیز از جمله منافیاتی باشد که کردن آن سهوا مبطل نماز
نباشد و اما اگر از جمله منافیاتی باشد که سهوا نیز مبطل نماز باشد مثل حدث
نماز باطلست **فصل دوم** در سجود سهو واجبست دو سجده سهو بر کسی
که در نماز تکلم کرده باشد بر وجه سهو یا بگمان بیرون رفتن از نماز یا ترک کرده باشد یک
سجده را یا تشهد اول را تا برکوع رفته باشد یا دو تیر را یا سلام گفته باشد در غیر موضع
سلام از روی فراموشی یا شک کرده باشد در میان چهار و پنج در حال نشستن و احوط
آنستکه بجهة هر زیادتی و کمی که مبطل نماز نباشد و نیز برای خصوص ایستادن بجای
نشستن و نشستن بجای ایستادن دو سجده سهو بجا آورند و اگر در اسباب سجود
سهو امام و ماموم هر دو شریک باشند هر دو سجده را بعمل آورند و اگر سبب سجده
از امام یا ماموم صادر شد سجده مخصوص اوست و بر دیگری نیست و محل سجده
سهو بعد از سلام و پیش از کلام است و صورت دو سجده سهو آنست که نیت کند
که دو سجده میکنم از برای آنچه بعمل آورده ام از زیادتی و کمی در نماز بر آن نحو که واقع

شده است

احکام سهو و شک است

سجده سهو است

شده است قربةً الی الله واحوط آنستکه زیاده نماید قصد وجوب را بر آنچه ذکر
شد در مواضعیکه سجده در آن واجبست پس بعد از آن بسجده رود پس سر بر
دارد مثل سجدهٔ نماز و باز بسجده رود و سر بردارد و تشهد بخواند تشهد خفیفی
باینکه شهادتین و صلوات بعمل آورد مثل آنکه بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلّا الله
وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و تخفیف تشهد احوط
است بلکه دور نیست که معین است پس سلام بگوید بصیغهٔ اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ
یا جمع میان این صیغه نماید با اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلٰی عِبادِ اللهِ الصّالِحِینَ بترتیب
مذکور در نماز یا بعکس و احوط آنستکه بجای آورد در اینجا آنچه را که در سجدهٔ نماز
بجای میاورد و ترک کند آنچه را که در آنجا ترک میکرد و تفاوت نگذارد در میان
سجدهٔ نماز و این سجده مگر در ذکر سجود پس در اینجا بگوید بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَصَلَّی
اللهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یا بگوید بسم الله وبالله اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ
وَبَرَکاتُهُ بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و واجبست فوراً بجای آورد
دو سجده را و اگر تاخیر کند یا ترک نماید نماز او باطل نمیشود و بر تقدیر تاخیر احوط
ترک نکردن است هر چند فاصله در میان سلام نماز و آن وقت بسیار باشد
و اگر فراموش نماید هر وقتیکه بخاطرش بیاید بجای آورد و اگر چند سبب از برای
سجدهٔ سهو بهم رسد واجبست از برای هر سببی دو سجده کند و اولی ترتیب در آنست
بملاحظهٔ ترتیب در اسباب فصل در احکام شکست اگر شخص علم دارد باجزاء
نماز از افعال و رکعات اعتبار بر علم است و اگر علم ندارد و مظنه دارد مظنه
کفایت میکند چه در افعال و چه در رکعات و اگر مظنه مختلف شود اعتبار

بر ظن آخر است و اگر شک کند چیزی از افعال و چه در رکعات واجب است تحصیل
اعتقاد به یک طرف هر چند مظنه باشد به تفکر نمودن و اهتمام کردن با امکان پس
اگر یک طرف معلوم یا مظنون شود بر آن قرار دهد امر را و اگر شک کند که آیا ظن است
یا شک در حکم شک است و اگر شک قرار بگیرد در چیزی پس اگر در افعال باشد
به نحوی است که در ابواب سابقه گذشت و اگر در رکعات باشد خالی نیست از آنکه یا
در نماز سنت است یا در نماز واجب اگر در نماز سنت باشد مخیر است در بنا گذاشتن
بر کمتر و بیشتر اگر بنا گذاشتن بر بیشتر در نماز زیادتی بهم نرسد و افضل آنست
که بنا را بر کمتر گذارند و در صورت شک در نماز سنت سجده سهو و نماز احتیاط
ندارد و اما اگر شک در عدد رکعات نماز واجب واقع شود پس هر شکی که در عدد
نماز سه رکعتی یا دو رکعتی مثل نماز مغرب و صبح و ظهر و عصر و عشاء در سفر و کسوف
و عیدین واقع شود مبطل نماز است و همچنین است حکم اگر شک در رکعت اول از
چهار رکعتی با باقی رکعات واقع شود یا آنکه نداند که چند رکعت نماز کرده است یا
شک کند در میان شش و زیاده بر آن الی غیر النهایة و اگر شک کند در رکعتی که در آن
می‌باشد که آیا آن رکعت آخر ظهر است یا اول عصر یا شک کند که سیم مغرب است یا اول
عشا بنا گذارد بر آنکه از ظهر است در اول و از مغرب است در دویم و فرق نیست در
حکم مذکور میان آنکه شک در نماز حضر باشد یا نماز سفر و اما شک در میان دو
و غیر دو از سه و چهار اگر در حال القیام یا رکوع یا بعد از رکوع و پیش از سجود یا در اثنا
سجده اول یا میان دو سجده یا پیش از ذکر واجب از سجده دویم باشد نماز باطل است
و همچنین اگر پیش از سر برداشتن و بعد از ذکر واجب باشد و اگر شک در حال
سر از

سر از سجدهٔ دوم یا بعد از آن باشد بتفصیل ذکر میشود و اگر شک در میان دو و
پنج و بیشتر باشد نماز باطل است و احوط تمام و اعاده است و همچنین مبطل نماز
است شک در میان دو و سه و پنج یا دو و شش یا سه و شش و نحو اینها از آنچه مزید میان آید
بر پنج و کمتر از آن شود و شک در نماز چهار رکعتی نیز مبطل است مگر در هشت صورت
اول شک میان دو و سه بعد از برداشتن سر از سجدهٔ دوم در اینصورت بنا را بر سه گذارد
و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته
بجا آورد و احوط اختیار کردن یک رکعت ایستاده است و احوط از آن اعادهٔ نماز است نیز بعد از
کردن نماز احتیاط **دوم** شک میان سه و چهار در هر حالتی که باشد در این صورت
بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد
و احوط در اینجا بجای آوردن دو رکعت نشسته است **سیم** شک میان دو و چهار
بعد از سر برداشتن از سجدهٔ اخیره در این صورت نیز بنا را بر چهار گذارد و بعد
از تمام کردن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد **چهارم** شک میان دو و سه و چهار بعد از اکمال
سجدتین در اینصورت نیز بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد از آن دو رکعت
نماز احتیاط ایستاده بجای آورد و دو رکعت نشسته بدو سلام و احوط بلکه اظهر پیش
داشتن دو رکعت ایستاده است بر دو رکعت نشسته **پنجم** شک میان چهار و پنج اگر بعد
از سر برداشتن از سجدهٔ دوم باشد بنا را بر چهار گذارد و تشهد بخواند و سلام بگوید
و بعد از سلام دو سجدهٔ سهو بجا آورد و اگر در حال قیام باشد قیام را بر هم زند
و بنشیند و بنا را بر چهار گذارد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته
بعد از تمام کردن نماز بجای آورد و دو سجدهٔ سهو از برای قیام بجا آورد و فرق نیست

باشد یا پیش از شروع در قرائت یا بعد از اتمام آن و پیش از رکوع و در جمیع صور
و در این صورت احوط آنست که بعد از نماز احتیاط نماز را اعاده کند و اگر شک
در اثنای رکوع باشد یا بعد از رکوع و پیش از سجود یا در سجده اول یا میان دو سجده
یا پیش از سر برداشتن از سجدهٔ دویم و بعد از اتمام ذکر سجود ظاهر صحت نماز و لزوم اتمام
آن است ولکن بعد از فراغ احتیاط نماید باعاده نماز و تا تواند ترک این احتیاط نکند ششم
شک میان سه و پنج در حال قیام که آیا این قیام رکعت سیم است یا قیام رکعت پنجم
باید بنشیند پس شک مزبور بر میگردد بشک در میان دو و چهار و حکم آن مذکور
شد و دو سجدهٔ سهو احتیاط بعمل آورد هفتم شک میان سه و چهار و پنج در حال
قیام بنشیند پس حکم آن حکم شک میان دو و سه و چهار خواهد شد و حکم آن گذشت
و دو سجدهٔ سهو احتیاطا بکند هشتم شک میان پنج و شش در حال قیام بنشیند
و تشهد بخواند و سلام بگوید و دو سجده سهو بکند یکی از برای آنکه این شک
در میان چهار و پنج است و گذشت که در آن سجده سهو نیست و یکی دیگر احتیاطا
بجهة زیادتی قیام و در غیر چهار صورت اول و اول صورتها از دو صورت پنجم نماز
را تمام کند و اعاده نماید اینها همه در وقتی است که شک در بین نماز باشد و اما
اگر شک بعد از نماز باشد اعتبار ندارد و اگر کثیر الشک باشد شک آن در بین نماز
نیز اعتبار ندارد و چه شک در عدد رکعات باشد یا در افعال آنها و چه شک
در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر بلکه بنا را بر کردن آن فعل که شک در آن
نموده است گذارد مگر در صورتی که کردن آن فعل مبطل نماز باشد پس در این صورت
بنا را بر نکردن آن فعل و صحت نماز گذارد و همچنین شک هر یک از امام و ماموم

اعتبار

اعتبار ندارد و با ضبط و حفظ دیگری خواه بر وجه علم باشد خواه بر وجه ظن بلکه هر یک
رجوع نمایند بدیگری و عمل بمقتضای ان کنند و کیفیت اطلاع هر یک از حال دیگری
باشاره و قراین و ایات مناسب حال و ذکر مثل انکه سه سبحان الله از برای اعلام بر سه رکعت
بخواند پس اگر امام یا ماموم علم دارد کفایت میکند از برای دیگری و همچنین اگر مظنه
دارد پس قرار عمل دابران معلوم یا مظنون از هر کدام از امام یا ماموم باشد میگذارند
واصل اشکال در این صورت در وقتی است که از قول انکه مظنه دارد از امام یا ماموم
مظنه از برای دیگری بهم نرسد والا متبع خواهد بود مظنه خود بی اشکال و مثل انست
هرگاه امام یا ماموم یقین داشته باشد بر چیزی و دیگری گمان داشته باشد بر چیز دیگر
وگمان او متبدل شود بگمان او و مبدل شود بگمان بهم رساندن برانچه یقین دارد دیگری
بران واگر هر یک یقین بر چیزی داشته باشد یا گمان بر چیزی رجوع باعتقاد خود
بکند واگر هر دو شک نمایند پس اگر شک هر دو متحد باشد لازم است هر دو را عمل
نمودن بمقتضای ان بنحوی که گذشت واگر شک ایشان مختلف باشد و ممکن باشد
رجوع هر یک بضبط دیگری رجوع کند با و مثل انکه یکی شک کند در میان دو و سه
و دیگری در میان سه و چهار بنا را بر سه گذارد بجهت انکه اول مطمئن است که از سه بیشتر
نیست و دوم مطمئن است که از سه کمتر نیست پس معین شد سه و اگر شک
مختلف باشد و رجوع هیچیک بدیگری ممکن نباشد مثل انکه یکی شک در میان دو
و سه و دیگری در میان چهار و پنج نماید پس اول اطمینان دارد که از سه بیشتر نیست
و دوم اطمینان دارد که از چهار کمتر نیست ماموم قصد انفراد نماید و هر یک عمل نماید
بمقتضای شک خود و اگر هم ماموین متفق نباشند و در میان ایشان نیز اختلاف

باشد اگر از برای بعضی بقول بعض دیگر مظنه حاصل شود عمل کند بظن خود واگر
مظنه حاصل نشود قول بعض مامومین از برای بعض دیگر حجت نیست هر چند بسیار
باشند وهمچنین از برای امام **فصل چهارم** در بیان احکام نماز احتیاط دون
واجبست وکیفیت ان چنانست که نیت کند دو رکعت نماز میکنم بجهة احتیاط
بجزان انچه احتمال دارد که کم شده باشد ان نماز قربة الی الله وشرط نیست در نیت
مذکور تلفظ کردن مثل غیر ان از نیتها وهمچنین شرط نیست قصد وجوب ولکن احوط
عدم ترکست پس بعد از نیت تکبیرة الاحرام بگوید مثل تکبیر نماز پس قرائت سوره حمد
بکند بدون سوره واخفات نماید دران ورکوع وسجود بکند وبرخیزد ویکرکعت
دیگر بنحو مذکور بکند بدون سوره واخفات نماید دران ورکوع وسجود بکند وبرخیزد
ویکرکعت دیگر بنحو مذکور بکند وتشهد بخواند وسلام بگوید واگر دو رکعت نشسته
باشد بنحویست که ذکر شد مگر انکه در این حال نشستن نماز را بجای اورد مثل
نماز نافله نشسته واگر یکرکعت ایستاده باشد تشهد وسلام را متصل بان نماید
وکیفیت یکرکعت بنحویست که در دو رکعت ایستاده ذکر شد ودر نماز احتیاط
اذان واقامه وقنوت نیست ومعتبر است دران احکام نماز از شرایط وموانع و
واجبست بجای اوردن ان را بعد از نماز وپیش از واقع شدن منافی نماز واگر ترک
نماید نماز احتیاط را ونماز فریضه را که شک دران نموده اعاده کند کفایت نخواهد
نمود واگر بفهمد پیش از نماز احتیاط حاجت نبودن بان را نکند نماز احتیاط را
ونماز او صحیح است وهمچنین اگر بعد از فراغ بفهمد حاجت نبودن بان را واگر
فهمید کم بودن نماز را پیش از نماز احتیاط ناتمامی را اتمام کند اگر مبطلی که عمد وسهو

مبطل

مبطل باشد بعمل بیاورده باشد هرچند منافی عمدی بعمل اورده باشد واکر
چیزی که مبطل باشد عمدا یا سهوا بجای اورد نماز باطلست واکر بفهمد بعد از کردن
نماز احتیاط کم بودن فریضه را نماز او صحیح است چه نماز احتیاط موافق باشد با انچه ترك
نموده است در فریضه یا مختلف باشد در عدد و ترك قیام واکر بفهمد کم بودن نماز را
بعد از تمام کردن نماز احتیاط ولکن اصل احتیاط موافق نیفتاده باشد مثل انکه دو رکعت
ایستاده و دو رکعت نشسته کرد و فهمید که یك رکعت کم بوده است احوط اعاده است
هرچند قول بصحت بی وجه نیست و احوط اعاده است در جمیع صور با علم بکم
بودن بعد از نماز احتیاط یا در بین ان واکر عمل باحتیاط نمود و شك کرد که با موافق
یا مخالف نماز او صحیح است **باب سیم در نماز قضا** واجب است قضا بر کسی که مرتد شود
و در حال ارتداد وقت یك فریضه و بیشتر بر او بگذرد یا کسی که ترك نماید نماز واجبی
را با جمع بودن شرایط ان یا اخلال بان نماید نماز واجبی را با جمع بودن شرایط ان
یا اخلال بان نماید بجهة خواب یا فراموشی یا نیافتن اب و خاك از جهة طهارت یا
مست شدن بچیزی که از جانب خود باشد چه داننده باشد که ان مسکر است
چه نداننده باشد مکر نماز جمعه و عید رمضان و قربان چنانچه کذشت واما انچه
از نماز واقع شده باشد در ایام مخالفت از جماعتی که از اهل قبله باشند هر
چند محکوم بکفر باشند مثل غالی یا نباشند مثل سنی و انچه فوت شده باشد
از نماز در حال طفولیت یا دیوانکی یا بیهوشی یا کفر اصلی یا حیض یا نفاس اکر این امور
در تمام وقت باشد واجب نیست قضا واکر در تمام وقت نباشد بلکه در یابد
مقدار نماز را در وقت چه در اول و چه در اخر واجبست قضاء ان نیز واکر مقدار

یکرکعت از اخر وقت را دریابد بدون عذری ازین اعذار واجبست نماز و اداء خواهد
بود و اگر ترك نمود قضای ان واجبست نماز و اداء خواهد بود و اگر ترك نمود قضای
ان واجبست و واجبست در قضاء ترتیب بنهجی که فوت شده است نمازهای یومیه
اگر بداند ترتیب را و اگر نداند واجب نیست ترتیب اگرچه با امکان و عدم تعسر
احوطست و واجب نیست پیش بجای اوردن نماز قضا را بر اداء بلکه میتواند ادا را
پیش بدارد بر قضا ولیکن احوط پیش داشتن قضاء است و تاخیر نمودن ادا تا باخر وقت
که مقدار اداء نماز اداء از وقت بماند خصوصاً هرگاه انچه در ذمه اوست یکنماز باشد
خصوصاً هرگاه نماز روزی باشد که در او ست بلکه مطلق نماز ان روز چه یك نماز
باشد چه بیشتر و معتبر در اتمام و قصر حال فوت است پس اگر نماز قصر فوت شود
باید قضا نمود بقصر هرچند در حضر باشد و اگر در حضر فوت شود قضا کند تمام
هرچند در سفر مباح یا راه حج باشد و اگر فوت شده باشد نماز از کسی که در اول وقت
مسافر بوده و در اخر وقت حاضر یا در اول وقت حاضر بوده و در اخر وقت مسافر
اعتبار بحال فوت نماز است پس اگر در اخر وقت مسافر باشد قضا کند قصر و اگر
حاضر باشد قضا کند تمام و اگر فوت شود نماز از مسافریکه تا اخر وقت یا خصوص
اخر وقت اداء در یکی از مواطن اربعه بوده اظهر انست که در قضاء معین است قصر
کردن اگرچه باز در ان مواطن باشد و اگر کسی را فوت شود در حضر یك نماز از پنج
نماز و نداند کدام است قضا کند یك نماز صبح و یك نماز مغرب و یك چهار رکعتی
که قصد کند بان که چهار رکعت نماز میکنم قضا انچه در ذمه من هست قربة الی الله
و مخیر است در جهر و اخفات در چهار رکعتی و اگر در سفر باشد اکتفا نماید بدو

بیان ترتیب قضا

نماز مغرب و یک نماز دو رکعتی بقصد اینچه در ذمه او هست لکن احوط در این حال
انست که چهار نماز دو رکعتی نماید با یک سه رکعتی باب چهارم در نماز جماعت
و در ان سه فصل است فصل اول بدانکه سنت است جماعت در جمیع نمازهای
واجبه یومیه و غیر یومیه و مؤکد است در یومیه با اجتماع شرایط وجوب و هم چنین
واجبست جماعت بر کسیکه قرائت حمد و سوره یا احدهما یا بعض از انها را درست و
صحیح نکرده است و متمکن از تصحیح انست که با ترک تصحیح باید بجماعت نماز را بجا
بیاورد بلکه احوط در صورت عدم قدرت بر تصحیح ان مطلقا یا تا اخر وقت ترک
نکردن جماعت است و واجب نیست هیچ نمازی را بجماعت کردن مگر نماز جمعه
و عید رمضان و قربان و نیز هم چنین واجب میشود جماعت بنذر و شبه ان و
در صورت استیجار برای اموات با شرط جماعت و گاهی واجب میشود از باب تقیه
از مخالفین در صورتیکه در ترک ان خوف فتنه یا ضرری بر خود یا بر مسلمی بر جان
یا مال یا عرض داشته باشد و اگر چنین نباشد پس در استحباب حضور جماعت مخالفین
یا حرمت ان خلاف و اشکال است احوط عدم جواز است در هر حال ماموم تقیه
کننده باید خود قرائت حمد و سوره را ترک نکند چنانچه اگر در نماز جهری باشد او
اخفات میکند و اگر نتواند سوره را بخواند انرا ترک نماید بلکه اگر نتواند حمد را
تمام کند اکتفا کند بهر قدری که میتواند و اگر هیچ نتواند بخواند لکن احوط در ترک
تمام حمد یا اتمام ان قضا نمودنست بلکه در ترک تمام سوره یا بعض ان نیز احوط
قضا است اگر چه این احتیاط اضعف از اول است فصل دوم در عددی که جماعت با ن
منعقد میشود دو نفر است یکی امام و دیگری ماموم و جایز نیست امامت زن

مگر برای زن و هم چنین امامت خنثی مگر برای زن و خنثی و شرطست در امام
بلوغ و عقل و اسلام بلکه ایمان و عدالت و طهارت مولد اما سلامت از مرض جذام
و برص و ار اینکه او را حد شرعی زده باشند پس اقوی عدم اشتراط انست حتی برای
سالمین اگرچه مکروه است و هم چنین شرطاست در امام که نشسته نباشد هرگاه
ماموین یا بعضی ایستاده باشند و هم چنین است حکم هرگاه امام نتواند بگوید
تمام قرائت واجب را یا بعض ان را یا بعضی از حروف را ابدال بر بعضی نماید و ماموم سالم
باشد از ان و هم چنین است حکم در امامی که لحن در قرائت مینماید هرچند که متمکن
از تصحیح ان در جمیع صور مذکوره نباشد بلی اگر لحن در غیر قرائت بلکه در غیر از کار
واجبه نماید بنحوی که تغییر معنی نشود یا انکه متمکن از تصحیح ان نباشد اقوی جواز اقتدا
باوست بلکه بعید نیست که با عدم تمکن از تصحیح در اذکار واجبه هم اقتدا را
جایز دانیم و شرط است که نبوده باشد در میان امام و ماموم حایلی که منع نماید
دیدن امام را مگر انکه ماموم زن باشد و امام مرد و هم چنین شرطست که نبوده
باشد ماموم دور از امام یا از صفی که در پیش روی او میباشد انقدر که او را
دوری بسیار بنامند بلکه همین قدر که بگویند پشت سر امام ایستاده است
و امام پیش روی او ایستاده است کفایت میکند و لکن احوط دور نبودن ماموم است
از امام بیش از یک گام برداشتن و هرگاه یکنفر فاصله در صف پیش باشد یا قلیلی
بیشتر ضرر ندارد چنانچه هرگاه در صف اخیر فاصله بسیار میان هر یک از اهل
ان باشد ضرر ندارد و اما در صفهای میان احوط ترک انست هرچند اظهر انست
که ضرر ندارد مادامی که دوری زاید بر قدر معتبر نباشد و هم چنین شرط است

در جماعت که جای ایستادن امام بلندتر از جای ایستادن ماموم نباشد بقدر
معتدبه اگر زمین سراشیب نباشد واگر سراشیب باشد ضرر ندارد واما اگر امام
پائین وماموم در بلندی باشد ضرر ندارد چه در سراشیب وچه در غیر سراشیب
چه کم وچه زیاد وهم چنین شرط است یکی بودن امام واینکه ماموم قصد اقتدا نماید
وتعیین امام بکند پس اگر قصد نماید امامی را وبعد معلوم شود که آن امام دیگر
بوده است نماز او باطل است چه عادل بداند او را یا نه واگر اقتدا با امام حاضر نماید
وچنین داند که شخص است وبعد معلوم شود که شخص دیگر بوده است وعادل
هم هست صحیح است نماز واحوط نیز اعاده است وهم چنین شرط است که ماموم پیش
از امام نه ایستد وجایز است پهلوی یکدیگر ایستادن چه ماموم مرد باشد چه زن
چه صغیر باشد چه کبیر اگر چه در زن اگر چه در زن احوط تاخیر با دوری بقدر ده شبر است
واگر ماموم منحصر بیکنفر باشد مستحب بلکه احوط آنستکه در جانب راست امام بایستد
وهم چنین شرط است موافق بودن نماز امام با ماموم در هیئت وکیفیت پس جائز
نیست اقتدا کردن در یومیه بنماز میت یا بنماز عیدین یا آیات یا اقتدا کردن
در نماز میت یا نماز عیدین یا آیات بنماز یومیه یا در نماز میت یا عیدین بنماز
آیات وبعکس اما موافق بودن در عدد رکعات واجب نیست چون اقتداء در ظهر
بنماز صبح ومغرب وبعکس وهم چنین واجب نیست موافق بودن در نوع وصفت
پس جایز است اقتدا کردن فریضه گذار بنافله گذار مثل کسی که نماز نکرده باشد
بکسی که نماز کرده باشد ونافله گذار بفریضه گذار مثل اقتدا نمودن طفل ببالغ
وکسی که نماز کرده باشد بکسی که نماز نکرده باشد ونافله گذار بنافله گذار ومثل اقتداء

نماز جماعت

در نماز عیدین با جمع نبودن شرایط و در نماز استسقاء و فضیلت واجبست
متابعت کردن ماموم امام را در افعال باینکه پیش از امام هیچ فعلی را بجای نیاورد
بلکه احوط مؤخر بودن ماموم است در افعال از امام و اما در اقوال پس تکبیرة الاحرام
را باید بعد از امام بگوید و در غیر آن واجب نیست بنا بر مشهور لکن احوط متابعت
است و اگر امام بعد از تکبیرة الاحرام دیگر بگوید و ماموم بتکبیرة الاحرام اول داخل
نماز شده باشد عدول نماید بفرادی و اگر ماموم سر بردارد از رکوع یا سجود یا برود
برکوع یا سجود پیش از امام سهواً یا خطاء برگردد و با امام ملحق شود اگر امام نرسید
باو و اگر بمجرد اطلاع امام بر او رسید خبری نیست و نماز او صحیح است و اگر برنگردد عمداً یا نمز
از عود نماز باطل نیست لکن احوط اعاده نماز است و درک جماعت و فضیلتش میکند
کسی که امام را پیش از رکوع یا در حال رکوع بعد از آنکه ذکر را گفته است ادراک نموده است
پس باید آن رکعت را از نماز خود محسوب بدارد و در جمیع صور دو تکبیر بگوید اولرا
واجب بقصد تکبیرة الاحرام و دوم را سنت بقصد تکبیرة الاحرام و دوم را
سنت بقصد تکبیر رکوع و اگر بترسد که برکوع نرسد تکبیرة الاحرام را بگوید و
تکبیر رکوع را ترک کند و اگر امام را بیابد در رکوع و بترسد که اگر بصف برسد امام
سر از رکوع بردارد در آن مکانی هست تکبیرة الاحرام بگوید و برکوع برود و ملحق
شود بصف در حال رکوع یا بعد از رکوع و بهتر آنست که گام برندارد بلکه پای
خود را بکشد هرچند لازم نیست و جایز است در حال حرکت مشغول ذکر باشد
و احوط و اقوی آنست که حرکت نکند در حال ذکر واجب و اگر ماموم در اول نماز
حاضر شد پس هر رکعت که ملحق با امام شده است آن را اول نماز قرار دهد تمام

کند

کند باقی را بعد از انکه امام سلام بکوید و واجبست قرائت کند ماموم
در دو رکعت اول اکر با دو رکعت اخر امام باشد و اکر نتواند حمد و سوره را بخواند
اکتفا نماید بحمد و اکر خواندن حمد نیز منافی با متابعت باشد بانکه اکر بخواند حمد را
متابعت از میان میرود مثل انکه رکوع امام را درک نمیکند تمام ننماید انرا و متابعت
نماید امام را و احوط بلکه اقوی اعاده کردن ان نماز است بعد از تمام کردن ان
و اکر قرائت را فراموش نماید و وقتی متذکر شود که امام در رکوع داخل شده
باشد یا داخل نشده باشد و لکن خواندن منافی متابعت باشد ساقطست
حمد از ان و اکر بعد از فراغ از نماز معلوم شود فاسق بودن یا کافر بودن یا بی طهارت
بودن یا نیت نداشتن امام نماز ماموم باطل نیست و همچنین اکر در بین نماز
معلوم شود در اینصورت عدول بفرادی کند و تمام کند نماز خود را **باب پنجم**
در قصر و اتمام و در ان چهار فصل است **فصل اول** واجبست در سفر قصر نمودن
در نماز چهار رکعتی بترک نمودن دو رکعت اخر بهشت شرط **اول** انکه سفر بقدر
مسافت باشد که اکر کمتر باشد قصر نیست و مسافت هشت فرسخ است یا راه
رفتن یکروز تمام براه رفتن شتر قطار و قوافل براه متعارف در روز متوسط و لکن
مسافت مذکوره میباید در رفتن باشد بتنهائی یا در رفتن و برکشتن در همان
روز یا در شب متصل بان چه شب بعد باشد یا شب پیش اکر ابتداء سفر او از
شب باشد و فی الحقیقه در یکشبانه روز و اکر مراجعت در روز دیکر یا شب بعد ان
روز بعد باشد پس در ان خلاف شدیده است اکرچه موافق اکثر اخبار باز قصر
کردنست لکن مشهور قول بتخییر است هر چند دعوی اجماع بر تمام شده است پس

[illegible]

احوط باحتیاط شدیدی که ترك آن نشاید جمع کردن میان قصر و اتمام است و کسر فرض
روزه با قضاء آن اگرچه مقصد ملك او باشد یا در آنجا ملکی داشته باشد مگر
در صورتیکه مقصد وطن او باشد یا آنکه از اول قاصد ماندن ده روز باشد در
آنجا یا آنکه بعد از ورود در آنجا قصد اقامه عشره نماید یا بماند در آنجا بی قصد سی روز
که در دو فرض اول تمام میکند در رفتن و مراجعت و در مقصد و در دو فرض اخیر
بعد از قصد اقامه و بعد از گذشتن سی روز در همانجا و چه در مراجعت و در فرض
و در مقصد قبل از اقامه و قبل از انقضاء سی روز قصر میکند هرگاه قصد مراجعت
در همان روز یا شب از آن داشته و اگر نداشته جمع میکند فیما بین قصر و اتمام و معتبر
است که از مسافت چیزی کم نباشد که اگر قلیلی باشد قصر نمیشود و اگر شك نماید
در اینکه سفر بقدر مسافت هست یا نیست و بیرون رفتن از شك ممکن نباشد باید
تمام کند دوم آنکه مسافر قصد مسافت داشته باشد پس هرگاه بمقدار مسافت
را بی قصد برود مثل آنکه عقب دزد یا گریخته و مانند آن برود و نداند که بقدر
مسافت خواهد رفت یا آنکه برود در حال دیوانگی بی قصد آن چیزی را که باین صورت
رفته است محسوب از مسافت نیست و باعث قصر نمیشود هرچند بسیار طول بکشد
و در برگشتن قصر میکند اگر مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر باشد و هم چنین
هرگاه بعد از آنکه بی قصد رفت باز قصد هشت فرسخ کند یا بیشتر باشد و هم
چنین هرگاه بعد از آنکه بی قصد رفت باز قصد هشت فرسخ کند باید قصر
کند و اگر بعد از آنچه بی قصد رفت اراده کمتر از هشت فرسخ رفتن را داشته باشد
پس اگر میخواهد بعد از طی این مقدار مسافت که کمتر از هشت فرسخ است در اثنا

بعد

بقدر ده روز بماند یا آن محل وطن اوست شبهه نیست در اینکه در این رفتن
هم تمام میکند و اگر چنین نباشد پس اگر بقدر چهار فرسخ میرود و در همان روز یا
شب برمیگردد قصر میکند و اگر قصد برگشتن در آن روز را ندارد و از مقصدی
که میخواهد بانجا برود تا برگشتن بخانه اش کمتر از هشت فرسخ است جمع میکند
میان قصر و اتمام و اگر از آنجا تا خانه اش بقدر هشت فرسخ باشد شبهه نیست
که در مراجعت قصر میکند خلافی که هست در اینست که در رفتن بآن مقصد
که کمتر از مسافت هشت فرسخ است باز قصر میکند که منضم بمراجعت باشد یا نه
احوط جمع است مگر در صورتیکه بقدر چهار فرسخ یا زیاده تا آن مقصد باقی
مانده باشد و قصد مراجعت در همان روز نداشته باشد که قصر میکند
جمع و اگر کمتر باشد جمع میکند در رفتن و قصر میکند در مراجعت و فرقی نیست
در اعتبار قصد مذکور میان آنکه بالاصالة باشد یا بالتبع مثل غلام و کنیز و زن و
مانند ایشان هرچند بر آن راضی نباشند بلکه مجبور باشند سیم آنکه قصد
مسافت را مستمر بدارد تا منتهی شدن مسافت پس اگر اراده برگشتن نماید پیش از
رسیدن بچهار فرسخ یا متردد شود در رفتن باید نماز را تمام کند و اگر بیرون رود
بقصد مسافت و بعد از آن از برای او اتفاق بیفتد انتظار رفقای راه و رفتن
او موقوف است بر رفتن ایشان شود پس هرگاه بقدر چهار فرسخ و بیشتر رفته باشد
قصر میکند اگر همان روز برمیگردد و الا جمع میکند بلکه احوط جمع است مطلقا
مگر آنکه اراده ماندن ده روز و بیشتر در آنجا نماید یا متردد بماند تا سی روز که تمام
میکند و اگر بقدر چهار فرسخ نرفته باشد تمام کند چهارم آنکه جمع نکند با قصد مسافت

عزم بر ماندن ده روز را در اثنای اول مسافت و نیز عارض شود او را این اراده در بین
راه که اگر هر یک روی دهد باید تمام کند نماز را و در حکم اراده ماندن است در بین
اول مسافت بوطن خود رسیدن و مراد بوطن چیزیست که در عرف بگویند وطن
او است و وطنیت حاصل میشود بچند چیز یکی آنکه آن بلد یا قریه وطن پدر یا مادر
او باشد یا مطلق محل سکنی ایشان باشد و این شخص نشو و نما کند در آنجا از کوچکی
بدون قصد رفتن از آنجا و دیگر آنکه خود این شخص در بلدی یا قریه سکنی کند با قصد
همیشه ماندن در آنجا و مدتی هم بگذرد که عرفا او را از اهل این محل خوانند چه آنکه
غرض او تحصیل معاد باشد از علم و عبادت یا تحصیل معاش از کسب و صنعت و تجارت
و در هیچیک از این دو قسم شرط نیست که مالک ملک یا منزلی باشد و یکی دیگر جا
که شخص را آنجا ملکی یا منزلی یا مالک باشد یا مالک بشود و قصد استمرار ماندن را
هم در آنجا داشته باشد و شش ماه هم در آن محل مانده باشد بقسمی که نماز را اتمام کرده
باشد با قامه چه اقامه‌ها متفرقه یا متصله تفاوتی که در این اقسام هست اینست که
در اخیر هرگاه عدول از ماندن در آنجا کند از وطن بودن خارج نمیشود مگر
بفروختن آن ملک با قصد عدول بخلاف دو قسم اول که بعد ول کردن از ماندن
در آنجا با گذشتن زمانی از وطنیت خارج میشوند خصوص در صورتیکه قرار
وطن خود را در جای دیگر بدهد مثل صحابه حضرت رسول ص که از مکه معظمه مهاجرت
فرمودند بمدینه طیبه که بعد از مهاجرت بمدینه منوره و توطن در آنجا در رجوع
بمکه در مکه قصر مینمودند و اگر مالک ملکی در محلی باشد یا مالک شده باشد
و شش ماه هم با قصد اقامه اگر چه بتفریق باشد در آنجا مانده باشد بدون قصد استمرار

قصر و اتمام نماز

ازین

ماندن پس احوط باحتیاط شدید اینست که هر زمان که وارد انجا بشود بدون قصد
اقامه یا گذشتن سی روز جمع کند میان قصر و اتمام بلی مجرد ماندن در بلدی یا قریه
بدون قصد استمرار ماندن همگی و بدون مالک ملکی بودن هرچند سالها بماند
برای تحصیل علم یا تجارت این باعث وطن بودن انجا عرفا یا شرعا نمیشود و احوط اینست
که بعد از تحقق وطنیت در هر یک از اقسام مذکوره و عدول کردن از دوام ماندن
در انجا و وطن بودن ان هر زمان که از سفری وارد انجا شود در صورت اقامه نکردن
و نگذشتن سی روز جمع کند میان قصر و اتمام پنجم انکه صاحب وطنی و مستقری باشد
که صادق باید از انجا بی عیال یا با عیال بسفر رفته است پس اعراب بادیه نشین
و ایلات در غالب ولایات که چنین نیستند و همیشه با عیال و خانه از خیمه و نحو ان
و سایر اموال از دواب و غیرها از مرتعی بمرتعی میروند قصر نماز و افطار روزه ایشان
نمیباشد بلی هرگاه بعضی از ایشان چه با عیال چه بی عیال از اهل خود جدا شده
بسفر حج یا زیارت یا تجارت یا تحصیل علم و غیر ذلک بروند حکم مسافرت برایشان
جاری میشود و با اجتماع سایر شروط قصر و قصر میکنند بلکه چنین است اگر بعضی
از ایشان برای پسندیدن مرتع و منزل بقدر مسافت شرعیه بسمتی بروند که قصر
میکنند ششم انکه سفر عمل او نباشد که هرگاه سفر عمل او باشد چون مکاری و ملاح
و قاصد و تاجر یکه همیشه در سفر است و فرقی نیست در اینکه شخصی که عمل او سفر
است داخل یکی از عناوین مذکوره باشد یا نه و این متحقق میشود باینکه دو سفر
بکند در یکی از عناوین مرقومه یا غیر ان پس قصر میکند در سفر اول و دویم اگرچه در
دویم احوط جمع است هرچند که داخل یکی از عناوین مرقومه باشد و در سفر سیم بی

قصر و تمام نماز در یکی نمان

شبهه تمام میکند و مدار این مسئله آینست که در عرف بگویند سفر عمل او است و
شرط نیست که سفر او اکثر باشد از حضر او و هم چنین شرط نیست که مکلف سفر را
عمل خود قرار بدهد پس اگر کسی قرار بر خود نداشته باشد که عمل او مسافرت باشد
لکن اتفاق در بر ود بسفر که بگویند سفر عمل او ست باید قصر بکند و اگر سفر کند صاحب
عمل مذکور در غیر عمل خود مثل انکه مکاری بزیارت برود یا بحج قصر میکند و هم
چنین قصر میکند هر گاه زیاد تند برود مثل چاپار اگر چه احوط در اینصورة تمام
نمودن نماز است نیز بعد از قصر و منقطع میشود حکم مذکور بقصد ماندن ده روز
چه در وطن باشد چه در غیر وطن بلکه بده روز هر چند بدون نیت باشد هر گاه
در وطن باشد و عود بتمام میکند در سفر سیم چنانچه در سفر اول باید قصر کند
و در سفر دوم تمام نماید و احوط جمع است و در حکم قصد ده روز است تردد داشتن
در حرکت در مدة سی روز و هر گاه ده روز بی قصد در موضعی ماند و نماز را تمام کرد
نظر بندانستن حکم مسئله باعث برگشتن وجوب قصر نمیشود هفتم انکه سفر او حرام
نباشد مثل فرار نمودن از جهاد و گریختن غلام و زن غایبات ان حرام باشد مثل سفر از
برای ضرر مسلمین و مؤمنین و دزدیدن مال ایشان و اعانت ظالم در ظلم او و مضر نیست
معاصی که در سفر واقع میشود بر سبیل اتفاق مثل غیبت کردن که باعث تمام کردن
نماز نمیشود و هم چنین است سفری که منافی با واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل
علم واجبی که در سفر میسر نشود که باعث تمام نمودن نیز نمیشود و در حکم شرط مذکور
است صید کردن لهو پس اگر سفر برود از برای این مطلب باید نماز را تمام کند
و اگر بجهة قوت عیال خود باشد قصر کند بلکه هر گاه بجهة تجارت باشد نیز

حال

خالی از هیجان نیست و احوط جمع است میان قصر و اتمام هشتم انکه دور
شود از دیوار شهر یا قریه تا انکه پیدا نباشد دیوار یا نشنوند اذان شهر یا قریه را
و معتبر در صدای مؤذن و چشم نظر کننده و گوش شنونده و بلد متوسط است چنانچه
معتبر است در هوا خالی بودن از شدت باد و غوغاء و هرگاه ببینند یا دیوار یا
مؤذن یا شنونده نباشد بنا را بر تقدیر و فرض گذارند که بر فرض بودن خالی آنچه
محو بود و چه محو نبود و فرقی نیست در این شرط در میان رفتن و برگشتن هر چند احوط
در حال برگشتن جمع میان قصر و اتمام است یا تاخیر کند نماز را تا وارد شود بمنزل و فرقی
نیست در شرط مذکور میان بلد متوطن و بلد اقامه و بلدی که سی روز با تردید در ان مانده
باشد و هرگاه سفر معصیت باشد یا عقب صید لهو رفته باشد یا بدون قصد حرکت
نموده باشد و از انجا قاصد مسافت بسفر شرعی باشد که باید قصر کند پس در انجا
محل ترخص نمیباشد قصر میکند بشروع در ان سفر چه انکه عود ببلد خود نماید و چه
انکه بجای دیگر برود **فصل** واجبست قصر بعد از تحقق شرایط گذشته و معین است
بر عالم بان شرایط مگر در چهار موضع که مکه و مدینه و مسجد جامع کوفه و حایر سید الشهداء
باشد که در انها مخیر است میان قصر و اتمام و اتمام افضل و اولی احوط است و اگر تمام
نماید نماز را در محل قصر با علم بانکه واجبست قصر فاسد است نماز و واجبست
اعاده نماید اگر وقت باقیست و قضا اگر وقت گذشته است و اگر جاهل بود بوجوب
بودن قصر و تمام کرد اعاده و قضا ندارد چه تقصیر کرده باشد در فهمیدن مسئله
چه نکرده باشد و این در وقتی است که جاهل باصل حکم قصر و اتمام باشد و هرگاه
جاهل باصل حکم نباشد و جاهل بمحل ان باشد یا ببعض احکام قصر یا جاهل باشد.

بواجب بودن تمام کردن وقصر کند در محلی که تمام باید بکند این نماز باطل است
واگر فراموش کرده باشد واجب بودن قصر را وتمام کند اعاده کند در وقت اگر
بخاطرش بیاید وقضا ندارد اگر وقت بیرون رفته باشد فصل بعد از انکه مکلف
داخل شد در عنوان مسافر که حکم او قصر است منقطع نمیشود حکم سفر او مگر بیکی
از قواطع وان چهار چیز است اوّل انکه برسد بوطن خود دوّیم انکه داخل در عنوان کثیر
السفر شود وتفصیل هر یک گذشت سیم انکه قصد ماندن ده روز در موضعی
نماید چه در معموره چه در بلد وچه در ده وچه در صحرا از کوه ودشت بشرط انکه
محل اقامه خود را زیاده از حدّ واندازه معیّن ومحدود ننماید ولکن اگر برگشت قصد
او از ماندن قصر کند مادامی که یک نماز چهار رکعتی را تمام نکرده باشد طرگو
یک نماز را تمام نکرده باشد واگر یک نماز را تمام کرده باشد تمام کند تا در انجا هست
وشرط نیست در اقامه بیرون نرفتن از حدّ ترخّص ومنافی نیست این معنی اقامه را
بالنسبة بملحقات وکلیات از باغات ومزارع وامثال انها در صورتیکه جزو قریه دیگر
نباشند هر چند باغات ومزارع بلد وقریه با دو قریه متصل بیکدیگر باشند بلکه
محلات بلاد عظیمه در صورة انفصال از یکدیگر بلکه با اتصال در صورة خروج بلد
از متعارف بلدان چون اسلامبول اگر در جانبی اقامه کرده باشد جانب دیگر ان
چون قریه بلد تابع محل اقامه نیست مقیم در یکی از انها نمیتواند بجای دیگر برود
بلکه اقامه در مجموع هر دو با هر سه نمودن صحیح وقاطع سفر نیست چهارم
انکه بماند در جائی چه شهر وچه غیر ان حتی در بیابان بنحوی که من گو شد در
مدة سی روز تمام بغیر تعلیق با شبهای داخله در ان بطریق تردید در ماندن

در نیت

فصل بیرون رفتن

ورفتن بهمان سفری که در دست داشت یا بسفر دیگر مثل اینکه از ان مقصد بسفر جاده
دیگر برود و هم چنین بسفر مراجعت بمنزل خود پس بعد از گذشتن سی روز بنحو مذکور
تمام میکند نماز را و میگیرد روزه را و حکم سفر سابق او منقطع میشود فصل هرگاه
مسافر بیرون برود از محل اقامه یا محل تردید تا سی روز بکمتر از مسافت قصر هرچند
با انضمام مراجعت باشد چون چهار فرسخ پس اگر قاصد اقامه در ان محل یا در محل اقامه
اولی یا در مقر سی روز باشد اشکالی در حکم تمام کردن نیست و هم چنین است هرگاه
ان مقصد وطن یا از حدود محل ترخص ان وطن باشد و اگر چنین نباشد پس اگر
قصد ماندن ده روز در ان محل یا مراجعت از انجا بمحل اقامه یا رفتن بجای دیگر نکرده
است هرچند در این فرض بقدر هفت فرسخ رفته باشد باز تمام میکند چون
حکم سفر اول منقطع شده است و هنوز قصد سفر ثانی بقصد مسافت شرعیه
نکرده است و اگر کمتر از چهار فرسخ رفته باشد با قصد مراجعت بمحل اقامه بدون
اقامه جدیده در ان محل و بی قصد اقامه در محل اقامه اولی لکن با قصد مراجعت ببلد
خود پس اگر بلد اقامه در بین راهی که ببلد او میرود باشد و این شخص هم انشاء سفر را
از ان محل خارج کرده باشد اگرچه چند روزی خیال ماندن در محل اقامه اولی داشته
باشد پس در خروج از ان مقصد قصر میکند با شرایط قصر و در رفتن بان مقصد
جمع کند میان قصر و اتمام بلکه چنین است هرگاه انشاء سفر را از همان محل اقامه
کرده باشد و اگر ان محلی که از موضع اقامه با نجا رفته است در بین راه مسافرت او
ببلد خود باشد پس اگر انشاء سفر را از بلد اقامه کرده باشد و قصد مراجعت بان
بلد را هم نداشته بود لکن اتفاق افتاد که مراجعت بانجا نمود در این فرض اشکالی

در قصر نمودن نیست هرچند در بلد اقامه باشد بلی در این فرض اشکال در صورتی
است که با انشاء سفر از بلد قصد عود بانجا بعد از رفتن بکمتر از مسافت داشته
باشد احوط جمع میان قصر و اتمام است و اگر کسی در نظر داشته باشد که در دهات
و مزارع چند مدت مدیدی بماند مثل چهار ماه و پنج ماه و امثال آن و در هیچ یک
اراده ماندن ده روز را نداشته باشد و در ما بین مجموع آنها بقدر هشت فرسخ نباشد
باید تمام نماید و احوط علاوه نمودن قصر است و این در صورتی است که مسافت تا ده اول
بقدر هشت فرسخ نبوده باشد و اگر باشد و با قصد و سایر شروط قصر رفته باشد
حکم بعکس میشود که در همان دهات قصر بکند و احوط جمع است و اگر بخواهد
از مشقت جمع میان قصر و اتمام آسوده شود در یکی از آن دهات قصد اقامه کند و
قاصد یک اقامه دیگر بعد از فراغ از تمام گردش خود در همان محل اقامه اولی باشد

واگر انشاء سفر را از بلد اقامه نکرده اعم از اینکه انشاء سفر را در آن محل کرده یا در بلد اقامه یا بجای رفته است کرده باشد با قصد عود به بلد اقامه یا هیچ انشاء سفر نکرده باشد جمع میکند میان قصر و اتمام [illegible]

کتاب سیم در زکوة مال و بدن و خمس و در آن سه مبحث است مبحث اول در زکوة مال و در آن چند باب است باب اول در شرایط زکوة و آنچه زکوة بآن تعلق میگیرد و در آن دو فصل است فصل اول شرط است در وجوب

زکوة مال مالک بودن نصاب و بلوغ و عقل و آزادی و متمکن بودن از تصرف
در آن پس واجب نمیشود در مالی که مشترک میان دو نفر یا بیشتر باشد و سهم
هر یک کمتر از نصاب باشد و اگر شک کند در بودن آن بمقدار نصاب اظهر
و احوط وجوب فحص است و همچنین واجب نیست بر مجنون و نه بر طفل حتی
بر ولی ایشان و قول بوجوب زکوة در غلات و گاو و گوسفند و شتر طفل و
مجنون بلکه در مال التجاره طفل هرگاه ولی از برای او تجارت نماید ضعیف است

[illegible]

بلی در مال التجارة طفل سنت است چنانچه در غلات طفل نیز سنت است
چنانچه در غلات طفل نیز سنت است و اگر شك كند در بلوغ یا عقل یا عدم ثبوت
عقل پیش از ان حكم میشود بعدم ان و هم چنین واجب نیست بر بنده هر چند
قابل شویم بمالك شدن ان مطلقا و هر گاه ازاد شد چیزی از ان واجبست بر ان
در انچه در ان سهم تحصیل نموده باشد و هم چنین واجب نیست در انچه مالك
متمكن از تصرف نمودن در ان نباشد اگر چه عدم تمكن در بعضی از سال زكوة
باشد در انچه گذشتن سال در ان معتبر است یا در وقت تعلق زكوة در انچه گذشتن
سال در ان معتبر نیست و اینها در وقتی است كه بسهولت نتواند تصرف نماید
هر چند تصرف بعض از مال باشد و اگر باین نحو متمكن است از تصرف احوط دادن
زكوة است در صورتیكه انچه استیفا میشود بقدر نصاب باشد لكن اخراج زكوة
همین قدر هم واجب نمیشود مگر بعد از گرفتن ان و مثل اینست هر گاه قادر بر بیع
ان باشد نه بر تصرف در غیر ان كه زكوة واجب نیست اگر چه احوط است و هم
چنین واجب نیست در وقف عام و خاص و مال مفقود چه حیوان و چه غیر
حیوان و نه در مالی كه بقرض داده باشد در صورتیكه ان مال كه یكی از نقدین
باشد بماند در نزد مقترض تا حلول حول هر گاه تاخیر از جانب قرض گیرنده باشد
بلكه هر گاه تاخیر از جانب قرض دهنده باشد نیز خواه قصد ان فرار از زكوة دادن
باشد یا نه بلكه محض مساهله باشد و زكوة قرض بر قرض گیرنده میباشد نه بر قرض
دهنده مگر انكه تبرعا بدهد او ان قبل قرض گیرنده و احوط اعتبار اذن اوست
و واجب میشود زكوة بر كافر و صحیح نیست از او و باسلام ساقط میشود از او هر چند عین

ذکوی موجود باشد **فصل دوم** در انچه زکوة دران واجبست وان نه چیز است
طلا و نقره و گوسفند و شتر و گاو و گندم و جو و مویز و خرما و شرطست در واجب
شدن زکوة در اینها بودن هر یك بمقدار نصاب و نیز شرطست در پنج اول
گذشتن سال و متحقق میشود بدخول ماه دوازدهم و وجوب بان مستقر نمیشود
و متزلزلست بنابر احتمال قوی و احوط استقرار و عدم تزلزلست و ماه دوازدهم
از سال اول محسوبست نه از سال دویم و اگر در تمام سال نصاب مستمر نماند واجب
نمیشود زکوة و شرطست در طلا و نقره انکه مسکوك بسکه معامله باشد خواه سکه
اسلام باشد یا نه قدیمه باشد یا جدیده رایج باشد در معامله یا نه خلیط باشد
یا صاف باشد و شرطست در گوسفند و شتر و گاو انکه در تمام سال چریده باشند
در علف صحراء نه معلوفه و مدار هر یك بر صدق قاسم است عرفا و اگر در یکماه یا دو
ماه یا سه ماه یا بیشتر بیرون نروند بصحراء مثل اکثر گوسفند عراق و خراسان و
اذربایجان از سائمه بودن بیرون میروند و متحقق میشود معلوفه بودن بخوردن
چیزیکه مملوك باشد چه انرا خریده باشند یا از باغ و کوه و صحرا چیده باشند ملك
مالك باشد چه باذن هر یك باشد یا نه غیر مالك عوض بخواهد یا نه و گوسفندانی
که در مراتع دیگران از کوه و صحرا بباج دادن میچرانند از سائمه بودن خارج نمیشوند
بخلاف اینکه زرعی از یونجه و غیر انرا خریده گوسفند دران بچرانند در یکماه یا بیشتر
از معلوفه محسوب میشوند و اظهر در اولاد که اقوی ابتداء سال انها از زمان
تولد و نتاج است و مدتی شیر مادرها را میخورند و شیر مملوك است مطلقا خاصه
اگر مادرها انها معلوفه باشند با وجود این هر گاه بعد از قطع شیر یا باشیر بچرند

تا آخر

تا آخر سال خود شان هر چند قدر قلیلی کمتر از یکماه علف بانها بدهند از سائمه
محسوب نشوند و تابع مادرها در معلوفه بودن و سائمه بودن نیستند و شرط دیگر در
خصوص شتر و گاو اینست که کارکن نباشند هر چند سائمه باشند و فرق در کار
کردن نیست میان زراعت کردن و آب کشی و سواری و آسیا کردن و غیر در میان
آنکه مالک آنها را بر عمل داشته باشد یا غیر باذن مالک باشد یا نه و مدار بر صدق
عرفاست و شرط است در غلات که گندم و جو و مویز و خرما باشد اینکه مالک
آنها را پیش از وقت وجوب مالک شده باشد چه بزراعت یا غرس یا مساقات
و چه ببیع یا هبه یا صلح یا مهر یا بعنوان پس اگر منتقل شود یکی از اینها بشخصی بعد
از تعلق وجوب زکوة بر ناقل است و واجب نمیشود زکوة در غلات مگر بعد از
وضع خراج سلطان هر چه بگیرد و همچنین اجاره ملک از زمین و آب و غیر ذلک
اگر مال زارع نباشد و بعد از اخراجات زراعت چه اخراجات پیش از تعلق وجوب
باشد و چه اخراجات بعد و تخم و اجرت زمین کندن و خاشاک و قوة دادن بزمین
و نهر روبیدن و لای روبی قناة بلکه اصلاح خرابی آن کردن و اجرت عوامل و مستحفظ
زراعت و آنچه موقوف علیه زراعت باشد از ابتداء عمل تا بتصفیه دانه و خشکیدن
انگور و رطب از این بابت است و احوط عدم اخراج غیر خراج سلطان از اهل خلاف
و اعتبار میشود نصاب بعد از اخراج جمیع و اما اگر سلطان از شیعه بلکه هر کسی
حتی دزد ببرد چیزی از غله را بدون اینکه از مالک تفریطی واقع شده باشد زکوة آنچه
را که برده اند بر مالک نیست و باقی هر قدر باشد باید زکوة از او بدهند اگر
چه خیلی کمتر از نصاب باشد بلکه احوط آنستکه در استثناء خراج سلطان سنی

واعتبار رسیدن باقی بحد نصاب اقتصار شود بر اراضی خراجیه و در غیر آن
از اراضی مملوکه که حکام از راه حکم سلطان شیعی گرفته در ما بقی هر چه باشد زکوة بدهند
اگر چه بعید نیست که جمیع آنچه را که بحکم جائر از زارع میگیرند از جمله مؤن و مخارج
زرع و حفظ زرع محسوب داریم که علاوه بر استثناء آن قرار اعتبار رسیدن بحد
نصاب در آنچه برای زارع باقی میماند باشد لهذا فرقی نباشد میان آنکه از اصل
غله سهم سلطان را بگیرند یا در عوض وجه نقد یا چیز دیگر بگیرند که همه را باین جهت
مستثنی نمایند و بعد از آن باقی اگر بحد نصاب باشد زکوة بدهند واحوط اعتبار نصاب
است پیش از وضع مطلق اخراجات حتی مخارج زراعت تا زمان تصفیه غله و
خشکیدن ثمره واظهر در وضع مخارج که از غله یا ثمره بقیمت موضوع میشود ملاحظه
قیمت تصفیه غله و جمع ثمره و خشکیدن است واحوط اعتبار اقل قیم است در
صورت اختلاف نرخ در حین اخراج زکوة پس هرگاه قیمت اجناس مختلف شود باید
اعتبار بحال اول باشد **باب دوم** در نصاب هر یک از اجناس زکوی و مقداری که
باید از هر یک اخراج شود و در آن چند فصل است **فصل اول** در آنچه متعلق
بغلات است از گندم و جو و خرما و مویز و نصاب در غلات منحصر بیکی است و پیش
از رسیدن بآن هر چند قلیلی باشد چیزی واجب نیست چنانچه هر چه زاید بر نصاب
باشد واجب است زکوة در آن هر چند قلیلی باشد و نصاب پنج وسق است و هر
وسقی شصت صاع است و هر صاعی چهار مد است و هر مدی دو رطل و ربع عراقی
و آن صد و سی درهم است و هر درهمی نصف مثقال شرعی و خمس و نصف مثقال
صیرفی و ربع عشر است و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است و مثقال صیرفی

در تعیین نصاب غلات است

بمثقال

یک مثقال ثلث شرعیست پس نصاب سیصد صاع شد و هر صاعی هزار و صد و
هفتاد درهم و آن هشتصد و نوزده مثقال شرعیست و ششصد و چهارده مثقال
شرعیست و ششصد و چهارده مثقال و ربع صیرفی پس مجموع آن صد و هشتاد
چهار هزار و دویست و هفتاد و پنج مثقال صیرفی شد و آن بمن تبریز که هشت عباسی
دویست و هشتاد و هفت من نیم است و مقداریکه باید اخراج نمایند عشر است
در غلات بعد از رسیدن بنصاب اگر در آب خوردن آن زراعت موقوف بر چرخ و مانند
آن نباشد مثل زراعتی که باب بارش عمل میاید یا باب نهری که از چشمه و قناة و رود
خانه بر آن جاری کرده باشند و اگر در آب خوردن احتیاج بچرخ و مانند آن باشد
مثل زراعتیکه باب چاه عمل میاید یا باب نهریکه باید از چرخ کشیدن تا بر آب داد
نصف عشر باید داد و اگر زراعتی در بعض اوقات از آب نهر بخورد و در بعضی اوقات
از آب چاه و مانند آن پس اگر از هر یک مساوی بیکدیگر آب خورده باشد سه ربع
عشر باید بیرون کنند و اگر یکی از آن دو بیشتر باشد تابع آنست پس اگر از آب چرخ
زیادتر آب داده اند نصف عشر بدهند و اگر از آب جاری یا باران زیادتر آب
خورده است عشر بدهند لکن این در وقتی است که زیادتی هر جانبی بحدی باشد
که در عرف اسناد آب خوردن زرع را بآن جانب بدهند مثل آنکه زرع آب باران
یا آب چرخ و یا آب جاری بنامند و هر گاه زیادتی جانبی باین حد نباشد احتیاط آنست
که از عشر کمتر ندهند و باید دانست که اخراج سه ربع عشر در صورتیست که زرع
واحد از دو قسم آب خورده باشد و اگر زرعها مختلف باشند چه در محل مختلفه
و چه در محل واحد و زرع هر محلی بقسمی آب خورده باشند مثلا موقت تعلق وجوب

ما یجمع مثقال

جزء علف بر زمین

نصف زراعت از اب باران یا اب جاری اب خورده باشد و نصف دیگر از اب کشیدن بچرخ اب داده باشند پس هر قسمی حکم خود دارد که انچه باب دستی اب خورده است نصف عشر زکوة انست وانچه باب باران یا با دی اب خورده است زکوة ان عشر است واین در صورة تساوی دو قسم زرع در خرج و دخل با زکوة جمیع را سه ربع عشر میتوان محسوب داشت اما در صورة اختلاف باین نحو احتساب صحیح نیست هر یک را علیحده ملاحظه باید نمود بر بستن دانه و در مویز انکور رسیده است و در خرما بسر شده است که زرد یا سرخ میشود واکر تاخیر بیندازد کسی دادن زکوة را در کندم و جواز پاک شدن و در انکور و رطب از مویز شدن و خرما شدن بی عذر ضامن است و تاخیر تا بتصفیه دانه و خشک شدن مویز و خرما جایز است بدون ضمان و زکوة تعلق تعین مال زکوی میکیرد هر چند در مال تجارت باشد و جایز نیست تصرف در عین زکوی پیش از ضمان واکر تعلق کرفت زکوة بمالی و مالک مرد باید بیرون شود زکوة از اصل مال واکر دینی بر میت باشد با زکوة پس اکر هر دو زاید بر ترکه نباشند اشکالی نیست هر دو را میدهند واکر هر دو یا یکی از این دو زاید بر ترکه باشند پس اکر تعلق حق زکوة تعین را بمعنی شریک بودن مستحق با مالک دانیم اخراج زکوة مقدم میشود بر دین چون مقدار زکوة مال غیر است واز ترکه میت نیست واکر بطریق شرکت ندانیم بلکه تعلق حق رهن دانیم با تعلق دیکر واصل زکوة واجب در ذمه باشد چنانچه اظهر نزد احقر است باز میتوان کفت که زکوة مقدم میشود بجهه سبق تعلق حق و میشود که ازا با دین در یکمرتبه دانست بصغو نظر

[margin, rotated:] خاك بعضی زربيع تم

[margin, vertical:] ووقت تعلق زکوة در جو و کندم رسیدن حد است و در [illegible] هر چند [illegible] از اول [illegible]

[illegible]

تعلق حق پس بطریق غرماء قسمت کنند فقراء با دیان چنانچه شهید در بیان

فرموده است واحوط صلح است وجایز است بیرون کردن زکوة را از قیمت بقیمت روزی

که میدهد مگر آنکه قبل از آن بر ذمه گرفته باشد بدهد واین اگر منتقل کرده باشد

حق فقراء را بخود بوجه معینی اشکالی ندارد والا محض بر ذمه گرفتن وبا خود قرار

دادن که وجه نقد مثلا میدهم مشکلست که کفایت کند در لزوم قیمت زمان

قرار دادن بلکه بر این فرض همان قیمت وقت ادا کردن را بدهد واحوط آنست که بر

این فرض هر قیمتی که زیادتر است بدهند **فصل دوم** در نصاب طلا ونقره از

برای هر یک دو نصابست نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است ونصاب دوم

سه مثقالست ودر نصاب اول باید اخراج شود ربع مثقال صیرفی وثمن آن ودر نصاب

دوم عشر مثقال شرعیست ونصاب اول نقره دویست درهم است وآن صد وپنج

مثقال صیرفیست ونصاب دوم آن چهل درهم است وآن بیست ویک مثقال صیرفیست

وآن معتبر است بعد از نصاب اول تا هر جا که برسد وهمچنین است حکم در نصاب

دوم طلا واز نصاب اول باید بیرون رود دو مثقال صیرفی وپنج ثمن آن واز نصاب

دوم نیم مثقال صیرفی وربع عشر آن وضابطه کلی از برای اخراج زکوة طلا ونقره آنست

که چهل یک اخراج شود بعد از رسیدن بنصاب ولکن بنابر این ضابطه بعضی از اوقات

قلیلی زیاد داده میشود وما دامیکه مال بنصاب اول هر یک از طلا ونقره نرسد یا در

میان دو نصاب باشد وانرا تمام نکرده باشد چیزی در آن نمیباشد ودر حکم طلا

ونقره است در نصاب ودر قدر یکه اخراج باید بشود مال التجارة ومنافع مستغلات

فصل سیم در نصاب شتر از برای آن دوازده نصابست اول تا پنجم هر یک پنج شترست

و در هر نصابی یک گوسفند باید بدهند و نصاب ششم بیست و شش است و دران
واجبست که شتری زاده شود که داخل در سال دویم شده باشد و نصاب هفتم
سی و شش است و دران واجبست که زاده شود شتری که داخل در سال سیم شده
باشد و نصاب هشتم چهل و شش است و دران واجبست زاده شود شتری که داخل
در سال چهارم شده باشد و نصاب نهم شصت و یک است و دران باید زاده شود
شتری که داخل در پنج شده باشد و نصاب دهم هفتاد و شش است و دران دو شتر
باید زاده شود که هر یک داخل در سال سیم شده باشد و نصاب یازدهم نود و یکست
و دران دو شتر باید زاده شود که هر یک داخل در سال چهارم شده باشد و نصاب
دوازدهم صد و بیست و یکست پس در هر پنجاه شتر یک شتر باید زاده شود که
داخل در سال چهارم شده باشد و در هر چهل باید زاده شود یک شتر که داخل
در سال سیم شده باشد و آنچه پیش از نصاب اول یا در میان باقی باشد دران
چیزی نیست و آنچه گفته شد که از شتر زاده شود باید ماده باشد فصل چهارم
در نصاب گاو و گوسفند در گاو دو نصابست اول سی و دویم چهل و بعد از چهل
مخیر است در اختیار کردن چهل و سی هر گاه اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صد و بیست
و اگر ممکن نباشد معین است اعتبار آنچه فرو گرفتن دران بیشتر است و در هر سی گاو
یک گاو یکساله باید بدهد چه نر باشد چه ماده و در هر چهل گاو یک گاو ماده که داخل
در سال سیم شده باشد و در گوسفند پنج نصابست اول چهل و دران یک
گوسفند باید داد دویم صد و بیست و یکست و دران دو گوسفند باید داد سیم
دویست و یکست و دران سه گوسفند باید داد چهارم سیصد و یکست و در

آن چهار

چهار گوسفند بدهند پنجم چهارصد است و در ان و بیشتر ازان هر صد گوسفند
یک گوسفند بدهد و هر گوسفندی را که چاق کرده باشند از برای خوراک و قوچ
را که از برای کشیدن بماده نگاه داشته باشند داخل در نصاب نیست و گوسفندی را
که در مصرف زکوة میدهند اگر بز باشد داخل در سال سیم شده باشد و اگر میش
باشد کفایت میکند که هفت ماه ان تمام شده باشد و احوط انستکه سال را تمام
کرده باشد و گوسفند و بز بیمار و پیر و عیب دار در زکوة مجزی نیست هر چند
که واجبست منحصر دران باشد مگر انکه همه چنین باشند باین نحو که همه عیب دار
یا همه بیمار یا انکه همه گوسفندها از دو قسم از این سه قسم یا همه از این سه قسم باشند
که در اینصورة از همینها اخراج میشود و مراعات احتیاط در اخراج انکه در قیمت ان
زیادتر است اولی است و کافی نبودن این سه قسم اختصاص بگوسفند بلکه در زکوة
گوسفند ندارد پس در زکوة شتری که گوسفند باید داد و در خود شتر در جائی
که شتر باید داد و همچنین در گاو باشد از پیر و بیمار و عیب دار کافی نیست مگر انکه
همه بنحو مذکور در گوسفند از این اقسام باشند **باب سیم** در مصارف زکوة و شروط
و کیفیت دادن ان و در ان چند فصل است **فصل اول** در مستحقین زکوة
و ایشان هشت صنفند **اول و دوم** فقراء و مساکین و ضابطه که بان
توان زکوة بایشان داد انست که مالک مؤنه مال خود و عیال خود نباشند نه بالفعل
و نه بالقوة از صنعت یا کسب خود یا عمل لایق بحال غیر منافی با اشتغال بواجبی
و یا از منافع و نماء از مستغلاتی که موافق شأن خود محتاج باشد بنگاه داشتن
اصل ان و یا انکه هرگاه از ابتدا شروع شد و از وجه اصل ان صرف گذران خود نماید سال

دیگر یا دو سال دیگر شده حاجتی هم رساند که در ضیق شدید و عسر و حرج بیفتد
پس چنین شخص فقیر است و تکلیف نمیشود بفروختن مستغل خود در صورت
مرقومه بخلاف غیر آن که فقیر شرعی نیست و همچنین صاحبان مکاسبی که از کسب لایق
بحال ایشان قادر بر تحصیل مؤنه سال باشند از آن بدون عسر و حرج فقیر و مسکین
نیستند و اگر اکتساب منافی با واجبی مثل تحصیل اجتهاد و مقدمات آن باشد فقیر است
و اگر کسی خانه و کنیز و غلام و حیوان سواری داشته باشد و همچنین از اسباب خانه
و فروش و ظروف و کتب علمی یا عملی از قرآن و ادعیه بلکه اسباب تجمل هر قدری که
محتاج بآن باشد در جهت گذران و در جهت حفظ مقام و شأن اینها منافی فقر او نیست
و استحقاق زکوة ندارد تکلیف بفروختن اینها ندارند و اگر کسی ادعای فقر بکند و
صدق یا کذب او معلوم باشد عمل بمقتضای آن نماید و اگر حال او مجهول باشد مسموع
است قول او چه قوی باشد چه ضعیف چه ممکن باشد تحصیل علم چه نباشد لکن
با امکان مطلقا احوط استعلام حال اوست بتحصیل ظن غالب بلکه احوط
مطالبه بینه عادله است خصوص در صورتیکه بسبب داشتن وجه نقدی یا مستغل
غیر محتاج الیه بلکه توانائی عمل و اکتساب لایق بحالی مسبوق بغنی و عدم حاجت بوده
باشد که ترک اثبات فقر نمایند سیم کسانیکه تعیین شده اند از جانب امام ع یا
مجتهد از برای گرفتن زکوة از مردم و جمع و ضبط و محاسبه و کتابت و حمل نمودن و نحو
آن هر چند غنی باشد چهارم جماعتی از کفار که تالیف کرده شود قلوب ایشان از
برای جهاد و ظاهر بقاء این سهم است در حضور امام ع و در عصر غیبت محل
خلافست پنجم غلامیکه در نزد آقای خود در تحت شدت و مشقت و آزار باشد

[illegible]

ازا

انرا از مال زکوة میتوان خرید و ازاد کرد بلکه مطلقا میتوان خرید و ازاد نمود اگر
یافت نشوند سایر اصناف مستحقین زکوة و همچنین در استخلاص بنده که مکاتب
باشد و از دادن تمام وجه مکاتبه یا بعض ان عاجز باشد ان وجه را از مال زکوة می
توان داد و وقت نیت در این قسم مقارن دادن بمن است نه وقت خواندن صیغه
عتق و معتبر است استدامت نیت تا بحصول عتق و عتق بدون صیغه واقع نمی
شود ششم کسانیکه قرض دار باشند و عاجز از دادن ان باشند هر چند وجه ان
برای مؤنه سال داشته باشند که اگر انرا صرف نمایند عاجز از قوت سال شوند
واحوط تقدیم دین است و دادن زکوة بعد از ان بایشان از سهم فقراء هر چند
اقرب انستکه پیش از اداء دین از سهم فقراء نیز بایشان میتوان داد بشرط انکه ان وجه
را در معصیت صرف نکرده باشند هفتم مطلق خیرات است مثل پل ساختن
و مسجد بنا نمودن و مدرسه ساختن از برای مشغول شدن طلبه علوم دینیه
و تعمیر کردن هر یک از انها و اعانت نمودن حجاج و زوار بشرط عاجز بودن از
ان هر چند اگر نروند بتوانند تحصیل معیشت سال خود و عیال خود بنمایند
هشتم اشخاصی که غنی باشند در ولایت خود و بغربت افتاده باشند زکوة بایشان
میتوان داد بشرط انکه سفر ایشان معصیت نباشد و شخصی نباشد که از او قرض
بگیرند و قدرت نداشته باشند که چیزی که در ولایت داشته باشند بفروشند
فصل دوم شرط است در جمیع اصناف مگر صنف چهارم مطلقا و صنف
هفتم فی الجمله که اثنی عشری باشند مطلقا بلکه احوط انستکه عادل باشند
هر چند بعید نیست عدم اعتبار ان و این در غیر صنف سیم است و اما در ایشان

عدالت معتبر است چنانچه شرط نبودن عدالت در صنف چهارم بر تقدیر شرط
بودن عدالت در زکوة گیرنده نیز بی اشکالست و اطفال شیعه را در صورت فقر
ایشان از زکوة میتوان داد و لهو مگر در صورتیکه پدر یا مادر غنی داشته باشند و نفقه
ایشانرا بدهند و اگر ندهند نتوان ایشانرا الزام نمود بدادن نفقه اطفال فقیرند
و نیز شرطست در گیرنده زکوة آنکه هاشمی نباشد مگر آنکه زکوة دهنده هاشمی
باشد یا آنکه خمس کفایت ایشانرا نکند و بر این تقدیر جایز است گرفتن بقدر
کفاف ولکن احوط اجتناب از فوق قدر ضرورتست و نیز شرطست آنکه واجب النفقه
دهنده زکوة نباشد مثل پدر و مادر و اولاد و زن دائمی و کنیز و غلام و جایز است
که زن زکوة خود را بشوهر خود بدهد و شوهر از باب نفقه بمصرف او برساند
فصل سیم بدانکه متوجه بیرون کردن زکوة میشود مالک یا وکیل یا وصی مالک یا امام
یا عامل چه از قبل امام ع باشد چه از قبل مجتهد عادل بلکه سنت است بردن
در نزد امام ع چنانچه سنتست بردن در نزد مجتهد عادل در عصر غیبت خصوصا
در اموال ظاهره مثل غلات و انعام ثلثه و شرطست در زکوة نیت قربة مثل سایر
عبادات و آن داعی است نه اخطار و معتبر است مقارنت باین معنی که سابق بر عمل
نباشد هرچند بفاصله کمی باشد پس اگر در حین عمل غافل باشد که نداند چه میکند
کفایت نمیکند و اگر تاخیر نماید مادامیکه عین باقی باشد یا قصد منافی داشته
باشد مثل ریا و قبل از تلف عین نیت نماید کفایت میکند بلکه با علم گیرنده بر بودن
وجه از مال زکوة بعد از تلف نیز کفایت میکند از باب احتساب بر دین پس اگر امر کند
احدیرا در عوض خود که بده بفلان فلان مقدار گندم مثلا و در نظر از بابت زکوة
بدهد

در بیان کسیکه متوجه زکوة است

باشد کفایت میکند و در صورتیکه واسطه آلت باشد نه از باب توکیل و نحوان کفایت
میکند در ان مطلق چه در فعل هر چند بواسطه طفل غیر ممیز و بی شعور و مجنون
بلکه حیوان باشد مادامیکه غفلت و نسیان و رجوع از داعی از برای مالک روی
ندهد و اینها در حکم مباشرت مالک است عمل او کفایت میکند بر این تقدیر نیت
مالک و حاجت به نیت واسطه نیست چه حاضر باشد مالک در حال دادن یا نه و
اگر حاضر نباشد مالک و مستحضر نیز نباشد احوط انست که در حین دادن بوکیل نیت
کند و وکیل در حین دادن بارباب زکوة قصد کند که میدهم این زکوة را بنیابت
از موکل خود قربة الی الله و واجب نیست قصد تعیین جنس زکوة و نه تعیین
نوع مثل زکوة فطره و نه وجوب در واجب و نه سنت در سنت مگر در وقتی که ذمه
مکلف بر توقف بر ان داشته باشد و واجب نیست قسمت نمودن زکوة در میان
اصناف مذکوره بلکه اگر بیکنفر از صنفی بدهد مجزیست و در زکوة نقدین بلکه
غیر ان بنا بر احوط بیکنفر کمتر از انچه از نصاب اول از طلا یا نقره باید بیرون روند ندهند
و ان سه ربع مثقال صیرفی است در طلا و دو مثقال و نیم و یک ثمن مثقال است در نقره
چنانچه گذشت و اگر مقداری که باید اخراج شود کمتر از مقدار مذکور باشد یا انکه
اخراج نماید مقدار مذکور را یا بیشتر را و باقی مانده کمتر از مقدار مذکور باشد مراعات
ان لازم نیست اگر چه احوط در صورت دویم مراعاتست باینکه باقی نگذارد دیگر را
و از برای طرف اعلی تحدیدی نمیباشد بنا بر مذهب معظم اصحاب هر چند احوط
انست که زیاده بر کفاف مصارف سال او و عیال او باو ندهند چنانچه بناء اکثر
ایشان در خمس اینست و افضل انست که زکوة را در بلد مال الصرف نمایند بلکه

احوط عدم نقل است مگر در صورتی که در آن بلد مستحق نباشند و بر این تقدیر
جایز است بلکه واجب می‌شود نقل به بلدی که در آن مستحق باشد اگر میسر نباشد در
آن بلد رسانیدن بمصارف آن و اگر نقل ببلد دیگر خواهند نمایند با ضمان جایز است
و اگر نقل نمود و در آنجا باهل استحقاق رسانید مجزیست هر چند نقل را حرام بدانیم
و اگر در راه تلف شود بر تقدیر وجود مستحق در بلد ضامنست و جایز نیست
تاخیر در رسانیدن بارباب آن از وقت وجوب آن مگر در حال عذر مثل انتظار
مستحق یا غایب بودن مال یا عدم تمکن از تصرف در آن هر چند غایب نباشد
یا خوف ضرر یا غیر آن و اگر تاخیر کند در رسانیدن با وجود مستحق ضامنست و
اجرت کیال و وزان زکوة با مالکست **مبحث دوم** در زکوة فطره است و در
آن دو بابست **باب اول** در مکلفین بآن و شرایط تعلق آن و در آن دو

فصل است **فصل اول** واجبست زکوة فطره بشرط بلوغ و عقل و عدم
اغماء و آزاد بودن و غنی بودن و اخیر شرط وجوبست نه صحت بخلاف غیر آن
از سایر شروط که شرط وجوب و صحت است چنانچه اسلام شرط صحتست نه
وجوب و غنی بودن متحقق میشود بمالک بودن مالی که اخراجات سال خود
و عیال خود نماید و یا اینکه صنعتی یا کسبی داشته باشد که بتدریج اخراجات
سال از آن بعمل آید و همچنین است اگر بشغل و عمل لایق بحال خود بتواند امداد
معیشت خود و عیال خود را در سال بآن بدون عسر و حرج موافق شان و زی
خود بگذراند و معتبر است مالک بودن مقدار زکوة فطره زیاده بر اخراجات
سال هر چند احوط عدم اعتبار است و احوط از آن آنست که هر گاه مقدار زکوة را

مالک

باشد زیاده از قوت یک شبانه روز خود ترک نکند دادن زکوة را بلکه هرگاه
قادر بر مقدار زکوة زیاده از یکنفر نباشد باین نحو کند که اول از برای خود
بدهد ببعضی از عیال خود و هر یک از ایشان بدیگری بدهند و اخری باز بیکی از
ایشان بدهد یا بغیر ایشان و همهٔ اینها در صورة فقر مستحبست و این در وقتی
است که عیال او تمام مکلف باشند و الا خود او بمکلفی از عیال خود یا غیر میدهد
و شخص گیرنده باو می بخشد و او بقصد زکوة یک یک از غیر مکلفین از عیال خود باز
باین شخص میدهد بعد بعیال خود بنهج مرقوم و هرگاه کافر اسلام اختیار کند در شب
عید زکوة او ساقط است و اگر پیش از دخول شب عید باشد واجبست دادن
و همچنین است حکم طفل هرگاه بالغ شود یا دیوانه بحال بیاید یا فقیر غنی شود یا
بنده را مالک شود و یا مولودی از برای او متولد شود و معتبر است در ان نیت و
کفایت میکند در ان قربت و تعیین اگر معین نباشد و علاوه نمودن وجوب
در صورت وجوب احوط است **فصل دوم** واجبست دادن زکوة از برای خود
و هر که عیال او باشد باختیار او و نه باکراه چه واجب النفقه او باشد یا نباشد بالغ
باشد یا غیر بالغ بنده باشد یا آزاد مسلمان باشد یا کافر و همچنین مهمان هر
چند لحظهٔ قبل از غروب بلکه مغرب وارد شود و صدق اسم مهمان بر او بکند
عرفا هر چند هنوز غذای او را نخورده باشد و احتیاط انست که مهمان نیز بدهد
مگر اینکه از جملهٔ عیال او محسوب شود که احتیاط ندارد و لزوم زکوة مهمان
وقتیست که بر سبیل غصب داخل بر صاحب خانه نشود و الا بر خود او واجبست
و هر کسیکه زکوة فطرهٔ او بر دیگری واجبست زکوة از ذمهٔ او ساقطست و اگر

هر دو فقیر باشند از هر دو ساقط است و اگر معیل فقیر باشد و عیال غنی باشند
پس اگر معیل فقیر فطریه عیال غنی را بدهد بعید نیست که بر ان عیال غنی چیزی
نباشد و اگر ندهد احوط بلکه اقوی وجوب زکوة است بر ان غنی چه زن باشد
و چه مهمان و چه غیر ایشان و اگر خرج زن با خودش باشد بواسطهٔ مقاطعه کردن
یا ناشزه بودن او واجبست زکوة خود را بدهد و اگر خرج او با غیر شوهر او باشد
و چون کنیز با عیال غیر شده باشد در عرف و هم چنین است حکم غیر زن از انها که
واجب النفقهٔ شخصی میباشند از قبیل پسر و پدر که خرج انها با خود ایشان باشد
یا عیال غیر ان کسی باشد که نفقهٔ ایشان بر او واجبست و اما غلام هرگاه عیال
مولی نباشد بلکه عیال غیر او باشد زکوة بر ان غیر است و اگر عیال کسی نباشد مثل
غلام گریخته اظهر عدم وجوب فطریه او ست بر مولی و احوط انستکه مولی بدهد
و فرق نیست در تعلق وجوب زکوة عیال میان غایب بودن ایشان و حاضر
بودن در نزد ایشان **باب سوم** در جنس زکوة فطره و قدر ان و وقت بیرون
کردن و مصرف ان و در ان دو فصل است **فصل اول** جنس ان منحصر است
در قوت غالب انسان از گندم و جو و خرما و مویز و کشک و برنج و نان هر یک
از اینها و شیر و عدس و نخود و غیر ان و افضل بیرون کردن زکوة است از خرما
چنانچه حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید هرگاه بدهم یکصاع از خرما
دوست تر میدارم از دادن یکصاع از طلا و بعد از ان مویز و قوت غالب بلد
و بعضی فضیلت را مرتب داشته اند به همین ترتیب و مراعات ان خوبست و اگر
از برای فقیر چیزی از اجناس انفع باشد سنت است اختیار ان و اگر زکوة را از

زکوة او با ان شخص است صح

[illegible]

جنسی دادو بعد از ان معلوم شد نقصان ان واجبست تمام کردن انرا از همان
جنس و کفایت میکند قیمت دادن بلکه ارجح است اگر انفع باشد از برای فقیر
چه فاقد قوت غالب باشد زکوة دهنده چه نباشد و اولی انست که قیمت را
از نقره بدهند هر چند فرق در میان طلا و نقره بلکه پول سیاه نیز نیست و معتبر
در قیمت وقت بیرون کردنست نه وقت واجب شدن و بقیمت بلد دادن زکوة
نه بلدی یا محلی که وطن اوست و ملاحظه بلد زکوة دهنده میشود نه بلد غایبی که
زکوة او را میدهند و احوط در صورت اختلاف بلدین انستکه همان جنس را بدهند
خاصه در صورتیکه غایب بوکالت از جانب کسی که زکوة او بر او واجب شده است زکوة
را بدهند و جایز است از برای کسیکه باید از چند نفر زکوة بدهد هر یکی را از جنسی
بدهد اما قدر زکوة که باید داده شود از برای هر نفری یکصاع است از جمیع اجناس
و مقدار صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است و ان بسنگ
تبریزی هشت عباسی یکمن الا بیست و پنج مثقال صیرفی و سه ربع مثقال است
فصل در وقت واجب میشود زکوة فطره بغروب کردن افتاب در روز اخر
رمضان و اولی جدا کردن زکوة است در شب و احوط و افضل پس انداختن
زکوة است تا پیش از نماز عید و جایز نیست پس انداختن از ظهر روز عید
و احتیاط شدید در عدم تاخیر از نماز عید است چه اول وقت نماز کند
چه اخر وقت و اگر پس انداخت از نماز بدون جدا نمودن احوط انست که بدهد
بقصد قربت و قصد نماید که اگر وقت باقیست اداء و اگر قضا باید داد
قضاء و اگر نیز تصدق باشد چنانچه هر گاه بدون جدا کردن تاخیر کرد تا ظهر

فصل در وقت زکوة فطره

در بیان مستحق زکوة و فطره

احوط انستکه بدهد با قصد بثوت قضا قضا باشد و با عدم بثوت قصد اداء باشد واکر بعد از تعیین مقدار زکوة کسی نماید باینکه جدا کند انرا از مال خود واجب است رسانیدن ان چه وقت زکوة بکذرد وچه نکذرد واکر ممکن نباشد رسانیدن بفقیر بسبب عذری یا منتظر فقیر باشد تاخیر ضرر ندارد وجایز است جدا کردن زکوة را چه مستحق یافت شود چه نشود اکرچه احوط رسانیدن انست بمستحق باوجود ان ومصرف زکوة فطره مصرف زکوة مالست واولی انست که انرا در غیر مصرف فقراء صرف ننمایند وجایز نیست که بهر فقیری کمتر از زکوة یکنفر بدهند مکر در صورتیکه جمع شوند فقراء این قدر که بنفری یکسر فطره نرسد که جایز است کمتر دادن وجایز است که بیکنفر اینقدر بدهند که غنی شود واولی انست که اکر کسی اقارب فقیر داشته باشد بایشان بدهد وهمسایه را مقدم بدارد بر غیر اقارب واهل علم وفضل را بعد از ایشان بر غیر ایشان مقدم بدارد و در جواز دادن انرا باولاد مؤمنین وشرط بودن عدالت در غیر ایشان وواجب النفقه دهنده زکوة نبودن ونقل نمودن انرا از بلدی ببلد دیکر بعد از اخراج وتعیین ان بنهجی است که در زکوة مال اشاره شد اکرچه تاکید در ترک نقل وصرف ان در بلد دهنده زکوة در زکوة فطره بیشتر است مهما امکن ترک نشود وهم چنین وجوب رسانیدن انرا بغیر هاشمی مکر انکه دهنده زکوة هم هاشمی باشد که میتواند بهاشمی وغیر هاشمی بدهد حتی در زکوة عیال هاشمی که هاشمی نباشد اکرچه احوط در این فرض دادن انست بغیر هاشمی وچون بعض شبهات در کیرنده زکوة می شود وعلما از ان بهتر میدانند بهتر انست که در زمان غیبت زکوة را تسلیم مجتهد

جامع

جامع الشرایط نماید بولایتی که از جانب فقراء دارد تا باهل استحقاق ان بقانون
شرع برساند و میشود که زکوة دهنده وکیل کند مجتهد را در رسانیدن زکوة
بفقیر با اعلام توکیل چون در این صورة ان مجتهد هم باید قبل از ظهر و علی الاحوط
قبل از نماز عید از برساند بفقیر بخلاف صورة اولی که از باب ولایت بر فقراء
قبض میکند که هر وقت جایز است بدهد بفقیر شرعی و بدهد در صورة اولی در
حق مجتهد قبض نکرده است بهتر است که امینی را برای ان معین کند که او کرفته
بهر کس که ان مجتهد اذن بدهد برساند مبحث سیم در خمس است و در ان دو
بابست باب اول در اینکه خمس بان تعلق میکیرد و در شرایط ان بدانکه چیزهائی
که خمس در ان واجبست هفت چیز است اول مالیست که از کفار حربی در جهاد
بدست بیاید خواه عسکر جمع نموده باشند یا نه از جمله منقولات باشد یا نه اینها
در وقتی است که جنک باذن امام ع باشد و اکر چنین نباشد و در حال غیبت
باشد یا از برای مجرد غارت باشد نیز مثل سابق است و اکر ممکن باشد اذن
از امام ع مثل حال حضور امام و جنک نه برای دعوت باسلام باشد ظاهر انست
که مال مخصوص امام است و همچنین در اموال کفار حربی که بدزدی یا حیله از
تصرف ایشان بیرون بیاورند واجبست بیرون کردن خمس ان و بتمام ان در حکم
منافع مکاسب است و شرطست در جمیع صور ان که مال ماخوذ مال مسلمی یا
مال ذمی که بواسطه دادن جزیه یا کرفتن امان از مسلمی محترم نباشد یا متعلق حق
مسلمی و معاهدی نباشد و الا بر کیرنده حلال نیست و خمسی ندارد دوم معادن
است چون معدن طلا و نقره و مس و سرب و اهن و قیر و نفط و عقیق و فیروزج

وغیر اینها حتی نمك وکوکرد واحوط دادن خمس است از کل سرخ وگل سرشور وسنگ
اسیا واهك وگچ هرچند اظهر عدم جریان حکم معدنست بر اینها لکن از باب منافع
مکاسب خمس باینها تعلق میکیرد ودر قسم اول که از معادن است معتبر است بنا بر اقوی
نصاب بعد از وضع مؤنه ومصارف اخراج ان از معدن بلکه مؤنه تصفیه ان تا بحدی
که مندرج در اسم جوهر ان معدن بشود هرچند تمام تصفیه نشده باشد ونصاب
ان بنا بر مشهور نزد متاخرین یکدینار شرعی که سه ربع مثقال صیرفی باشد واین احوط
است از قول باینکه نصاب ان بیست دینار باشد که مختار جمعی است واحوط از همه
عدم اشتراط نصابست مطلقا وهرگاه از معادن متعدده اخراج میکنند پس اگر از همه
یك جنس اخراج میشود چون طلا یا نقره یا از یکمعدن دو سه جنس چون طلا ونقره ومس
اخراج میشود شرط نیست که از هر معدنی یا هر جنسی خارج بحد نصاب باشد بلکه بحد
نصاب بودن مجموع کافیست اما اگر از معادن متعدده اجناس مختلفه اخراج میشود
که از هر معدنی جنسی خارج میشود معتبر است که هر یك بحد نصاب باشند بعد از
وضع مؤنه مختصه بخود ان مثل ان مثل اینکه از معدنی فیروزج اخراج شود واز
معدنی مس یا سرب یا قیر یا نفط وغیر ذلك سیم مالی که در زیر زمین کرده باشند
بجهة ذخیره خواه نقد باشد یا غیر نقد وهم چنین هرگاه یافت بشود در خرابه ومعلوم
نشود که بجهة ذخیره دفن شده است یا بجهة محفوظ بودن چند وقتی لکن بموت دفن
کننده یا خراب شدن محل باقی بماند در زیر زمین بلی هرگاه معلوم باشد که محض
محفوظ بودن دفن کرده است بحکم کنج نیست وفرق نیست که در بلاد کفار حربی باشد
یا غیر حربی یا اثر اسلام بر ان باشد یا نباشد در زمین موات باشد یا معمور واباد

وهرگاه در بلاد اهل اسلام باشد پس در این صورت خالی نیست از این که یا یافت
شده است در زمین موات یا در خرابه که مالک ندارد یا در زمینی که مالک ندارد
یا در زمینی که مالک دارد و بر غیر تقدیر اخیر لازم است خمس و باقی مال یابنده است
چه اثر اسلام بر او باشد یا نباشد واما در صورت اخیر پس اگر مالک یا متصرف در زمین
اگرچه غاصب باشد غیر از یابنده مال باشد پس اگر علم دارد بر اینکه کسانی که متصرف
در آن زمین بوده اند احدی از ایشان مالک آن مال نبوده اند بواسطه آثار طول
دفن یا نداشتن امثال اینقدر مال و غیر ذلک که در اغلب اوقات حاصل است مال
میشود چهار خمس آن را و یکخمس از باب خمس است واگر علم ندارد به حال متصرفین قبل
رجوع نماید بنزدیکتر از متصرفین در آن زمین پس اگر ادعای ملکیت نماید باو
بدهد بدون مطالبه بینه واماره چه متعدد باشد مدعی یا واحد واگر انکار
نماید بمتصرف سابق رجوع نماید اگر او ادعای ملکیت نماید حکم آن نیز حکم سابق
است وهمچنین است حکم در سایر متصرفین از مالک وغیر مالک واحوط آنستکه
مطالبه اماره چنانچه در لقطه معتبر است نماید و در اینجا نیز وجوب خمس بعد از
وضع مؤنه اخراج است و نصاب در این قسم بیست دینار یا قیمت آنست از هر
چیزی که باشد و همینکه بعد از وضع مخارج بحد نصاب رسید باید خمس را داد هرچه
وهرقدر باشد و نصاب وسیم نقدین در اینجا نیست **چهارم** چیزهائی که از دریا
بفرو رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان ومروارید واما آنچه بدون فرو رفتن
بیرون بیاورند داخل در منافع مکاسب است وغیر اگر بفرو رفتن در آب تحصیل
شود حکم آن حکم سایر چیزهائیست که بفرو رفتن تحصیل شود واگر از روی آب

خمس زمینهای [illegible]

گرفته شود خمس دران واجبست بدون اعتبار نصاب و نصاب در این قسم
نیز یکدینار شرعی است که هیجده نخود باشد پنجم منافع تجارت و زراعت و صناعت
و جمیع انواع اکتساب و زیادتی منافع زراعت و کسب هر چند کم باشد مثل صید کردن
و هیمه و بوش کندن یا اوردن و فروختن و سقائی کردن و اجیر شدن حتی بعبادات
و تعلیم اطفال و علف چیدن از صحرا و کز نکبین و عسل کوهی جمع نمودن و عملکی و قاصدی
نمودن و جعاله بر عملکی گرفتن اما زیادتی انچه را که بجهت قوت سال خود و عیال تدارك
کرده باشد چه از ماکولات چون گندم و برنج یا غیر ان چون زغال و هیزم و کاه و جو
باید خمس انها را بدهد در صورتی که عین انها و یا انچه که انها را خریده باشد از
منافع اکتساب او باشند و زیاد امدن انها هم از باب تقتیر و زیاد تنك گرفتن بر خود
و عیال خود بنوده باشد پس هرگاه عین جنس یا عوض ان از باب هدایا و تعارفات
دیگر یا موروثی و نحو ان باشد و یا انکه زیاد امدن بواسطه تنگی بر خود و عیال و نحو
دیگر باشد دران زیاده خمسی نیست هر چند که در فرض اخیر احوط خمس دادنست
و نیز خمسی نیست در مقداری از لباس که از منافع کسب خریده بود و بعد از انقضاء سال
بماند و هم چنین در ظروف و فروش و کتب و اثاث البیت و حیوان سواری و غلام و
کنیز که بماند بعد از سال مثل خانه که خریده باشد و مهر زن حتی زنیکه بعقد انقطاع
گرفته و نحو اینها از هر چیزی که وضع ان بر بقاء و استمرار است پس توزیع نمیشود
بهاء انها بر حسب سنوات و در مثل میراث و هبه و هدیه و مهر و عوض خلع و خمس و زکوة
و صدقه مند و بر و چیزی که بجستن یا بوصیت منتقل شود بشخص و نماء وقف و صیدی
که بپای خود بیاید در خانه و بی زحمت بدست اید در هیچ یك خمس نیست و هم چنین

خمس

خمسی نیست در نماء مالی که خمس از ان داده باشد و در محض زیادتی قیمت بازار

بلکه زیادتی در عین بلکه در ربح نیز اگر حاصل شود بدون قصد اکتساب مثل انکه

املاکی را خرید و مقصود او زراعت بود نه فروش انها یا اصلا منفعت در انها در

نظر نداشت و بهم رسید یا مالی بارث بکسی منتقل شد و بدون اطلاع و زیادتی

بهم رسانید یا منفعتی بر ان مترتب شد خمس واجب نیست و هر گاه جنسی از اجناس

زکوی را بخمس گرفت و بقدر نصاب بود و سال بر انها گذشت واجب میشود

بر او زکوة چنانچه اگر مالی را از زکوة بگیرد و باصل انمال یا بنماء ان غنی شود واجب

میشود خمس در زیادتی نماء ان از مؤنه سال او و عیال او و چه واجب النفقه او باشند

یا نباشند پس وجوب خمس در این قسم در زائد مخارج سال او و عیال او است که مؤنه و

مصارف سال وضع میشود و هم چنین وضع میشود مخارج حیوانی که محتاج بان

است و باز داشتن ان کرایهان و اجرت خدمتکاران و دوا و غذای بیماران از

خود و عیال و اجرة طبیب بلکه سایر مصارف اتفاقیه در سال چون مخارج دفن

و کفن اموات از عیال و مصارف تعلم اطفال و ختنه کردن ایشان بلکه مخارج زن

اوردن برای ایشان و ضیافات متعارفه موافق شان خود پس لازم نیست اخراج

خمس از وجه امثال این مصارف که از ما بقی این خرجها را بکنند در خرج معتبر است شانها

روی بحسب حال شخص پس اگر زیادتی نماید محسوب بر او میشود و اگر تنگ بگیرد بر خود

زیادتی وضع میشود بتفصیلی که ذکر میشود هر چند احوط عدم وضع است مطلقا

و داخل میشود در اخراجات سال قیمت کنیز و غلام و حیوان سواری و ظروف و کتب

و لباس و مسکن و رختخواب و معتبر است در جمیع اینکه لایق بحال شخص باشد و داخل

سال نباید خمس آنها را داد و از جمله اخراجات است صدقات و خیرات و هدایا و
اخراجات و اسفار طاعات از زیارات و حج مستحب در آنها میانه روی و لیاقت
بحال شخص شرط نیست مگر در اخراجات سفر خود اگر چه احوط اشتراطست مطلقا
و از جمله است آنچه تاوان میگیرد بقهر و غلبه و خسران تجارت و زراعت در آن سال
وخصوصا خسران در باب تجارت و زراعت و احوط اقتصار بر اخیرهست و همچنین
از مؤنه است آنچه بر او لازم شود بنذر و شبه آن و کفارات و اخراجات حج واجب اگر
در آن سال بهم رسد و اگر بتدریج جمع شود آنچه در سال آخر بهم رسد داخل مؤنه آن
سال است نه آنکه از سنوات قبل جمع شده باشد و اگر در آن سال معذور شود از رفتن
محسوب نمیشود از مؤنه و اگر تاخیر نماید بعصیان بر او محسوب است از مؤنه هر چند احوط
عدم احتسابست چنانچه احوط بلکه اقوی عدم احتسابست در خصوص مصارفی که اگر
بکند از مؤنه محسوب نمیشود لکن با نکردن چندان نقص شان و خلاف زی او نباشد
مثل سفر زیارات رفتن و عطاء بارحام و غیر ایشان نمودن و عروسی کردن برای خود
یا اولاد و اقارب و امثال این امور لیکن در صورت ترک خمس وجه مصارف مذکوره را
باید بدهند و اما دین پس دین در آن سال از مؤنه است و همچنین از سال سابق اگر
قدرت بر اداء آن حاصل نشود مگر در این سال بخلاف آنکه اگر در سابق قادر بود
بر دادن و تاخیر نمود تا این سال هر چند و هنوز از دستش بیرون رود که بر این تقدیر
از مؤنه محسوب نکنند احوط است و احوط اگر نگوئیم اقوی آنست که در اخراج دین چه
از سال سابق باشد یا سال حصول زیادتی و نماء اقتصار شود بر دیونی که برای
مخارجی که از منافع تجارة وضع میشود گرفته صرف نموده باشد نه غیر این قسم دین

مثل

مثل اینکه قرض کرده ملکی و عقاری یا حیوانی یا رختی یا جواهری یا غیر اینها خریده
باشد و الاسد باب این نوع از خمس خواهد شد با آنکه غالب در تعلق خمس همین قسم است
و اگر کسی بتواند اخراجات خود را بکند از غیر منافع مکاسب و مزارع مثل مال ارثی
و نحو آن لازم نیست که اخراجات را وضع نماید از غیر منافع بلکه جایز است که وضع
نماید آنرا از خصوص منافعی که خمس بآن تعلق میگیرد هر چند بهتر است که مخارج را
تقسیم و توزیع کند بر منافع مکاسب و غیر آن بالنسبه و مراد بسال در اینجا سال
قمری کامل است و کفایت نمیکند داخل شدن در ماه دوازدهم چنانچه معتبر در
ابتدای سال شروع در کسب کردن است و معتبر نیست در وجوب این قسم خمس نصاب
و بعد از انقضای سال لکن جایز است تاخیر تا باخر سال بلکه احوط است بخلاف سایر
اقسام تاخیر تا باخر سال جایز نیست ششم از اموری که خمس در آن واجب میشود
زمین زراعت بلکه مطلق زمینی است که بخرد ذمی آنرا از مسلمی که باید خمس آنرا از
او گرفت حتی آنکه اگر همان مقدار خمس که گرفته از زمین را بخرد باز باید خمس از آن بدهند
و هکذا الی الظاهر اختصاص حکم مذکور است بصورت خریداری نه صلح و هبه و نحو آن
هر چند تعمیم حکم در جمیع چنانچه جمعی از علما فرموده اند بعید نیست اما گرفتن
خمس از قیمت آن پس اظهر موقوف بودن است بر رضای ذمی بلی جایز است که خمس زمین
را در دست ذمی بگذارند و خمس منافع و اجرة المثل اینها در وقتی است که زمین
مزروع باشد و اگر خانه و دکان و کاروانسرا باشد که صاحب اعیان باشند پس اگر
اخذ خمس را از اصل زمین کردند حکم بازالة الاعیان و بنا نمیتوان نمود بلکه اجره باقی
بودن آنها را در آنجا باید بدهند و متولی گرفتن این خمس امام است یا نایب او یا مطلق

وکیل هر یك یا عدول مؤمنین بلکه خود سادات یا بنبودن دیگران سهم خود را میتوانند
بگیرند بلکه مطلقا میتوانند سهم خود را بگیرند هفتم مال حلال بیست که مختلط بمال
حرام شده باشد غیر از نقدین یا غیر آن حتی در ممزوج در مثل روغن و شیره و شیر در صورتی
که صاحب آنرا نشناسد حتی در جمیع محصوری و مقدار حرام هم زیاده بر مقدار خمس نباشد
یعنی علم بزیادتر بودن قدر حرام از پنج یك آن مال مختلط بحرام نداشته باشد پس اگر
مالك آنرا بشناسد بشخصه خمسی نیست باید حق او را باو بدهند چه کمتر از مقدار
خمس باشد چه زیادتر بصلح نمودن بر تقسیم و نحو آن و در صورت راضی نشدن مالك
حاکم شرع اجبار بر چنین صلحی مینماید بلکه با عدم امکان آن خود حاکم صلح میکند
در صورت مطالبه مالك دیگر و تضرر او و بباقی بودن مال بر اختلاط چون اجبار
بر قسمت مال مشاع اگرچه بعصیان بلکه غصب نمودن مال غیر اختلاط بحرام در
مال حاصل شود و اگر مظنه داشته باشد که مالك فلان شخص است پس اگر شهادت
عدلین یا شیاع است مقدار مال غیر را باو بدهد والا اگر فقیر باشد بعنوان مظالم
باو بدهد که بر فرض که بر فرض مالك نبودن بصدق از مالك باشد و اگر بداند
مالك را در جمیع محصوری واجب است استرضاء جمیع بصلح یا هبه و با عدم امکان باز
مقام اجبار است و مظنه بحکم علم است اگر از طریق شرعی چون شهادت عدلین یا
شیاع حاصل شده باشد والا معتبر نیست و همچنین ثمری ندارد علم یا مظنه چه
از طریق شرعی یا غیر آن اگر بمالك بودن شخصی در جمیع غیر محصوری حاصل شود و اگر
مالك را هیچ وجه نشناسد پس اگر مقدار حرام را میداند همان قدر از مختلط را بمظالم
بدهد بفقیری و احوط استیذان از حاکم شرع است چه زیاده بر خمس باشد یا کمتر و اگر

معینا

معین نداند مقدار حرام را لکن اجمالا بداند که کمتر از خمس است همان قدر را بدهد و
احوط دادن آنست بسید فقیر و اگر همین قدر بداند که زیاده بر خمس نیست خمس
میدهد و اگر بداند که زائد بر خمس است باید اخراج کند قدری را که یقین کند بحلال
شدن باقی مال مختلط از حرام و احوط آنست که بسید فقیر بدهد و ما هر چند که
احتیاط را در ندادن مجهول المالک و مطلق مظالم بسادات میدانیم لکن در مقام
چون احتیاط در رعایت جانب خمس زیادتر است اعطاء بسادات را احوط دانستیم
و باید دانست که آنچه مذکور شد در کفایت مقدار خمس در مال مختلط یا در صورتی
است که باقی مال مورد مال خمسی چون ارباح مکاسب و نحو آن نباشد و الا باید خمس
باقی را نیز بدهد و اگر مال مختلط زکوی باشد بعد از اخراج خمس زکوة باقی را میدهد
بلکه قدری زیادتر بدهد تا علم حاصل کند باینکه زکوة قدری که در جانب خمس رفته
است داده شده مگر اینکه این شخص خودهم سید باشد که دادن این زیاده لازم
نیست و اگر تمام باقی از خمس مال زکوة باشد و فقراء با سید مصالحه نمایند و همچنین
در منافع وقف که متولی صلح میکند بلی در وقف خاص بعید نیست که موقوف علیهم
اکتفاء باخراج خمس نمایند و نیز باید دانست که بعد از همه اعمال مذکوره اگر مالک
معلوم شود پس که مالک امضا کند عمل را یا ابراء کند مالک مختلط را اشکالی نیست
و اگر نکند در رفع ضمان مالک و برائت ذمه او اشکال است احوط اگر نگوییم اقوی دو دفعه
دادن باین مالک است چنانچه در لقطه بعد از تصدق چنین است **باب دویم**
در کیفیت قسمت و مصرف خمس و شرایط ارباب خمس و نحو آنست بدانکه خمس شش
قسم منقسم میشود سه سهم از امام و این در این عصر متعلق بحضرت صاحب الامر است

وسهم دیگر از ایتام و مساکین و ابن سبیل است و شرطست در صحت خمس نیت بنحوی که در
زکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی او و مکرر در انچه ذمی میدهد از زمینی که از مسلم
خریده است و باقی احکام نیت بنحویست که در زکوة گذشت و لازم است تعیین
اگر متعدد باشد در ذمه او خمس از سهم امام و غیر امام و در سه قسم غیر امام تعیین
معتبر نیست و اگر خمس را تعیین نمود و بقبض فقیر یا مجتهد داد جایز نیست عدول
از انچه نیت نموده بود بغیر آن و شرطست در اصناف غیر از امام اینکه اثنی عشری باشند
و اما عدالت شرط نیست و هم چنین شرطست که از اولاد هاشم که جد پیغمبر است
باشند هر چند از اولاد علی بن ابی طالب ع نباشند و کفایت نمیکند از اولاد برادر هاشم
بودن و این معتبر است از جانب پدر نه از طرف مادر و نه از انتساب زنا و بولد شبهه
متولد از سید خمس میتوان داد و شرطست در یتیم فقر و در ابن سبیل در خصوص بلدی
که خمس میگیرد نه در غیر آن بلد همچنانکه در زکوة گذشت و تقسیم در سه سهم غیر امام
واجب نیست لکن احوط است و جایز نیست بنابر احوط اگر نگوییم اقوی زیاده از مؤنه
سال بفقراء سادات و ایتام ایشان دادن چنانچه جایز نیست با بن السبیل از ابناء
زاید از حاجت دادن و معتبر در سال فقرا وقت دادن خمس است و فرقی نیست در وجوب
خمس در میان حال حضور امام ع و حال غیبت و نه در میان سهم امام و غیر امام
و جایز است رسانیدن مالک سهم غیر امام را بارباب آن و اما سهم امام اختیار
آن با مجتهد عادلست و مصرف آن تتمه اخراجات سالیانه سادات است و اگر ممکن
نباشد رسانیدن بمجتهد عادل و نه حفظ نمودن تا آنکه خبر او برسد جایز است که
خود با عدول مؤمنین از بابت مذکور بسادات بدهند خاتمه در بیان سایر

قسمت خمس و مصرف آن

صدقات

صدقات است واجب نیست تصدق کردن غیر آنچه ذکر شد مگر آنکه نذر و
عهد یا یمین یا کفاره بر کسی واجب شود و حکم اینها بعد از این مذکور میشود ولکن
سنت مؤکد است تصدق کردن بقدر طاقت و گنجایش حال شخص و در چیز دادن شرط
بلوغ و عقل و جواز تصرف در مال و نیت قربت و ایجاب و قبول هر چند فعلا باشد و قبض
باذن مالک و شرط نیست در گیرنده تصدق مستحب فقر و جایز نیست پس گرفتن
تصدق و افضل در آن مخفی دادن است مگر آنکه متهم شده باشد در میان مردم
بترک مواسات یا آنکه قصد او اظهار متابعت نمودن مردم باشد او را و اما در
تصدق واجب افضل است مخفی نداشتن و سنت است ابتدا بچیز دادن پیش از
سؤال و مخفی شدن از فقیر بحجابی یا بظلمتی و سنت است بسیار تصدق نمودن
در وقت حاجت و در ماه رمضان و بر اقارب خود خصوصاً ایتام ایشان و بر بنی
هاشم خصوصاً علویین از ایشان و سنت است تصدق نمودن در اول روز و اول
شب و در روز جمعه و در ماه رمضان و بدست خود دادن خصوصاً از برای مریض
و امر نمودن مریض بلکه غیر مریض نیز فقیر را که دعا کند از برای او و سنت است بذل
نمودن چیزی را که نزد او محبوب باشد و اختیار نمودن از برای تصدق کردن بر
گزیده اموال را و مساعده نمودن بر رسیدن تصدق بفقیر و سنت است تقبیل
نمودن دهنده دست خود را بعد از تصدق کردن و تقبیل نمودن چیزی را که
تصدق نمود بعد از دادن بفقیر و مکروه است اظهار احتیاج و فقر و مؤکد است
کراهت در سؤال نمودن در مجالس و مکروه است رد نمودن سائل و جایز است
تصدق نمودن باهل ذمه بلکه راجح است خصوصاً هرگاه خویش شخص باشد

وهمچنین است حکم غیر شیعه از سایر اهل اسلام وجایز نیست زکوة گرفتن بر
بنی هاشم مگر در حال ضرورت مگر زکوتی که از بنی هاشم باشد وحرام نیست بر
ایشان صدقات واجبه غیر زکوة از منذورات وکفارات ونحو انها هرچند احوط
نگرفتن است بلکه ندادنست هرچند اقوی جواز است واما صدقه مندوبه جایز
است گرفتن و دادن بایشان بی اشکال **مقصد چهارم** در صوم وان امساك
از امور بیست که می اید ومنقسم میشود بواجب ومندوب ومکروه وحرام ودران چند
بابست **باب اول** در بیان شرایط ولواحق ان ودران دو فصل است **فصل اول**
در ذکر شرایط وجوب وصحت بطریق اجمال که تفصیل ان اینجه در ابواب سابقه
مذکور نشده است مذکور میشود پس میگوئیم شرطست در وجوب روزه چند
چیز **اول ودوم** بلوغ وعقل **سیم** مسافر نبودن بسفری که نماز دران قصر
باشد **چهارم** سلامتی از مرض بلکه جمیع مضاری که بترسد شخص بسبب انها
بر نفس محترمی یا عرض محترمی یا از تلف چیزی که حفظ ان واجب باشد یا از مشقت
شدیدی که نتواند متحمل ان شد عادة ومثل انها **پنجم** سلامتی از بیهوشی که غالب
بر حواس شد باشد **ششم** خالی بودن از حیض ونفاس وشرطست در صحت روزه چند
چیز **اول** انچه شرطست در وجوب مگر بلوغ که از طفل ممیز چه دختر چه پسر روزه صحیح
است وواجب نیست **دوم وسیم** ایمان واسلام **چهارم** انکه ان زمان قابل
باشد از برای روزه مثل عید فطر واضحی نباشد وزمانی که گنجایش یکماه ویکروز
نداشته باشد نباشد درجائی که دو ماه متتابع واجب باشد وهمچنین شهر
رمضان که روزه غیر ان واقع نمیشود دران پس اگر گذاشته روزه غیر ماه رمضان را

درماه

در ماه رمضان قصد نماید نیز از آن محسوب نیست و نیز از ماه رمضان اگر چه جاهل باین
حکم باشد اما اگر نمیداند است که این روز از ماه رمضان است یا سهو نموده قصد
غیر آن کرده باشد آن روزه صحیح و از ماه رمضان محسوب میشود و اگر در بین بفهمد
قصد را بر گرداند بر رمضان پنجم آنکه کسی که روزه سنت میخواهد بگیرد قضا ماه
رمضان بلکه غیر آن نیز مثل کفاره آن و نحو آن در ذمه او نباشد اگر قضا از غیر او باشد
و اگر استیجار باشد بلکه مطلق تحمل ضرر نباید بود ششم اذن ناز برای زن و غلام و کنیز
در روزه مستحب و اما در واجب موسع اذن معتبر نیست بلکه مخالفت ضرر ندارد
و مراعات احتیاط خوب است در آن و شرط است در صحت روزه مستحب آن فرزند عدم
نهی پدر و مادر و خصوصا با تألم ایشان هفتم اجتهاد یا تقلید در حکم روزه
که میخواهد بعمل بیاورد و در جزء آن یا شرط آن اگر از جمله ضروریات نباشد مثل وجوب
روزه ماه رمضان بلکه هر گاه علمی باشد ضرور نیست در آن تقلید چه در روزه و چه
در غیر آن از عبادات و غیر عبادات و هر گاه اصل مطلوب بودن از شرعی باشد و نداند
که از روزه یا غیر آن واجب است یا مستحب میتواند اتیان بآن عمل نماید بقصد قربت مطلقه
و اما در معرفت اجزاء و شروط روزه مثلا پس ندانستن آنها و ندانستن اینکه جزء و شرط
در صحت میباشند یا در کمال جایز است اتیان بجمیع نماید بدون تقلید بلکه جایز است
اتیان بعملی از عبادات و غیر عبادات که بداند هیچ جزئی یا شرط صحتی خارج از آن نیست
هر چند که شخص از انشناسد چنانچه اگر غافل محض باشد و از آنچه در واقع باید مسائل
نموده باشد بقصد قربت روزه اش صحیح است و همچنین در سایر عبادات لکن در
روزه سنت بلکه مطلق سنن چه روزه و چه نماز و چه دعا و غیر اینها همین که بداند

که حرام نیست و مطلع شود بر فتوی باستحباب از یکی از علماء شیعه یا حدیثی در استحباب
آن به بیند یا قول بوجوبی باشد با اطلاع بر عدم وجوب آن از مجتهد خود میتواند
آنرا بقصد استحباب یا قربت مطلقه بجا بیاورد و از این باب است آنچه در کتب شیعه
باشد از سنن امّا بشرایط مذکوره و احتیاج بر تقلید در خصوص آنها نیست بلی
لازمست تقلید در جواز تسامح در ادلّه کلیّه مؤمن مذکوره باینمعنی که تقلید کند که در چنین
موارد اتیان بعمل بقصد استحباب یا مطلق قربت نماید **هشتم** نیّت قربت است بتفصیلی
که در وضوء و غیر آن گذشت بدانکه صحیح نیست روزه بدون چیزی از شروط صحت
و وجوب مگر بلوغ که اظهر صحّت است از غیر بالغ با احراز سایر شروط امّا استحاضه
پس خالی بودن از آن نه شرط وجوبست و نه شرط صحّت پس صحیح است روزه از مستحاضه
اگر آنچه هست بر او از غسلهای روز و شب را بجهت نماز بعمل بیاورد و احوط است
که ترک نکند آنچه بر او هست از وضو گرفتن و تغییر دادن پنبه و بخوان هر چند صحت
روزه توقف بر غیر غسل ندارد و امّا آنچه موقوفست صحّت روزه بر آن از غسل ظاهر
است که همان غسلهای روز است و همچنین غسل شب گذشته اگر پیش از فجر
بعمل نیاورد و اگر پیش از فجر غسل کند کافیست در صحّت روزه بلکه اظهر صحت روزه
است اگر چه غسل فجر را بعد از طلوع فجر بجا آورد و احوط همان تفصیل است و امّا
غسل شب آینده دخل در صحت روزه گذشته ندارد هر چند احوط مراعات آنست نیز
و همچنین هر گاه بعد از نماز ظهر و عصر خون بر بیند شرط نیست در صحّت روزه
آن روز که قبل از غروب غسل بکند اگر چه احوط است و اگر بعد از نماز صبح خون بر بیند
پس اگر استحاضه کثیره است صحّت روزه آن روز مشروط بغسل است که از برای ظهر

صحت روزه مستحاضه

بجا آورد

بجا می آورد و اگر متوسطه است پس بنابر مختار در باب استحاضه که در این صورت لازم
است غسل کردن برای ظهرین بجهة حدث اکبر بودن آن صحت آن روزه از روز موقوف
بر این غسل است اما بنابر غیر مختار که وجوب غسل را برای خصوص نماز صبح میدانند محتمل
است که باز صحت روزه را موقوف بر غسل در این روز بدانند و یا شرط است در
صحت روزه هر جا که توقف بر غسل دارد اینکه غسل را برای نماز بجا آورد یا نه جمعی
شرط دانسته اند و اظهر عدم اشتراط است و شرط نیست پیش انداختن غسل نماز
صبح را بر طلوع فجر و فرق نیست در این حکم اینکه برای نماز ظهرین یا عشائین غسل کرده
باشد یا نکرده باشد بنابر اظهر و فرق نیست در شرط بودن غسل در میان کثیره
و متوسطه و وضو در استحاضه قلیله شرط نیست اما از مریض پس صحیح نیست روزه
اگر متضرر شود بروزه گرفتن و معتبر است در ضرر رسانیدن علم یا ظن و کافی نیست در حصول
ظن امارات یا تجربه یا قول کسی که مفید ظن باشد قول آن هرچند کافر باشد و از مسافر
صحیح نیست روزه واجب مگر سه روز بدل هدی و هیجده روز بدل بدنه از برای کسیکه بیرون
رفته باشد از عرفات قبل از غروب آفتاب عمداً و روزه که نذر کرده باشد گرفتن آنرا
در حضر و سفر هر دو یا سفر تنها که صحیح است چنین نذری و اما در روزه مندوب پس قول
بکراهت مگر در سه روز در مدینه از برای حاجت خالی از قوت نیست لکن اتیان بان
در ماه رمضان نمیتواند کرد و اگر روزه بگیرند صاحبان اعذار سابقه مجزی نخواهد بود
از ایشان و واجبست بر ایشان قضا مگر مسافری که جاهل بحکم باشد پس مجزیست
روزه از او بخلاف ناسی و اگر متذکر شود جاهل یا ناسی در اثنای روز بمسئله واجب است
افطار نمودن و جاهل در حکم عالم است اگر عالم باشد بحکم اجمالا یا ندانند بودن چیزی را

سفر فصل دوم باید افطار کند حایض و نفسا هرگاه حاصل شود عذر ایشان
در جزئی از روز هر چند قلیلی پیش از غروب باشد یا منقطع شود لحظه بعد از طلوع
فجر و واجب نیست بر طفل در وقتی که بالغ شود و کافر مسلم شود در اثنای روز تمام
کردن روزه لکن مستحب است بر طفل تمام نمودن اگر افطار نکرده باشد و بالغ شود بغیر
مبطل بلکه احوط در آن عدم ترک است مطلقا و بر کافر اگر پیش از ظهر مسلم شود و
افطار ننموده باشد و همچنین است حال دیوانه و بیهوش اگر زایل شود دیوانگی و
بیهوشی از ایشان در اثنای روز و اما مریض و مسافر پس اگر برطرف شود مرض و
حاضر شود مسافر پیش از ظهر و افطار نموده باشد پیش از آن واجب نیست بر ایشان
روزه و نیز صحیح است و اگر افطار نکرده باشند واجب است بر ایشان تمام روزه و
اگر حاصل شود عذر ایشان در اثناء روز پس مریض افطار کند چه پیش از زوال
چه بعد از زوال و اما مسافر پس اگر خارج شود پیش از ظهر واجب است افطار نماید
چه در شب نیت سفر نموده باشد یا نه و اگر خارج شود بعد از زوال تمام نماید
روزه را لکن احوط است که سفر ننماید پیش از ظهر مگر در صورتی که نیت سفر را
در شب نموده باشد و هرگاه نیت نکرده باشد در شب تمام نماید روزه را و قضا کند
و مرد پیر و زن پیر هرگاه عاجز شوند از روزه گرفتن چه متعذر باشد بر ایشان روزه
چه متعسر افطار نمایند و همچنین است حکم کسی که صاحب ردیث که سیراب
نمیشود و نمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام روز که جایز است که سیراب
بخورد و لکن واجب است در هر یک از اینها در صورت مشقت بودن روزه بر
ایشان تصدق نمودن از هر روزی مدی از طعام و شرط است علاوه بر این

حایض و نفسا [illegible]

[illegible]

در اخیر یا پس از برء از مرض و واجب نیست قضاء بهر دو پیر و زن پیر مطلقا چنانچه
ایشان را شان شود روزه گرفتن بعد بنابر اگرچه در صورت اولی قضا کردن است
واما صاحب ناخوشی عطش پس اگر برء از مرض از برای او حاصل شود در بین ان رمضان
و رمضان اینده واجب است بر او قضاء و واجب نیست اگر برء حاصل نشود و هم
چنین واجبست افطار نماید و ترک روزه کنند زن حامله که وضع حمل او نزدیک باشد
هرگاه بترسد بر خود یا بر فرزندی که در شکم با بر هر دو از ضرر چه از تشنگی باشد چه از
گرسنگی و همچنین زنی که شیر میدهد طفل را و کم باشد شیر او و بترسد بر ضرر
طفل بسبب روزه گرفتن و تصدق نمایند زن در عوض هر روزی بیک مد از طعام و قضا کند
بعد از زوال عذر و فرق نیست در مرضعه میان مادر و مستاجره و متبرعه در تعلق
صدقه و در طفل میان ولد نسبی و رضاعی و حلال زاده و حرام زاده و هرگاه ممکن
باشد بدلی از برای مرضعه یا دفع ضرر از طفل نمیتواند افطار نماید و لازم است
که تصدق از مال مرضعه باشد و اگر جماعت مذکوره که بایست افطار نمایند روزه
را بگیرند روزه ایشان باطل است و مسقط قضا نیست در جائی که قضا داشته
باشد باب دویم در بیان حقیقت روزه است و در ان چند فصل است
فصل اول در زمان روزه اول وقت ان طلوع صبح صادق است که باید ترک
نماید از ان وقت امور یرا که خواهد امد مگر جماع که باید ترک کند انرا پیش از صبح
هرگاه زمان وسعت ندارد از برای ان و غسل نمودن از جنابت و در حکم جماع است
استمنا و اخر وقت ان بنابر اقوی ملحوظ بر طرف شدن حمره مشرقیست که از سمت
راس بگذرد و باید از باب مقدمه علمیه قدری از شب را زیاده بر ان اجتناب از مفطرات نماید

فصل دوم در نیت روزه بدانکه کفایت میکند دران قصد نمودن روزه
قربة الی الله و بتعیین ان هرگاه معین نباشد و اما قصد وجوب و استحباب و اخطار
ضرور نیست و ترک ان مبطل روزه است چه بر وجه عمد باشد یا نه مگر در مثل
یوم الشک اگر بعد معلوم شود که از ماه رمضان بوده باشد چنانچه می اید پس
کفایت میکند در نیت ماه رمضان اینکه امساک میکنم از اموری که می اید قربة الی الله
بدون قصد وجوب و تعیین اگر بداند که ماه رمضان است و اگر نداند و روزه
بگیرد به نیت غیر ماه رمضان و بعد معلوم شود اینکه از ماه رمضان بود کفایت
میکند و مسقط قضا خواهد بود و مثل رمضان است در این حکم و در عدم حاجت
بتعیین با علم ان نذر معین و عهد و یمین و استیجار و اما کفارات و نذر مطلق
و روزه مندوب محتاج است بتعیین و وقت نیت در شب است هر چند در جزء
اخر ان باشد و کفایت میکند هرگاه در اول طلوع صبح صادق داعی بر امساک
مخصوص در زمان مخصوص با او باشد و قصد منافی ان نداشته باشد پس لازم
نیست سعی نمودن در تحصیل اول فجر و نه مقارن فجر اخطار نمودن صورت روزه
را در ذهن و اگر ترک نماید عمدا نیت را تا داخل صبح شود روزه او صحیح نیست و قضا
بر او واجب است نه کفاره و همچنین باطل است روزه هرگاه در شب نیت کند
که فردا افطار میکنم مگر انکه پیش از طلوع صبح ازین قصد برگردد و نیت روزه
منافی ان را بعمل اورد پیش از صبح نیت باطل نمیشود و تجدید نیت ضرور نیست
هر چند ان فعل جماع باشد اینها که ذکر شد در روزه واجب معین است مثل رمضان
و نذر معین در حال اختیار اما در حال اضطرار مثل انکه نداند که ان روز روز اول

در نیت روزه است

ماه

ماه رمضان است یا آن روز روزیست که نذر معین نموده است یا فراموش نموده باشد
نیت را پس وقت نیت باقی است تا بظهر و واجبست بر کسی که علم بهم رساند بوجوب
روزه و مفطری بعمل نیاورده باشد یا بخواطرش اید بعد از فراموش نمودن آنکه
فوراً نیت کند و اگر نه روزه او باطل است اما روزهٔ واجب غیر معین پس جایز است
تجدید نیت نمودن در آن تا بزوال در وقتی که منافی بعمل نیاورده باشد و روزهٔ
او صحیح است و بظهر شدن فوت میشود وقت آن و اما در مندوب پس جایز است نیت
نمودن تا پیش از غروب آفتاب اگر بعد از نیت چیزی از روز مانده باشد و کفایت نمی
کند نیت روزه رمضان پیش از دخول ماه چه یک روز چه بیشتر و جایز است در اول
شهر رمضان نیت روزه گرفتن تمام ماه را نماید لکن اکتفای بان نماید بلکه در هر شب
نیت علیحده نماید و منعقد نمیشود در ماه رمضان روزه غیر ماه رمضان در حضر و نه در
سفر و نه واجب باصل شرع و نه بنذر و نحو آن و نه مندوب اما اگر جاهل بدخول شهر
رمضان باشد مثل یوم الشک یا فراموش نموده باشد کفایت از رمضان میکند چنانچه
اگر واقع شود در نذر معین غیر آن بجهل یا سهو اسقاط مینماید از او و کفایت نمیکند از
آنچه نیت آن شده است و در حکم اینست عهد و یمین و سنت است روزه روز سی ام
شعبان هر گاه شک عارض شود میان آنکه از شعبان است یا از رمضان و اگر نیت نماید یوم
الشک را از ماه رمضان منعقد نمیشود و همچنین هر گاه تردید نماید میان روزه رمضان
و شعبان مگر آنکه در نیت مرتب کند احدهما را بر دیگری باین نحو که در صورة بودن از روز
از ماه رمضان از رمضان باشد و در صورة نبودن روزهٔ مستحب باشد و اگر در یوم الشک
ظاهر شد از ماه رمضان بودن آن بعد نیت روزه رمضان پس اگر پیش از زوال باشد

یا باید بعد نسیان نمود
[illegible]

ومفطری بعمل نیاورده باشد تجدید نیت کند وان مجزیست از روزه ماه رمضان
واکر بعد از ظهر معلوم شود واجبست امساک کردن وقضا کرفتن عوض ان واکر
نیت روزه نماید وغافل شود از ان در روز یا بخوابد یا فراموش نماید روزه را ابرا او
چیزی نیست وروزه او صحیح است وهم چنین است هرکاه نیت مفطری نموده باشد
در ثانی حال دریکی از صور مذکوره وافطار نکرده باشد بخلاف انکه اکر نیت خروج
از روزه نموده باشد بالفعل یا قصد یا بجزئی از ان نماید روزه او باطل است واکر
طفل بحد بلوغ برسد پیش از ظهر تجدید نماید نیت روزه را وروزه از او مجزیست
بخلاف انکه اکر بعد از ظهر بحد بلوغ برسد مجزی نیست از روزه واجب ونه واجب است
بر او قضا **فصل سیم** در بیان انچه باید از ان امساک نمود چه پیش از زمان روزه
مثل بقاء بر جنابت در شب روزه تا بصبح چه در زمان روزه مثل عمد بقاء بر جنابت
از انچه می اید از محرمات که اکر بفعل اورند روزه باطل میشود وان ده چیز است اول و
دوم خوردن واشامیدنست که هر یک مفسد روزه وموجب قضا وکفاره
میباشند مطلقا چه معتاد باشد ماکول مثل نان واب وچه غیر معتاد مثل خاک
وسنک ریزه وفشرده درخت چه کثیر باشد چه قلیل مثل بقیه غذا که در بن
دندانها میماند واکر سهوا فرو ببرد باطل نمیشود هر چند مقصر باشد در
خلال کردن اکرچه احوط خلال کردنست چنانچه احوط قضا نمودنست هرکاه
خلال نکرده باشد ومبطل نیست فرو بردن اب دهن هر چند طعم بهم رسانده از مثل
قند زان ومصطکی بشرط انکه جزئی از انها در اب دهن یافت نشود وفرق نیست
در حکم اب دهن میان انکه فرو ببرد بطریق عادت یا جمع نماید در دهن و فرو

ومشروب

از اجزاء

ببرد و امّا نخامه و نخاعه که از دماغ و سینه کنده میشوند پس اگر بفضای دهان نرسیده فرو برد عیبی ندارد و اگر بفضای دهان رسید انها را فرو ببرد نهایت اشکال را دارد بلکه بطلان روزه قوی است و اگر بیرون اورد اب دهن یا نخامه یا نخاعه را و فرو برد مبطل است و هم چنین است اب دهن غیر و مضر نیست مکیدن انگشتر بجهت دفع تشنگی و غیران و هم چنین جایز است طعام بجهت طفل و دانه و نان در حلق مرغ و کبوتر و بخوان نمودن از میان دهان و چشیدن نمك اش و امثال ان ما دامیکه عمداً چیزی فرو نبرد و احوط و اولی ترك این امور است بدون ضرورت و حاجت و اگر بدون اختیار بحلق او فرو رفت چیزی در این مواضع باطل نمیشود روزه هرچند بجهت غرض صحیحی نبوده باشد و لکن احوط ترك اجزاست بلکه احوط و اقوی قضا کردنست و جایز است مضمضه کردن از برای روزه دار هرچند بجهت غیر وضو باشد بلکه هرچند بجهت خنك شدن باشد و لکن افضل ترك انست در غیر وضو و مکروه است که مبالغه و تکرار کند و مستحب است که بعد از مضمضه سه مرتبه اب دهان را بیندازد و هرگاه کسی مضمضه کند و اب بحلق او فرو رود پس اگر عمداً فرو برد روزه او باطل است و موجب قضا و کفاره است و اگر عمداً نباشد پس اگر در وضوی نماز واجبی باشد بر او چیزی لازم نیست و هم چنین است اگر بجهت مداوی یا ازاله نجاست باشد یا انکه بعد از چیز خوردن باشد و امّا اگر در وضوی نافله باشد لازم است قضا ان و هم چنین است اگر مضمضه را بعنوان عبث و لغو یا از برای خنك شدن دهن کرده باشد و اب بحلق او فرو رفت و امّا استنشاق پس اگر بسبب ان داخل شود اب در حلق بر او چیزی نیست و اگر عمداً فرو برد یا چیز دیگر را در دماغ بریزد و بداند که فرو میرود

پس احوط واقوی بطلان روزه است اما غیر دهن ودماغ از منافذی که بالخلقه راه
دارند باندرون یا بواسطه زخمی راه باندرون برساند پس اگر با اسناد از راه حلق باشد
که بتعدی او منحصر باین منفذ بشود اشکالی در ابطال روزه با ایصال از چنین منفذی
باندرون نیست چه چیز جامد باشد یا مایع و با عدم انحصار پس با اعتبار
بطلان اظهر است و با عدم اعتیاد حکم ببطلان مشکل است مگر در احتقان بمایع
از مخرج متعارف که آن مبطل است بنا بر اظهر و اما از مخرج بول پس بر فرض وصول
چیزی از انجا باندرون حکم ببطلان نمیتوان نمود و جایز است مسواک کردن حتی
بچوب تر بلکه سنت است مطلقا ولکن اگر مسواک نمود مسواک را بیرون بیاورد
مادامیکه واگر بیرون آورد ان را ارفع کند آب دهن را که بر آن است یا انکه با ادخال
آن در دهان آب دهان را ببندد از دو فرو نبرد و هم چنین است هر چیز یا اگر از دهن
بیرون میاورد و ثانیا در دهان میگذارد از انگشتر و سنگ ریزه و ریسمان خیاط
و جولاهی سیم جماع کردن است وان مفسد روزه است چنانچه موجب قضا و کفاره
است نیز مطلقا چه در قبل و چه در دبر چه در فاعل و چه در مفعول هر چند مفعول
مرد باشد چه انزال بشود چه نشود و هم چنین در فرج حیوانات و اگر محتلم شود در روز
روزه مفسد روزه نیست و تعجیل در غسل هم لازم نیست **چهارم** کذب بر خدا
و رسول و ائمه علیهم السلام است که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است ولکن در وقتی
مبطل است که بداند کذب است و نسبت او را بدهد بیکی از ایشان و هر گاه اعتقاد
کذب بودن نداشته باشد و نسبت بدهد و در واقع کذب باشد مبطل نیست و نیز
موجب قضا و کفاره است و احوط الحاق نمودن حضرت فاطمه زهراء علیها السلام است

در بیان مبطلات روزه است

بنابر

بنا بر معصومین ع هر چند اظهر عدم الحاق است ولیکن کذب بر غیر خدا و رسول و
ائمه علیهم السلام پس موجب قضا و کفاره نمیشود هر چند بر سایر انبیاء و اوصیای ایشان
باشد پنجم ارتماس در آبست که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است و حاصل
میشود آن بفرو رفتن در آب بلکه بفرو بردن سر در آب هر چند بدن یا موی سر
بیرون باشد از آب و فرق نیست در مبا روزه واجب و مستحب در افساد و نیز در مبا
آنکه بدفعه عرفیه سر زیر آب کند یا نه مگر آنکه هر جزئی را در وقتی زیر آب کند که مجموع
در حال زیر آب نباشد که بر این تقدیر نیز حرام است و نیز مفطر پس اگر سر در زیر
آب نماید بر قصد غسل کردن غسل او باطل است چه آب برسد بجوف او یا نرسد چه
مسدود باشد منافذ سر یا نباشد اینها همه بر تقدیر عمد بودن ارتماس است و اما
اگر سهوا ارتماس نماید باعث فساد روزه نمیشود هر چند که آب داخل جوف او شود
مگر آنکه بعد از فرو بردن سر متذکر شود و مبادرت ننماید به بیرون آوردن سر از
آب و غسل در هر دو صورت صحیح است و اگر ارتماس نماید سهوا در آب غصبی پس اگر متذکر
غصبیت آن نبوده یا از اصل نمیدانسته است که مغصوبست صحیح است غسل و روزه
او و اگر متذکر غصبیت آن بوده صحیح است روزه او و لیکن غسل او باطل است ششم
رسیدن غبار غلیظ است بحلق و حد آن مخرج خاء نقطه دار است و آن موجب
قضاء و کفاره است چه غبار حلال باشد مثل آرد یا حرام مثل خاک هر گاه خود
برساند آنرا بحلق یا باعث شود فعلی را که آن موجب رسیدن باشد مثل آنکه بایستد
در موضعی که غبار باشد و حفظ ننماید از خود بخلاف آنکه هر گاه حفظ نماید آن
خود بنحوی که باید و بعد از آن ظاهر شد که غبار در حلق او داخل شده است که

ضرر ندارد و معتبر نیست در ان غلیظ بودن بلکه کفایت میکند احساس نمودن
ان بحس بصری بنا بر احوط اگرچه حکم ببطلان در غیر غلیظ از ان نمیتوان نمود و جمعی
الحاق نموده اند بغبار دود و بخار بر اگر غلیظ باشد و احوط اجتناب است بلکه خالی
از قوت نیست خصوصاً اگر بطریق تلذذ و تغذی باشد مثل دود قلیان و شطب هفتم
قی کردن و ان موجب قضا است اگر بعمد و اختیار واقع شود و اگر بی اختیاری نماید
بر او چیزی نیست و اگر بطریق ضرورت شده باشد عقاب ندارد لکن مفسد روزه
است و مدار در قی بر صدق عرفیست پس نیست از این باب بیرون امدن هسته
و کرم و نحو انها و همچنین هرگاه غذا یا اب بیرون اید بحلق و برگردد مضر نیست
و اگر در فضای دهن بیاید باید از ان بیرون بیندازد و اگر عمداً فرو برد قضا و کفاره واجب است
بر او هشتم استمنا یعنی اخراج نمودن منی از خود بغیر جماع و واجب میشود بان
قضا و کفاره و همچنین است عملی که سبب انزال بشود عادة هرچند قصد انزال
بان نشود و اگر قصد انزال بان نشود و اگر قصد انزال داشته باشد بفعلی و منی
بیرون نیاید بفعل حرام کرده است لکن صحیح است و اگر بنظر کردن و نگاه کردن
خارج شود منی هرگاه قصد او انزال باشد یا انکه عادة او خروج منی باشد موجب
قضا و کفاره میباشد چه بحلال باشد چه بحرام و همچنین حال گوش دادن بصدای زن
و سخن ان و تخیل جماع و نحو ان هرگاه باعث خروج منی شود و اگر قصد انزال نداشته
باشد بفعلی و نه بحسب عادة مطلقه یا عادة این شخص باعث نزول منی باشد پس
اگر انزال نشود اشکالی نیست نه روزه باطل است و نه فعل حرامی کرده است اگر
اصل عمل حرام نباشد و اگر انزال شود اتفاقاً پس در بطلان روزه خلاف است احوط

بلکه

بلکه اقوی وجوب قضاء است بلی هرگاه بدون نظر یا لمس یا تخیل نزول منی شود
چیزی بر او نیست مثل محتلم شدن در روز روزه است هم احتقان بمایع است
و آن حرام و مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است و در صورت حاجت و ضرورت
اقوی بطلان روزه است خاصه و احتقان بجامد که شیاف باشد حرام و مفسد روزه
نیست اگرچه احوط ترک است نهم بقاء بر جنابت است عمداً تا صبح چه با احتلام باشد
یا بغیر آن چه بیدار بماند یا بخوابد بقصد ترک غسل در شب با تمکن از غسل یا تیمم و این
موجب بطلان روزه است چه در رمضان یا قضاء آن یا غیر اینها از روزهای واجب چه معین
باشد بنذر یا غیر آن و چه موسع باشد بلکه در روزه که تتابع شرط است مفسد
تتابع است چون بتقصیر افساد صوم کرده و اخلال بتتابع نموده و موجب کفاره
هم هست در خصوص صوم رمضان و هر روزه که در ابطال آن کفاره باشد چون نذر
معین بالاصل یا بالعرض و در توقف داشتن صحت روزه مستحب بر غسل جنابت یا
غسل حیض و نفاس تامل است اقوی عدم توقف است اگرچه مجنب شدن در
روز عمداً و آمدن خون حیض و نفاس مبطل است و مثل تعمد بقاء بر جنابت است
مجنب شدن در زمانی از شب که وقت وسعت غسل یا تیمم نداشته باشد یا آنکه قادر
بر غسل یا تیمم نباشد یا فاقد طهورین باشد و اگر اعتقاد قطعی یا ظنی داشت که وقت
وسعت دارد و خود را جنب کرد یا آنکه تاخیر کند در غسل یا تیمم باین اعتقاد که از آن
معلوم شود که وقت نداشته است چیزی بر او نیست بلی اگر بی مراعات و تحصیل
اعتقاد را چیزی کرده بوده است قضا کند روزه آن روز را و تعمد بقاء بر حدث
حیض و نفاس که پس از پاک شدن عمداً تاخیر غسل یا تیمم کند تا صبح مثل تعمد بقاء

بر جنابت است در بطلان روزه و وجوب قضاء بلکه کفاره بنا بر اقوی اما حدث
استحاضه کثیره و متوسطه در صورت انقطاع تأخیر غسل در آنها تا صبح موجب بطلان
صوم و کفاره نیست اگر چه احوط قضا است در روزه که قضا دارد بلکه احوط کفاره
است بلی اظهر توقف صحت صوم است بر غسل انقطاع استحاضه اگر چه بعد از صبح غسل
کند چنانچه موقوف بوده است بر غسل صبح در صورت عدم انقطاع آن و هر گاه جنب و حائض و نفساء
متمکن از غسل در شب نباشند واجب است تیمم کنند بلکه واجب است تیمم را باقی
بدارند تا صبح که نخوابند و محدث بحدث اصغر دیگر نشوند و فاقد طهورین یا غیر متمکن
از غسل و تیمم بسبب دیگر حکم او در روزه حکم نماز نیست که از او ساقط باشد اگر چه
گذشت که احوط بلکه اقوی عدم ترک نماز است بی طهارت پس واجبست که روزه را بگیرد
و صحیح است روزه بدون حاجت بقضاء اگر چه قضا نیز احوط است و حرام نیست
در حق او تعمد بقاء بر جنابت یا حدث حیض و نفاس بدانکه بحکم تعمد بقاء بر جنابت
در وجوب قضا و کفاره است خوابیدن جنب بعد از علم بجنابت خود با قصد غسل
نکردن یا بیدار نشدن یا بخوابد با اعتیاد به بیدار نشدن و همچنین در صورتیکه
احتمال ندهد بیدار شدن را در زمانی که بتواند غسل یا تیمم را بجا بیاورد قبل از
صبح بلکه در صورتیکه احتمال بیدار شدن و بیدار نشدن متساوی باشند در نظر
مکلف و بیدار نشود تا صبح احوط قضا بلکه کفاره است اما خوابیدن بعد از جنابت
با قصد بیدار شدن و غسل کردن و اعتیاد به بیدار شدن یا قطع یا ظن بان یا اعتقاد
بدرک غسل در شب یا تیمم پس از آن اتفاق بیفتد که بیدار نشود یا وقتی بیدار شود
که متمکن از غسل یا تیمم نباشد پس این ضرر ندارد روزه اش صحیح است اگر چه اجب

مبطلات [illegible] روزه

موسع

موسّع باشد چون قضاء رمضان و نذر مطلق یا کفاره و احوط قضا است بلکه کفاره
و هرگاه در خوابیدن خواب دوّم غافل از غسل کردن باشد یا متردد باشد در اینکه غسل
خواهد کرد یا نه یا انکه بیدار خواهد شد یا نه پس بیدار نشود تا صبح روزه اش باطل است
و قضاء ان لازم است و در لزوم کفاره تامل است امّا در خواب سیّم که بعد از بیدار
شدن از این خواب دوّم باز بخوابد و بیدار نشود تا صبح پس بنا بر مشهور منصور واجب
است قضا و کفاره اگر چه قاصد غسل کردن باشد بلکه هر چند از عادتش بیدار
شدن باشد و بیدار نشود و حکم خوابهای بعد هر چه باشد همین است که مذکور
شد و اگر غافل شود از جنابت خود یا نداند که محتلم شده است و یا انکه فراموش
کند جنابت خود را یا غافل شود از غسل کردن یا فراموش کند ان را و یا نداند که شب
روزه است یا فراموش کند ان را پس حکم بقضاء و کفاره نمیتوان نمود اگر چه قضا احوط
است **باب سیّم** در احکام است و در ان چند فصل است **فصل اوّل** انکه انچه
مذکور شد که مبطل روزه است در وقتی است که بعمل اورد انرا از روی عمد و اختیار
پس هرگاه فراموش کند روزه بودنش را یا ملتفت نباشد و مفطری را بجا اورد روزه
او باطل نمیشود و اگر بداند که روزه است لکن فراموش کرده باشد مبطل بودن
چیزی را یا انکه از اصل نداند باشد که ان مفطر و مبطل روزه است و انرا بجا اورد
اقوی وجوب قضا و احوط وجوب کفاره است بلکه وجوب کفاره در صورت تقصیر
در یاد گرفتن حکم مسئله در کمال قوة است و از این قبیل است اینکه بانسیان از روزه
مفطری را بجا بیاورد و بگمان باطل شدن روزه عمداً افطار کند یا انکه بگمان اینکه

روزه مستحب است افطار کند بعد معلوم شود که واجب بوده است قضا لازم است
وهم چنین باطل میشود هرگاه بدون قصد و اراده فعل مفطری از او واقع شود مثل
انکه پشه پرواز نماید در حلق او و داخل شود یا داخل شود غبار غلیظ در حلق او و در محلی
که احتراز از ان ممکن نباشد و همچنین هرگاه بفشرند در حلق او چیزی را یا بیفکنند در بو بند
او را اگر بی اختیار و بی قصد شود و بخورد و اگر او را بترسانند بر ضرر بر نفس یا عیال
یا مال خود یا از جهت برادران دینی او بنحوی که لایق بحال ان نباشد تحمل ان و قراین شهادت
بدهد که اگر افطار نکند چنان خواهد شد پس اگر افطار نماید روزه او باطل است
و قضاء بر او واجب است بدون کفاره و مثل این است تقیه از مخالفین در روز عید
فطر ایشان که شرعا ثابت نباشد و حکم با فطار نمایند و اما در مقام تقیه در حکم
مفطر بودن چیزی مثل بقاء بر جنابت مثلا یا اینکه انتهاء روز بنفس استتار
قرص است پس اگر تقیه کند در تناول چیزی یا قبل از مغرب شرعی افطار کند از باب
تقیه روزه اش صحیح است و قضاء و کفاره بر او نیست و احوط قضا کردن است و اگر
شک داشته باشد در اینکه چیزی مبطل روزه است یا نه مثل اینکه مجتهد است
در روز عید فطر ایشان که شرعا ثابت نباشد و ممکن نمیشود او را فهمیدن حکم ان
یا مقلد است و دستش بمجتهد نمیرسد جایز نیست تناول چیز و اگر تناول نماید
بعد معلوم شود که مبطل بوده است قضا و کفاره هر دو لازم است بلی اگر
معلوم شود که مبطل نبوده است قضا و کفاره نیست اگرچه احوط است فصل
در بیان مفطراتی که حرام نیست ارتکاب انها ولکن موجب قضا میشود
نه کفاره و انها چند چیز است اول افطار کردن پیش از تفحص از صبح با قدرت بر ان

چیزهائی که مفطر روزه نیست

که جایز است تا یقین بطلوع صبح ندارد لکن اگر بعد معلوم شود که صبح بوده است قضا
براو لازم است نه کفاره و اگر ملاحظه و تفحص نماید و مطمئن شود بباقی بودن شب یا
قدرت بران نداشته باشد و بعد معلوم شود که صبح بوده است لازم نیست براو قضا
و نه کفاره و مخصوص است حکم بصحت بر تقدیر تفحص نمودن بشهر رمضان و هر واجب معین اما
در غیر اینها اکتفا بچنین روزه نمیکند بلکه احوط در غیر رمضان قضا گرفتن است بد
هر جا که قضاء ان رسیده باشد دویم اعتماد نمودن بر قول کسی که خبر بدهد که
شب است و بان مطمئن شود و مظنه بقول او بهم رساند و مفطر بعمل آورد و بعد
معلوم شود که صبح طالع بوده و اگر علم بهم رساند یا انکه خود تفحص کند قضا لازم
نیست سیم اگر کسی خبر بدهد که صبح است و او گمان کند که شوخی میکند یا دروغ
میگوید و چیز بخورد و بعد معلوم شود که صبح بوده است لازم است براو قضا نه کفاره
و اگر معلوم نشود که افطار در روز واقع شده است حکم ببطلان روزه و قضا نمی
شود اگر چه مظنه بهم رساند که در روز نشده است چهارم انکه یقین کند بقول
کسی هر چند که عادل نباشد باینکه مغرب شده است و افطار کند بعد معلوم
شود که در روز افطار کرده است واجب است قضا کند اگر چه این شخص کور
باشد یا بعد دیگر معذور از تفحص باشد و یا اینکه دو شاهد عادل شهادت
داده باشند بدخول شب و اگر یقین نکرده افطار نمود احوط و اقوی انستکه کفاره
هم بدهد مگر در کور بلکه مطلق معذور و مگر در صورت شهادت عدلین پنجم
انکه بواسطه تاریکی زیاد اعتقاد کند که مغرب است و افطار کند و معلوم شود
که در روز بوده است قضا لازم است بلکه در صورت عدم یقین بشب خصوص

در صورة ثلثا قوی و احوط کفاره است نیز بلی اگر تاریکی بواسطهٔ ابر شدید بوده باشد و افطار کند با قطع بلکه با ظن قوی قضا و کفاره لازم نیست و با شک در هر دو لازم است و در عدم کفایت روزه درین صور فرقی میان روزهٔ ماه رمضان و غیر ان نیست بلی لزوم قضا یا با کفاره در صورتی است که معلوم شود افطار در روز واقع شده است والا حکم بقضا نمیشود اگرچه در غیر صورة قطع بوقوع در شب احوط است **ششم** کذشت که داخل کردن اب در دهن بجهت تبرید یا بعبث در مضمضه وضوء مستحب اگر اب فرو رود از روزه را قضا کند **فصل سیم** حرام است روزهٔ واجب معین بالذات را افطار کردن بلکه در بعضی انها کفاره واجب میشود مثل روزهٔ ماه رمضان و نذر معین و جایز است افطار نمودن روزهٔ غیر معین را پیش از زوال چه قضاء شهر رمضان باشد چه غیر ان و قضا چه از خود باشد چه از غیر و از غیر چه بر وجه استیجار و مکروه است افطار نمودن بعد از زوال در غیر قضاء شهر رمضان و در ان حرام است و اگر مضیق باشد وقت قضا معین است اتمام ان و لازم نمیشود کفاره اگر باطل کند قبل از زوال و مکرر میشود کفاره بتکرر موجب ان اگر واقع شود در ایام متعدده و اگر در اخر ماه رمضان افطار کند و بعد ثابت شود که روز عید است در ان کفاره نیست و اگر مردی زن خود را اکراه نماید بر جماع و هر دو صائم باشند واجب است دو کفاره بر زوج و اگر زن اطاعت شوهر نموده باشد واجبست بر هر یک یک کفاره **فصل چهارم** در علامات دخول ماه رمضان است و ان چند چیز است **اول** دیدن هلال پس هر که دید ماه را واجب میشود بران روزه هرگاه یقین داشته باشد بدیدن هر چند دیگری ندیده باشد

[illegible]

دوم گذشتن سی روز از هلال شعبان که در اینصورت واجب میشود روزه هرچند
هلال شهر رمضان دیده نشود و همچنین هلال شوال معلوم میشود بگذشتن سی
روز از هلال ماه رمضان سیم شهادت عدلین هرگاه موافق باشند در شهادت
در وصف هلال و شهادت بدهند بدیدن و موقوف نیست قبول ان بحکم حاکم شرع بلکه
مقبول است شهادت ایشان هرچند حاکم شرع رد نماید شهادت ایشان را بجهت عدم معرفت بر
حال ایشان یا بسبب اشتباه در امر ایشان **چهارم** شیاع است باینکه جمعی بگویند که ما دیدیم
و ثابت میشود بان هلال با حصول علم و هرچه علم بان حاصل شود در اکتفاء بعلم حاصل از
قواعد نجوم تامل است **فصل پنجم** شرط است در وجوب قضا بلوغ و عقل و اسلام
و ایمان است پس واجب نیست قضا بر طفل و دیوانه و بیهوش و کافر مگر آنکه ادراک نماید
اول صبح صادق را با شرایط و اما حایض و نفسا پس واجب است برایشان قضا و همچنین بر کسی که
خواب رفته باشد در تمام روز و نیت نکرده باشد و کسی که روزه را فراموش نموده باشد و
کسی که ترک نموده باشد روزه را بعد از وجوب بر او و عدم قیام غیر روزه مقام ان و کسی که فراموش
نموده باشد غسل جنابت را و بگذرد بر ان چند روز یا کل ماه که واجب است بر او قضا و اگر غافل شود
از جنابت یا از غسل ان تا شب واجب نیست بر او قضا و بر مرتد چه ملی باشد چه فطری واجب
نیست بر سنی و نه بر سایر فرق اسلام که محکوم بکفرند مثل خوارج و غلات مگر آنچه فوت شده باشد
از ایشان یا اخلال رسیده باشد بان بنا بر مذهب خود هرچند بنا بر مذهب شیعه صحیح باشد و وجوب
قضا فوری نیست و مستحب است تتابع در ان و ترتیب در ان واجب نیست چه از یکسال بگذرد یا بیشتر لکن
سنت است و روزه مستحب صحیح نیست از کسی که در ذمه او روزه واجب باشد مگر آنکه قادر نباشد بر واجب که
صحیح است

کتاب المعاملات

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین و بعد چون تکمیل و
تهذیب نفوس و اخلاق مرتبط و منوط بعبادات و اجتناب از محرمات بلکه مکروهاتست و
غصب و ظلم از اشد محرمات و وقوع آن در آب و زمین و لباس از شروط صحت طهارت و نماز
است و این موقوفست بر دانستن بسیاری از مسائل معاملات و تجارات چنانچه حضرت
امیر المؤمنین و امام المتقین در اوقاتیکه تشریف فرمای کوفه بودند بعد از فراغ از تعقیبات
نماز صبح بر سر هر بازاری باواز بلند میفرمودند معاشر الناس الفقه ثم المتجر لهذا لازم دانستم
که مختصری از مسائل معاملات از اقسام بیع و اجاره و شرکت و مضاربه و مزارعه و مساقاة
و ضمانت و کفالت و حواله و رهن و پارهٔ از مسائل اطعمه و اشربه در این رساله مذکور دارم
تا بندگان الهی بدانند که شرط رضاء ایشان در معاملات پس از رضای خداوند متعالست
و در این کتاب چند مطلب مشتمل بر چند فصل یاد میکنیم **مطلب اول** در مطلق تجاره است
فصل عمل بتجارة از جهة عروض احکام تکلیفیه بر پنج قسم میشود **اول** تجارة واجبه است
که بجهة حفظ نفس خود و عیال واجب النفقه باشد و بغیر تجارة ممکن نباشد و یا آنکه اتیان بعبادة
واجبه چون خرید آب برای طهارت و لباس و تحصیل مکان مباح برای نماز **دوم** تجارة
مستحبه است که غرض از آن وسعت دادن بر عیال و احسان بفقراء و ضیافات غرباء و مطلق
مؤمنین و بناء مساجد و مدارس و پل و رباط و نحو اینها باشد **سیم** تجارة مباحه است
که غرض محض توفیر مال و توفیر خود و عیال بدون غرض شرعی باشد **چهارم** تجارة مکروهه

که غرض

که غرض امر مکروهی باشد یا در شریعت نهی تنزیهی بخصوص آن رسیده باشد مثل صرافی
و قصابی و کفن فروشی و غلام و کنیز فروشی و حبس غله نمودن بلکه مطلق فروش غله و جولاهی
و حجامت کردن با شرط اجرت و هم چنین قابله شدن و اجرة گرفتن بر جهانیدن حیوان نر از بر
حیوان ماده و معامله کردن با کسانیکه اجتناب از مال حرام و کسب حرام ننمایند خصوصاً ظلمه و با کسانیکه
پست فطرت و پست طبیعتند که باک ندارند از آنچه با ایشان یا در حق ایشان گفته میشود
یا ایشان بدیگران میگویند چون غالب اهل این زمان یا کسانیکه صاحب عیبی باشند
چون خواجه و پیس و معامله با کردها و لرها و با اهل ذمه از یهود و نصاری و اجرة گرفتن بر
تعلیم قرآن و تجارة کردن در دریا و کشیدن تخم حیوانات و تخم تجارة حرام است و این چند چیز
است اول فروختن و خریدن هر چیزی که عین آن نجس باشد چون خوک و سگ مگر سگ شکاری
و سگ پاسبان گله و سایر حیوانات و پاسبان باغ و خانه که بیع آنها جایز است و لیکن احوط
هبه یا صلح بلا عوض است که عوض مقصود را علیحده هبه و صلح نماید و بول و غایط انسان
و هر حیوان حرام گوشت و هم چنین شراب و فقاع و خون حتی از حلال گوشت مگر خون متخلف
در ذبیحه و از حیوانی که خون جهنده نداشته باشد چون ماهی و اکثر اقسام مارها و همچنین میته و مردار
هر قسم حیوانی که خون جهنده داشته باشد و هم چنین اجزاء میته از پوست و روده و سایر
اجزائیکه جان در آن حلول داشته پس این صاعوریها که در غالب اسب و قاطر و الاغ
مردار میکنند جمیعاً بیع و معامله و مطلق استعمال آن حتی بدون رطوبت حرام است و پول
آنهم سحت و حرام است و هم چنین است پوست یا زه کمان یا قیطان زینکه از بلاد کفر می آورند
یا از دست کافر گرفته شود اگر چه در بلاد اسلام باشد یا آنکه از بیابانی یا جاده برداشته شود
چه گوشت پخته یا ناپخته یا جلد دباغی شده بلکه جلد کتاب و کارد و شمشیر و غیر ذلک

همه اینها بظاهر شرع نجس و معامله و استعمال انها حرام و ثمن انها سحت است بلی اگر بواسطه
تصرف یا اثری یقین حاصل شود که از دست مسلمی که بی مبالات و معلوم نباشد گرفته
شده است یا افتاده است یا انکه یقین بهم رسد که مسلم از انها تذکیه کرده است بظاهر بیع
و استعمال ان جایز است و پاکست اگر یقین بعروض نجاست دیگر مثل ملاقات کافر با رطوبت
حاصل نباشد پس جبه و کمربند چرمی و روغن و شمعی که از حیوانات گرفته از غیر بلاد اسلام
می اورند جمیع انها نجس و بیع و مطلق استعمال و ثمن انها حرام است نعوذ بالله من شر یوم الحساب
و محض دخول انها در بازار مسلمین یا گرفتن انها از دست مسلم با علم باینکه از ان بلاد
اورده میشود هیچ وجه ثمره ندارد و همچنین بودن مسلم در بلاد ایشان بعد از انکه بازار
بازار کفر و بلد کفر است فائده ندارد و اگر چیزی که پاک بوده متنجس شود پس اگر قابل تطهیر
باشد بغیر طریق استحاله و انقلاب مثل جامدات معامله انها جایز است اگر چه تطهیر نکرده باشند
و اگر قابل طهاره نباشد چون شراب و دوشاب و اب غوره و سرکه و گلاب و هر مایعی غیر از
اب که نجس شده باشند پس بیع و استعمال انها حرام است مگر روغن متنجس هر روغنی که باشد
که اگر چه قابل طهاره نیست لکن جایز است بیع ان برای سوزانیدن چه در زیر سقف یا زیر
اسمان یا برای چرب کردن شتر و بز جرب دار و باید بخریدار اعلام داد که نجس است و بیع و
مبایعه الات اعمال محرمه است چون ساز و نقاره و نی و سورنا و موزکان و طبل لهو و
نرد و شطرنج و بت و صلیب و مانند اینها بلکه لازم است شکستن اینها و احترامی که باعث
ضمان شکننده شود ندارند و در حکم اینها است اجاره دادن خانه یا کشتی یا مال بار
کش را برای عمل حرام مثل حمل و نقل شراب و سواری ظالم برای ظلم و بعید نیست که از این قبیل
باشد اجاره دادن برای حمل و نقل اعیان نجسه چون جلود میته و روغنهای نجسی که از بلاد

کفر

کفر میاورند و هم چنین مبایعه آلات حرب بدشمنان دین در حال جنگ با مسلمین و فروختن
انگور و خرما و نحو آنها برای شراب کردن چه با شرط صریح یا ضمنی و مطلق قرار بدهند مبایعه و هرگاه
بر این قرار نباشد لکن بداند که شراب میکند اگرچه اقوی جواز است لکن احوط ترک است و اظهر آنستکه
این حرمت مقتضی فساد معامله است که عوض باقی بر ملک غیر و بدون اذن مجدد صاحب آن
حرام است بر بایع و موجر سیم مبایعه چیزهائیست که نفع معتد به حلالی در آنها نباشد
چون موش و عقرب و وزغ و خرچنگ و جوجه و سنگ پشت و مار و ماهی و چه و مگس و زنبور و سایر
حشرات زمین بلکه جمعی از آن قبیل شمرده اند بیع مسوخات را مثل فیل و خرس و میمون بلکه شغال
و روباه و امثال اینها را لکن انتفاع بجلد اینها بعد از قبول تذکیه یا بعضی اجزاء دیگر اینها ظاهر
است لهذا جواز مبایعه اینها اقوی نیست بلکه مبایعه غیر اینها از امور مذکوره و غیرها در وقتیکه
که انتفاع حلالی منظور باشد چهارم هر عملی است که مخصوص نهی از آن یا معامله آن وارد شده
باشد مثل ساختن صور مجسمه انسان و سایر حیوانها بلکه احوط اجتناب از هر صورت مجسم داری است
بلکه اظهر وجوب کسر و تغییر چنین صورتها است و هم چنین حرام است غناء کردن چه در اشعار
و چه در مراثی و قرائت قرآن و دعاء و اذان و غیر اینها و موضوع غناء مرجوع بعرف است و ظاهر
صدا است در هر صوتی نیکو که مشتمل بر ترجیع و بطرب آورنده باشد و احوط اجتناب است
از آوازه های مشتبه خصوص در صورتیکه افراد یقینی الغنائی در دست نداشته باشد
اگرچه اقوی جواز است هر چند در صورت اخیره کمال اشکال است و مشهور اصحاب استثنا فرموده
اند غناء زن مغنیه و اجرت گرفتن او را در خصوص مجالس عروسی برای خصوص زنان در صورتیکه
با باطل در بعض الفاظ چون دروغ و در خارج چون آلات لهو و در محل بدخول مردان نباشد
بلکه جماعتی در این صورت نیز جایز ندانسته اند که همان امور خارجه حرام باشد نه از لوازم مذکوره

و بعضی حدی را هم که بشتر مخصوص است در میان اعراب برای تند رفتن شتران استثناء فرموده
اند و اقوی عدم جواز است مطلقا و اخبار مجوزه محمول بر تقیه یا محامل دیگر است و چنانچه
اصل این عمل حرام است اجرت گرفتن بر آن نیز حرام است و هم چنین حرام است نیاحت بباطل
و اجرت آن و هجو کردن یکی از مؤمنین را باشعار و اجرة بر آن و هم چنین هجو کردن مؤمنین را
چه بشعر و چه بکلام مسجع و مقفی و اخذ اجرة بر آن و هجاء کفار و بسیاری از فرق مسلمین که اعترافی
در مذهب حق ندارند جایز است بلکه هجاء مؤمنین نیز در صورتیکه ردع ایشان از معاصی
موقوف بر هجاء باشد و هم چنین حرام است غیبت کردن مستورین از اهل ایمان و اخذ اجرة
بر آن مگر از باب تظلم نزد کسیکه امید رفع ظلم باعانت او باشد یا خود احترامی برای خود نگذارده
باشد یا بجهة نهی از منکر که بشنود ترک کند و غیر ذلک از صور استثناء غیبت و هم چنین حرامست
دروغ گفتن و نمامی و سخن چینی کردن و اذیت نمودن بدشنام دادن و اجرت گرفتن بر آن
مگر دروغ برای اصلاح فیما بین دو نفر یا جمعی از مسلمین بلکه جواز آن بجهة دفع شر زنان و
اطفال نیز وارد است و همچنین حرام است سحر و شعبده کردن و اخذ اجرة بر آن و بر تعلیم
آن و از جمله سحر است بستن مردان و عداوت انداختن میان شوهر و زن و غیر ایشان باعمال
مخصوصه و تسخیر جن و تسخیر ملائکه و اجنه بلکه مطلقا رواج نمودن و هم چنین حرام است متزین
شدن مردان بزینت و زی زنان و پوشیدن لباسهای مخصوص ایشان و هم چنین در عکس که
بپوشند زنان لباس مخصوص مردانرا و این مختلف میشود باختلاف بلدان و مکان و زمان
و در لباس مشترک اشکالی نیست و آنچه مردان در مجالس تعزیه لباس زنان را میپوشند محل شبیه
اشکال است پنجم اجرة گرفتن برای بجا آوردن عمل واجب است در حق اجیر چه واجب عینی
باشد مثل نماز و روزه یا واجب کفائی مثل غسل اموات و کفن و دفن ایشان مگر در

جهاد با کفار که جایز است با وجوب کفائی آن در حق فاعل نه در صورت وجوب عینی در حق او
و همچنین است اذان در صورت وجوب آن و همچنین اداء شهادت نمودن یا امر بمعروف و حکم کردن
و غیر اینها از واجبات شرعیه اما معاملات و صناعات که نظام معاش متوقف بر آنها
است پس اینها از واجبات توصلیه میباشند که منافاة با اخذ اجرة و عوض ندارند بلکه
شرع آنها و رواج آنها در این صورة است و فی الحقیقه واجب قسم است در صورت وجوب
والا با وجود من به الکفایه مستحب است اشکالی در اخذ عوض بر آنها نیست **فصل**
هرگاه تجارت واجب باشد و عمل آن با ترتیب آثار بر آن و توقف بر تعلم اسباب و شروط
آن واجب میشود تعلم مسائل آن از باب مقدمه والا مستحب است که مسائل آنرا یاد بگیرد بوده باشد
تا در ربا و غیر آن از محرمات واقع نشود و نیز مستحب است که غرض از تجارت خود را امور
راجحه در شرع قرار دهد مثل وسعت بر عیال و اطفال و اعانت و رعایت اخوان دینی
و سایر خیرات و مبرات از بناء مساجد و رباطات و امثال اینها و حرص نباید در تحصیل مال
تجارات شدید یا مستغرق اوقات خود نداشته باشد و نیز مستحب است که بعد از نشستن
بسم الله بگوید و حمد خداوند بجا آورد و شهادتین بگوید و از خداوند مسئلت روزی
حلال و تجنب از حرام نماید و خود را در پناه خداوند قرار دهد از ظلم کردن و مظلوم شدن
و ضرر کردن و تکبیر بگوید بعد از خریدن و بخواند دعائی که در این مقام وارد است
و نیز مستحب است که تسویه کند میان مشتریها و تفاوت نگذارد مگر آنکه تفاوت
دینی در علم یا عمل داشته باشند و نیز مستحب است که برای خود کم بگیرد و بغیر زیاد
بدهد بحدی که وزن یا مقدار مجهول نشود و مستحب است اجابت کند بایع یا خریدار را
در طلب فسخ و اقاله نمودن و امور مستحبه دیگر نیز هست **فصل** مکروه هست که [illegible]

مدح کند مال خود را و مشتری مذمت آن کند و بعکس دوم آن و مکروه هست قسم یاد کردن
هر یک از متبایعین و نشستن در محل تاریکی که عیب مبیع ظاهر نشود و نفع گرفتن از
کسیکه وعدهٔ احسان با او کرده باشد بلکه مکروه هست نفع گرفتن از مؤمن مطلقا مگر
بقدر کفاف خود در ایام معامله و ایام ترک معامله و معامله کردن بین الطلوعین از طلوع
صبح صادق تا طلوع آفتاب و داخل شدن در بازار قبل از دیگران و معامله کردن با مردمان
پست و پست فطرت و با اشخاصیکه نقصی یا مرضی در بدن ایشان باشد و مباشر وزن و کیل
شدن در صورتیکه خوب مسلط بر صحیح آن نباشد و زیاد کردن قیمت در وقت صدا کردن
دلال و هراج کننده بلکه صبر کند تا سکوت نماید و داخل شدن در معامله برادر دینی که
مشغول کند ابتدا است و از جمله مکروهات بلکه بعضی از حرام دانسته اند آنست که وکیل
شود شخص حاضر از جانب غریب وارد متاع دار و از جمله آنها تلقی رکبان است که برود
جلو قافلهٔ متاع دار برای خریداری جنس آن تا چهار فرسخ است و همچنین مکروه هست
احتکار و آن حبس کردن خریدار است غله را از گندم و جو و خرما و کشمش و روغن برای گران
فروختن در صورت احتیاج مردم و جمعی از حرام دانسته اند و رفع آن با این است که حاکم
حکم میکند بر او که بیرون آورد و بفروشد بدون اینکه حاکم تعیین قیمت کند و با امتناع
خود حاکم میفروشد مطلب دویم در بیع است که در غالب اصل نواقل است و غیره

از ابراز قیاس متبادر مینمود مگر در بعضی از امور و فضل کلام آنکه بیع بر دو قسم است ربوی
و غیر ربوی و بتقسیم دیگر نیز بر دو قسم است عقدی که مشتمل بر ایجاب و قبول است و عقدی
عقدی که معاطاة باشد و بتقسیم دیگر چهار قسم است اول نقد که عوضین هر دو
حاضر باشند یعنی مؤجل بزمان متأخر در استحقاق یا اداء نباشند دویم نسیه که مبیع

حاضر و نقد است و ثمن متأخر و مؤجل است سیم سلف که عکس دوم است چهارم
کالی بکالی که عکس اولست باین معنی که عوضین هر دو مؤجل بزمان معین چه متساوی
یا متفاوت و این اخیر بدون خلاف باطل است پس صحیح همان سه قسم اولست و بتقسیم دیگر
نیز بر چهار قسم است کلی بکلی که عوضین هر دو کلی معلوم بوصف یا ملاحظهٔ نمونه میباشند
و جزئی بجزئی که عوضین هر دو شخص حاضر مشاهد یا موجود در مکان دیگر مشاهد رؤیته
سابقه یا نمونه باشند سیم بیع کلی بجزئی است که مبیع از قسم اول و ثمن از قسم دویم باشد
چهارم عکس سیم که بیع جزئی بکلی باشد و بتقسیم دیگر باعتبار اخبار از سرمایه چهار قسم
است اول مرابحه که بایع میفروشد بآنچه برای او تمام شده است از ثمن و اجرهٔ حمال و نقل
و کرایهٔ محل حفظ و غیر ذلک و نفع معین از قرار ده یک یا ده دو مثلا دوم تولیه است که اخبار
میکند از سرمایه با مصارف و بهمان نقد میفروشد سیم مواضعه است که با اخبار
بسرمایه بکمتر از آن میفروشد چهارم مساومه است که بدون ذکر سرمایه بمبلغی که
تراضی بر آن کنند میفروشد و بتقسیم دیگر باعتبار خصوص مبیع باز چهار قسم میشود اول
بیع حیوان که مبیع مملوک از انسان یا حیوانست که زنده باشند دوم بیع ثمار که مبیع
میوهٔ بر سر اشجار باشد و در حکم آنست بیع زرع و سنبل سیم بیع نقدین که هم
ثمن از نقدین است مبیع نیز از آنست اگرچه مسکوک نباشند چهارم سایر مبیعات
است از ظروف و اقمشه و فروش و غیر ذلک فصل در بیان شرایط بیع از خریدن
و فروختن است و آن چند چیز است اول آنکه بایع و مشتری باید هر دو بالغ باشند
و معاملهٔ اطفال یا با اطفال صحیح نیست اگرچه مبیع حقیر یا طفل ده ساله باشد
بلی اگر طفل بمنزلهٔ آلت باشد برای فروشنده یا خریدار که بالغ و سایر شروط معامله

[illegible] مبیع است

از معلومیت و غیر آن در خوردن دو نفر اصیل موجود باشد و این بسته بقرار آن داد
میانه ایشانست مثلا مشتری بگوید که هر وقت این طفل یا طفل دیگر یا هر کسی
این مهر یا این چوب خط را برای او ورد یک من نان یا یک من گوشت مثلا بدهید بیاورد قرار قیمت
و غیر آن را خود داده اند و اگر بخواهند با این حال صیغه هم بخوانند مشکل است که احدهما
دیگری را وکیل کنند که خود اصالةً و وکالةً بنا بر جواز اتحاد موجب و قابل یا آنکه غیر را
وکیل کنند در اجراء صیغه و صیغه بخوانند دوم آنکه بایع و مشتری هر دو عاقل باشند
ادراک خوبی و بدی بکنند سیم آنکه هر دو رشید و با هوش باشند که درک نفع و ضرر و طرز
خرید و فروش را بدانند چهارم آنکه طرفین مختار و غیر مجبور و با قصد و شعور باشند و
شایبه اکراه و اجبار و غفلت بر وجه غلط یا خواب و مانند اینها نباشد مگر اکراه بحق چون
اکراه حاکم شرع بر فروختن کسیکه احتکار بکند یا آنکه شخصی امتناع کند از دادن دین خود
با تمکن یا از دادن نفقه واجب النفقه خود بلی هر گاه آن کسیکه او را جبر کرده اند بر
مبایعه بعد از مبایعه اجازه بکند آن مبایعه صحیح است و احوط اعاده صیغه است
پنجم آنستکه بایع و مشتری هر یک مالک مالی باشند که خرید و فروخت میکنند یا در
حکم مالک باشند از قبیل پدر یا جد پدری یا وصی یا حاکم شرع که ولی صغار و مجانین و
غائبین و مانند اینها است وکیل یکی از اینها از مالک و حکم مالک پس هر گاه شخصی
مال غیر را بدون اذن او و بدون ولایت شرعیه و بدون وکالت از جانب ولی شرعی و
بدون ملاحظه حسبه و احسان در صورتیکه حسبة لله راهی داشته باشد بفروشد یا اینکه
از برای غیر چیزی بدین وجه بخرد آن معامله لزوم بهم نمیرساند بلکه صحت و لزوم آن
موقوف است باجازه و امضاء مالک هر چند این شخص از جانب خود فروخته باشد مثل

غلام غیر

غاصب فارق و جمعی در صحت اخیر با امضا مالک اشکال فرموده اند احوط تجدید
صیغه است با مالک یا وکیل یا ولی او بلکه این احتیاط خوب است در همه و قرض و معامله
فضولی با اجازه مالک صحیح است بلکه لازم اگر شرط خیاری در آن نشده باشد و ظاهر آنست
که اجازه مالک کاشف است از صحیح بودن عقد نه اینکه باعث انتقال ملک باشد پس نمائی
که بعد از عقد و پیش از اجازه حاصل شود در مبیع مال مشتری است و در ثمن مال بایع است
بلی با عدم اجازه اصل مال هر کس با نماء آن بمالک آن میرسد ششم آنست که مبیع و ثمن
آن معلوم باشند بوزن یا کیل متعارف معلوم یا شمردن یا مانند اینها که رفع جهالت
کند و بسبب آن فریب نخورند در صورت امکان و با تعذر وزن یا مانند آن یا تعسر آنها جایز است
که بوزن یا کیل غیر متعارف یا نحو آن اعتبار کنند و بعد بحساب آنرا مشخص کنند تا آنکه تمیز
و جزاف نشود و بهتر آنست که در امثال این صورت مصالحه کنند اگر از امثال این ابهام
مسامحه کنند بلی هرگاه مثمن یا ثمن از جمله چیزها باشد که مبادله آنها بوزن و مانند آن
نباشد کافی است مشاهده آنها یا ذکر وصفی که رفع جهالت و فریب بکند هفتم
آنست که جنس ثمن معین باشد و مفوض بخواهش هر یک یا دیگری نباشد هشتم آنست
که مالک هر یک از ثمن و مثمن قادر باشند بر تسلیم آنها یا تسلیم آنها کفایت میکند قدرت
بر تسلیم ضمیمه آنها لکن احوط بلکه اقوی اختصاص اکتفاء بقدرت بر ضمیمه است بعلام یا
گریخته مطلب نهم در ربا بعضی از احکام تکلیفیه معامله است فصل باید دانست
که حرام است که معامله ربا که طلوع مطلق معاوضه حتی صلح و نحو آن علی الظاهر که مشتمل
باشند بر ربوا و مرویست که یکدرهم از آن اعظم است نزد خدا از هفتاد زنا که با محرم خود چون مادر
و خواهر خود بکند و آن عبارتست از زیادتی یکی از دو عوض که از یکجنس باشند و موزون

یا مکیل باشند در زمان صاحب شریعت هر چند در زمان متبایعین چنین نباشند و
اگر حال آن در زمان صاحب شریعت معلوم نباشد پس اگر در زمان متبایعین در
جمیع بلاد موزون باشد یا مکیل باشد همین حکم را دارند و اگر در بعضی بلاد موزون
یا مکیل باشند و در بعضی نباشند در آن بلدی که موزون یا مکیل میباشند اخذ
زیاده ربا است و در بلاد دیگر خلافست و احوط آنست که در آن بلد نیز بر وجه معاوضه
اخذ زیاده ننمایند لکن این حکم در صورتی است که بواسطهٔ تصرفی در آن از مکیل و موزون
بودن در معامله خارج نشده باشند و اگر خارج شده باشند چون کرباس و قدک و نمد و
سایر فروش دیگر این حکم را ندارند چه هر یک را از اینها با مثل خود معاوضه کنند چون قدک
بقدک یا هر یک را با اصل آن معاوضه کنند چون قدک را با پنبه و نمد را با پشم و نحو آن
فصل رابع بدانکه گندم و جو اگرچه فی الحقیقه دو جنسند چنانچه در باب زکوة در
حساب نصاب و اخراج زکوة هر یک مستقلا حکم خود را دارند لکن در باب ربا یک جنس محسوب اند
که در معاوضهٔ احدهما بدیگری باید مساوی باشند چنانچه پست از هر جنسی با نخود از آن
این حکم را دارند و نیز باید دانست که فرع و حاصل از هر جنسی بحکم اصل آنست گندم و آرد
و انگور و شیره و سرکه و آب غوره و شیر و ماست و پنیر و روغن و دوغ و کشک هر فرعی
تابع اصل آنست لکن در معاوضه هر یک از اجناس بمثل یا بفرع در صورت خشک
بودن هر دو یا تر بودن هر دو اشکالی نیست و در صورتیکه یکی تر و دیگری خشک
باشد خلافست تفصیل آنستکه در بیع خرمای خشک برطب آن مشهور معروف عدم
جواز است با مساوات در وزن و همچنین اگر منضم کنند برطب چیزی را که جبران رطوبت
آن کند و مخالف شاذ و نادر است اما در بیع انگور بمویز و کشمش و همچنین انجیر

تا ان با انجیر خشك و هر میوه تازه بخشك ان پس مشهور ایضا منع است و این احوط بلکه اقوی
است و در رطوبت عارضی که در احدهما باشد چون کندم و برنج تر خیسیده با خشك
از انها اشکال زیادتر است بلی در مثل کوشت تازه یا کوشت خشکیده و خرمای خنکی
با خرمای خشك غیر خنکی اشکال لعدم جواز ضعیف است اکرچه احتیاط در هر حال خوب است
و در معاوضه کندم یا جو یا ارد انها با نان خشك بلکه تازه با تساوی اشکالی نیست و هم
چنین در معاوضه کندم بهریسه و برنج باش و طبیخ با تساوی بواسطه ضمیمه داشتن طرف
ناقص در هریسه و اش پس هرکاه هریسه و اش زیادتر باشد بحدیکه کندم و برنج ان معادل
طرف مقابل از کندم و برنج باشد معامله صحیح نیست و احتیاط در جمیع صور خلافیه ضم
ضمیمه است بهر دو جانب یا بیکی از طرق تخلص از ربا که مذکور میشود **فصل** مورد ربا
که بتفاضل باطل و با تساوی عوضین در وزن یا کیل صحیح است جنس واحد است عرفا
مکر در کندم و جو که با دو جنس بودن انها در عرف تفاضل در معاوضه انها بدیکری
جایز نیست چون اصل جو کندم بوده است و اختلاف صفت فایده ندارد پس جمیع اقسام
کندم یك جنس محسوبند و باید با تساوی بیکدیکر معاوضه کنند و هم چنین اصناف
برنج و انکور و خرما و انجیر و سایر اثمار و اما کوشتها پس مدار اتحاد جنسیت در انها صدق
کوشت پس کوشت همه اقسام کوسفند میش یکجنس محسوبند حتی میش و بز و کوشت احدهما
را بدیکری باید با تساوی فروخت و جمیع اقسام کاوها یك جنسند حتی کاو و میش با
سایر کاوها و هم چنین جمیع شترها و هم چنین جمیع اقسام ماهیها پس در بلادی که
انها را بوزن میفروشند بتساوی بفروشند و وحشی از هر جنس حیوانی را جمیع علماء
مذهب غیر اهلی از ان جنس دانسته اند پس تفاضل در اهلی و وحشی جایز و احوط اجتناب است

ودر گوشت خود اینها تفاضل جایز نیست وجایز است تفاضل در گوشت از
جنسی با جنس دیگر چون گوشت گوسفند با گوشت گاو و یا شتر و گو یا گوشت با دل
وجگر یکی باشند بخلاف دنبه و پیه اگرچه از یک حیوان باشند پس تفاضل در معاوضه
گوشت با دنبه و پیه جایز بخلاف تفاضل در خود دنبه و پیه از یک جنس حیوان و
تفاضل در گوشت بلکه دنبه و پیه و روغن حاصل ازان با شیر و پنیر و روغن حاصل از
شیر جایز است خود حیوان اصل شیر و حاصل از شیر است نه گوشت آن بلی تفاضل در دنبه و در روغن
با روغن آن و در شیر با روغن حاصل ازان که از یک جنس حیوان باشند جایز نیست و
بنفشه و نیلوفر و یاسمین بحکم اصل روغن است که از گوسفند باشد یا از گاو و اختلاف
این گلها اثری ندارد پس تفاضل در روغن بنفشه که از گوسفند باشد مثلا با روغن
گوسفند جایز نیست و با روغن گاو جایز است بلی روغن کرچک و روغن کنجد و روغن
مند و روغن کره و روغن بادام مختلفند با یکدیگر و متحدند با اصل خود که ازان می
گیرند **فصل** در هرجا که تفاضل را ممنوع دانستیم فرقی نیست که فاضل از خود آن
جنس باشد یا از غیر آن از ربوی باشد یا غیر آن مثلا چنانچه معاوضه یکمن گندم بیکمن
و یکسیر از گندم جایز نیست و با انضمام یکسیر برنج و یکعدد جوز هم جایز نیست بلکه
ضم شرط موجب زیادتی در احد عوضین مثل شرط استحقاق مالی یا عملی مثل صباغت
خانه جایز نیست مگر آنکه در هر دو جانب بتساوی باشد و اما شرط اجل پس آن مطلقا
جایز نیست چه در جانب واحد چون نسیه یا سلف موجب زیادتی است و در هر دو جانب
معامله کالی بکالی است که اجماعا باطل است بلکی جمعی اشتراط اجل را در باب نسیه در
معاوضه جنسین مختلفین چون گندم و برنج نیز منع فرموده اند و اقوی جواز است با کراهت

والحوا

واحوط ترک است حتی در غیر مکیل و موزون از معدود و غیر معدود چون قماش و حیوان

و مانند آن که اخذ زیاده در اینها نقداً جایز است بدون کراهت و در نسیه خلاف است

و قول بجواز با کراهت اشهر و اقوی است و ایضاً باید دانست که در متحقق شدن ربا در معدودات

چون تخم مرغ و گردو خلاف است و اقوی عدم است و احوط اجتناب است از اخذ زیاده در

معاوضه امثال اینها مگر بر وجهی که خواهد آمد و هم چنین در معاوضه حیوان بگوشت

اخذ زیاده ننمایند علی الاحوط خصوصا اگر گوشت باشد **فصل** بعد از آنکه اصل معامله ربویه

محکوم ببطلان شد واجب است بر هر یک از متبایعین که رد عوضین را بصاحب اول آن نمایند

در صورتیکه در زمان معامله عالم بوده باشد که ربا حرام است و جماعتی اختصاص داده اند

همان مقدار زائد را بوجوب رد و اظهر اول است اگر چه احوط در غیر زائد بنقل جدید است

در عوضین بهر حال اگر در اینصورت صاحب مال را بشناسد باید باو رد نماید و اگر در میان

جمع محصوری باشد و تعیین آن نتواند با همه مصالحه کند یا حلیت اخذ کند و اگر صاحب مال را

نشناسد و قدر مال ربوا را بداند مثل مال مجهول المالک با آن عمل کند باینطریق که اگر آن

مالک مجهول معلوم است ظالم است در آن مال رد مظالم باید بدهد و اگر اینمال مال حلال و بود

لکن بر ذمه او مظلمه بوده باشد حاکم شرع بعنوان تقاص از جانب فقراء اخذ نماید و رد مظلمه

بدهد و اگر معلوم است که آن مالک مجهول ظالم نیست یا مجهول الحال باشد تصدق

بدهد و اگر قدر مال ربوا و مالک آن هر دو مجهول بالمره باشند خمس آن را بسادات و مجتهد

عادل بدهد و اگر در زمان معامله حرام بودن ربوا را نمیدانست پس در حلیت تمام آن

مال یا خصوص زیاده که موجب ربا شده است چون ربا در قرض خلاف و اشکال است اگر

چه اشهر حلیت است لکن احتیاط را مثل صورت عالم بودن در حال معامله ترک ننمایند

در ربا قرضی زائد را رد کنند و در ربا معاوضه تمام عوض را که معاوضه بمثل **فصل**
چنانچه ربا در جمیع متعاوضین از جنسین نیست مثل دو جنس معدود و مشاهد
در حق جمله از متبایعین هم نیست اگرچه عوضین از ربوی باشند چون پدر و پسر که اخذ ربا
برای هر یک جایز است و اظهر اینستکه پسر پسر و هکذا بحکم پسر و جد بحکم پدر است بلکه اظهر
اینستکه دختر هم حکم پسر را دارد نه اولاد دختر اگرچه پسر باشند و همچنین ولد رضاعی
که این حکم را ندارد چنانچه مادر هم داخل در این حکم نیست و احتیاط در غیر پدر و پسر ضم
ضمیمه است یا تخلص دیگر و همچنین در میانه شوهر و زن معقوده بعقد دوام اگرچه مطلقه
باشد بطلاق رجعی و اقوی الحاق منقطعه است که مثل سایر زنهای دایمی هستند متصرفه
در امور خانه اند و احوط در مطلقه و مطلق منقطعه رعایت تخلص است و الا اخذ ربا
ننمایند و نیز ربا نیست میان مسلم و مسلمه و کافر و کافره حربی اگر مسلم اخذ ربا
نماید نه عکس و در ذمی خلاف مشهور و اقوی ثبوت ربا است میان او و مسلم و ذمی
اگر ترک جزیه دادن نماید یا اخلال رکنی از ارکان آن کنند و معاهده و در امان مسلمین هم
نباشند **فصل** بدانکه ممکن است خلاص شدن از ربا در زمان معامله بچند
طریق **اول** آنکه تغییر جنس بدهند مثل اینکه ریال را با اشرفی معاوضه نمایند پس از آن
اشرفی را بدهند و ریال زاید بگیرد که منظور بوده اخذ نمایند و یا اینکه جنس را بنقد معاوضه
نمایند و پس از آن نقد را بدهند آن جنس که مقصود بوده اخذ نمایند لکن باید قصد معاوضه
واقعیه نمایند **دویم** آنکه آن عوض را معاوضه نمایند بر وجه قرار دادن بذمه
بصیغه مبایعه یا مصالحه بجنس دیگر و پس از آن مثل آن را معاوضه بما فی الذمه نمایند
سیم آنکه با آن عوض ناقص یا با هر دو در صورت اشتباه ناقص از غیر جنس چیزی را

ضم

منضم نمایند مثل اینکه بار یا مال ناقص بستمالی را یا چیز دیگر را منضم نمایند و معاوضه
کنند **چهارم** آنکه هر یک مال خود را بدیگری قرض بدهند و پس از آن همدیگر را بری
الذمه کنند اگر از خلوص قلب باشد یا آنکه بقدر مال ناقص را معاوضه نمایند و زائد را بری
الذمه کنند **پنجم** آنکه هر یک مال خود را بدیگری هبه نمایند و باید در ضمن عقد شرط
هبهٔ دیگری را بنمایند **فصل** بیع صرف عبارتست از بیع طلا بطلا یا بنقره یا بهر دو
خواه مسکوک باشند یا غیر مسکوک و خواه بسکهٔ اسلام باشند یا غیر آن بلی بیع طلا یا
نقره یا هر دو بپول سیاه داخل در بیع صرف شرعی نیست و هم چنین مصالحه طلا بطلا یا
بنقره یا عکس این حکم صرف را ندارد بنابر اقوی و شرطست در صحت بیع صرف علاوه بر سایر
شرایط که گذشت قبض نمودن هر یک از عوض و معوض را پیش از متفرق شدن خواه در مجلس
عقد باشد و خواه در مکان دیگر باین طریق که بایع و مشتری با هم حرکت کنند و مفارقت
نکنند تا اینکه قبض ثمن و مثمن نمایند و وکیل گرفتن در قبض کافی نیست بلی هرگاه وکیل
در صرف نماید مفارقت موکل ضرر ندارد و بدانکه در حکم صرفست فروختن چیزیکه
طلاکوب یا نقره کوب باشد چون شمشیر یا لجام یا غیر اینها که مفضض یا مذهب باشند پس اگر
مقدار طلا و نقره معلوم باشد و بیع بجنس آن زیور باشد باید در ثمن زیادتی قرار دهند
که در مقابل غیر جنس واقع میشود تا اینکه ربا متحقق نشود و باید بقدر طلا یا نقره را نقد
قرار بدهد و پیش از مفارقت داد و ستد بعمل بیاید تا اینکه شرط بیع صرف متحقق شود
و اگر قدر آنها مجهول باشد مبایعه بجنس صورت ندارد مگر آنکه علم بزیادتی عوض از مقدار
مجهول طلا یا نقره داشته باشند و مبایعه بجنس مخالف بی اشکالست و اولی صلح است
در جمیع صور مذکوره **فصل** در بیع ثمار است و مراد بان مطلق میوه و فائده است

یا بیع نقره بنقره یا طلا و هم چنین است بیع طلا و نقره بطلا یا بنقره ۱۲

که هنوز چیده نشده باشد چه میوه اشجار باشد و چه میوه بته‌ها مثل خیار و خربزه
و هندوانه و کدو و بادنجان بلکه مثل اینها است برگ اشجار چون برگ توت و خلاف نیست
در عدم جواز بیع آن پیش از ظاهر شدن آن در درخت و بته که معدوم باشند در صورتیکه
حاصل یکساله را فروخته باشند و منضم بسال دیگر نکرده باشند و چیز دیگر را با آن منضم
نکنند که صلاحیت فروختن بتنهائی داشته باشد اما اگر میوه دو سال یا زیاده را بفروشند
و یا منضم کنند بشیء موجود دیگری که صالح برای فروش باشد اکثری او را جایز دانسته‌اند و خالی
از اشکال نیست و اصح آنست که موجود را بفروشند با منافع تصرف در اشجار یا با اراضی را
باجاره و صلح منتقل نمایند و غیر موجود از میوه را بشرط قرار دهند که مال مشتری باشد
اما بعد از ظهور ثمر پس اقوی جواز بیع است مطلقا و مشهور شرط نموده‌اند که باید ثمر خرما
سرخ یا زرد شده باشد و سایر میوه‌ها منعقد و بسته شده باشند و یا آنکه میوه دو سال
یا زیاده را بفروشند و یا آنکه ضمیمه قرار دهند و یا آنکه شرط قطع کردن آن نمایند و این
احوط است باحتیاط باشد یا اگرچه اقوی جواز است بدون هیچ چیزی از این شروط با کراهت
و احوط صلح است و احوط از آن قرار دادن انتقال است بطریق شرط در ضمن عقدی
از عقود بلی اشکال نیست در فروختن اشجار را با میوه آن در هر حالتی که باشد حتی در
وقت بودن میوه در میان گل آن و این فی الحقیقه از بیع ثمار خارج است **فصل** در بیع
زرع است جایز است فروختن زرع خواه سنبل باشد و ایستاده باشد و خواه درو کرده
باشند در حالت سبز بودن قصد قصیل کردن داشته باشند یا قصد حاصل بعمل آمدن
و احوط این است که مصالحه کنند و همچنین جایز است فروختن خیار و بادنجان و خربزه
و مانند اینها از خضروات بعد از نمایان شدن آنها یک‌چین یا بیشتر که معلوم العدد

باشد پس آن چیزیکه در عرف گویند که اصلاً حبّت قطع دارد قطع میکنند وان چیزیکه در
عرف گویند که اصلاً حبّت قطع دارد قطع میکنند وان چیزیکه معلوم نیست هرچند
مشکوک باشد از جهت کوچکی آن داخل نیست وهمچنین برای چیزیکه برای آن آبر بندند وان
بالا به پایین دست کشیدن جدا میکنند چون برگ توت وحنا بیک رنده یا بیشتر که معلوم
باشد وهرگاه اصل درخت را بفروشند میوه آن مال مشتری نخواهد بود مگر در صورتیکه
شرط کنند دخول آنرا در معامله وظاهر آنکه دخول آن متعارف شده باشد وبر فرض عدم
دخول باید مشتری بگذارد که میوه را بعد از رسیدن آن ببرند ودر جمیع صور بیع ثمار وزرع
صیغه صلح جایز است واینکه عوام الناس صیغه اجاره میخوانند بی معنی وباطل است بلی
ممکن است تصحیح اجاره دادن باغ وزمین زرع شده را باین نحو که اصل اجاره بر زمین
ونفس اشجار باشد لکن شرط شود که زرع موجود یا ثمر موجود یا آنچه موجود میشود از ثمر
اینها هم تماماً مال مستاجر باشد که این قسم صحیح است شاید درسابق چنین میکردند بلی بیع
زرع چه سنبل وچه غیر آن بمحصول از خود آن جایز نیست وهمچنین در بیع میوه بر درخت
بمیوه چیده از آن بلکه بیع سنبل گندم وجو بگندم وجو دیگر هم جایز نیست بلکه بیع زرع
سنبل نشده بگندم وجو دیگر محل اشکال شده بنا است اگرچه جواز در این صورت خالی از قوه نیست
وهمچنین جایز نیست بیع خرما بر سر درخت بخرمای دیگر وصیغه صلح در اینمقام مثل
صیغه بیع است که جایز نیست بلی هرگاه بخواهند اول زرع ویا سنبل ویا خرما را که بر
پا ودر سر درخت میباشند بفروشند بوجه نقد یا جنس دیگر بعد بآن نقد یا جنس
دیگر غله یا خرمای بریده چه از آن زرع یا همان درخت یا غیر آن بخرند این عیب ندارد
فصل بیع حیوان عبارتست از فروختن آدمی یا حیوانی در عوض چیزی اگرچه آدم یا حیوان

دیگر باشد پس هرگاه کسی حیوانی را بفروشد و آن حیوان در ظرف سه روز که ایام خیار است
بمیرد مال بایع محسوب میشود و مشتری نخواه را پس میگیرد یعنی معامله منفسخ میشود و هر عوضی
که موجود است بصاحبش بر میگردد و هم چنین است اگر از جهت تصرف و قبض مشتری
یا وکیل او بدهد که آن مبایعه منفسخ میشود بلکه این حکم اخیر اختصاص بحیوان ندارد
حکم هر مبیعی چنین است و هرگاه آن حیوان حمل داشته باشد حمل مال بایع است نه مشتری
مگر در صورتیکه شرط کرده باشد یا آنکه موافق عرف و عادت دخول آن باشد و جایز است
نگاه کردن روی کنیزی که اراده خریدن او را دارند بلکه جایز است نگاه کردن سایر مواضع
حسن او سوای عورت و مستحب است تغییر دادن اسم غلام و کنیز بعد از خریدن و قندی شیرینی
دادن باو که بخورد و تصدق دادن بقدر چهار درهم شرعی که درهم شرعی که هر درهم بقدر
دوازده نخود و نیم و یک عشر نخود میباشد و مملوک مالک چیزی نمیشود مگر در مکاتبه مطلقه
بدانکه هرگاه کسی کنیزی بالغه غیر یائسه را بخواهد بفروشد پس اگر او را تصرف و جماع
نکرده باشد چیزی براو لازم نیست و اگر با او مقاربت کرده باید استبرا بکند باین طریق
که یک حیض ببیند و اگر در بینا حیض باشد تمام شدن همان حیض کافی است و اگر در سن
زنان حیض بین باشد و حیض نه بیند چهل و پنج روز صبر کند و اگر بایع استبرا نکند مشتری
استبرا بکند بر وجه مزبور بلی هرگاه علم داشته باشد که بایع مقاربت نکرده استبرا لازم
نیست چنانکه استبراء در صورت صغیره بودن و یائسه بودن کنیز لازم نیست و اگر بایع
استبراء کرده بر مشتری استبرا لازم نیست بلکه ظاهر اینست که هرگاه زنی کنیزی داشته باشد
و بفروشد و معلوم نباشد که تحلیل او بکسی [illegible] وطی کرده استبرا بر مشتری لازم نیست
هرچند احوط اینست که هرگاه اخبار نکند باینکه کسی او را وطی نکرده استبرا بکند بر وجه

مزبور

مزبور و هرگاه کسی کنیز حامله را بخرد پس هرگاه چهار ماه و ده روز از حمل او نگذشته باشد
جایز نیست که مشتری در قبل او جماع کند و هرگاه بعد از ظاهر شدن حمل و گذشتن
چهار ماه و ده روز باشد اگرچه اصل وطی مکروه است تا زمان وضع حمل او ولکن مستحب است
که هرگاه مقاربت کند منی را بیرون بریزد و اگر بیرون نریزد فروختن حمل او بعد از وضع
در نزد بعضی مکروه است و در نزد جمعی حرام است و جدا کردن میان مادر و فرزند پیش از
باز داشتن از شیر یا هفت سال در نزد بعضی مکروه است و در نزد بعضی حرام است و از
ظاهر بعضی از اخبار است خلاف مروت است و در روایت است که ناظر حضرت امام جعفر
صادق کنیزی برای ایشان خریده بودند آنحضرت شنیدند که آن کنیز در مقام گریه است
یا اماه یعنی ای مادر حضرت فرمودند آیا ترا مادری هست عرض کرد بلی حضرت بناظر خود
تغیر فرمودند چرا تفریق کردی میان مادر و دختر این کنیز را بمادرش برگردان که می ترسم
میان اطفال من و مادران ایشان تفرقه بیفتد و جماع کنیز مشترک حرام است پس هرگاه
جماع کند بقدر سهم دیگری حد بخورد و بعد اگر حمل بر دارد باید قیمت آن کنیز را بقدر
حصه شریک رد نماید و همچنین قیمت طفل را روزی که متولد شود بلکه بعضی
بمجرد مقاربت رد قیمت را لازم دانسته اند والله العالم **مطلب چهارم** در بیان بعضی از
احکام ضرور بیع نسیه و سلف است که کثیر الوقوع و متداول است و در این مطلب چند
فصل است **فصل** بیع نسیه عبارت است از فروختن چیزی که موجود باشد و بر بایع اداء
آن بتعجیل لازم باشد بثمنی و بهائی که زمان لزوم اداء آن مؤخر باشد و شرط است در صحت
نسیه که زمان لزوم اداء ثمن معین باشد پس هرگاه معین نباشد مثل اینکه بگوید این
چیز را بتو فروختم بر این قرار که هر وقت بخواهی عوض از او بدهی یا در این چند ماه یا چند سال

بدهی باطل است بلی اگر بفروشد بنقد و او را مهلت دهد که هر وقت بخواهد بدهد
این ضرر ندارد لکن این مهلت لازم نمیشود و همچنین اگر تعیین کنند زمانی اگر قابل
زیاده و کم باشد مثل اینکه بگوید سر حاصل یا وقت آمدن فلان قافله و مانند اینها تنخواه
را بدهد این بیع نیز باطل است و همچنین اگر بگوید فروختم این چیز را باین طریق که اگر
نقد تنخواه را بدهی یک تومان و اگر نسیه بدهی تا فلان وقت دو تومان اینهم باطل است و هم
چنین اگر بگوید فروختم تا فلان زمان بفلان مبلغ و تا فلان زمان دیگر بفلان مقدار
لهذا معاملات متعارفه میان غالب مردمان که در پیش بقالها و بزازها میروند و جنسی میخرند
بقصد اینکه تنخواه را بعد در وقت تمکن یا خواهان بدهند باطلست پس باید تعیین زمان
بکنند و یا بقصد تسلط بر مطالبه در آن زمان جنس را بخرند و اگر در آن وقت تمکن
هم نرسانند مثل سایر دیون مهلت دهند و بهتر آنست که تعیین مدت بنحوی کنند
که قابل هیچ زیاده و کم نباشد مثل اینکه بگوید در اول مغرب شب جمعه یا اول طلوع
آفتاب روز جمعه اول فلان ماه از فلان سال و مانند اینها لکن ظاهر آنست که تعیین
روز مثل روز اول فلان ماه کافیست هر چند تعیین اجزاء روز نشود فصل هرگاه
کسی چیزی را نسیه بخرد جایز است که آن چیز را پیش از رسیدن موعد بفروشد خواه
با زیاد کردن در تنخواه باشد یا کم کردن یا بقدر سرمایه و خواه بغیر بایع بفروشد و خواه
ببایع بفروشد بشرط اینکه بایع در بیع اول شرط نکند که با او بفروشد و هرگاه بعد
از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه تنخواه بایع آن جنس را از مشتری بخرد بدون زیاده
و کم صحیح است و اگر زیاده یا کم کند پس در آن خلافست و این قول صحیح است فصل واجب
نیست بر مشتری که دفع ثمن ببایع کند پیش از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه

بایع

بایع مطالبه کند و هرگاه مشتری در این وقت ادا کند بر بایع لازم نیست که بگیرد و هرگاه
در زمان تسلط بر مطالبه و لزوم اداء ثمن مشتری تنخواه را بدهد واجب است بر بایع که بگیرد
و هرگاه نگیرد و تنخواه بدون تقصیر مشتری تلف بشود از مال بایع خواهد بود در صورتیکه
دستش بحاکم شرع نرسد یا مطلقا علی الاختلاف و مثل اینست حکم بیع سلم و پیش دادن از
جانب بایع زیرا که واجب نیست بر بایع که جنس را پیش از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه
بدهد و بر مشتری لازم نیست که بگیرد و بعد از رسیدن زمان تسلط بر مشتری لازم
است قبول کردن و با امتناع از قبول و تلف شدن جنس از مال مشتری خواهد بود فصل
در بیع سلف است که آنرا سلم نیز گویند و این عکس نسیه است که مبیع مؤجل است بزمان
بعد و اصل سلف در لغت بمعنی قرض و بمعنی پیش بودن و پیش دادن است و از این جهت است
که لفظ اسلفت و سلفت و اسلمت از جانب مشتری است که تنخواه میدهد
در عوض جنس مثل اینست که پول قرض میدهد بکسی لکن در قرض همان مثل پول خود را
باید بگیرد قرار مدار وضع و در سلف عوض پول را چیزی معین میکند که در زمان بعد بگیرد
و اصل سلف همین است و اینکه ایجاب را از بایع نیز جایز دانسته اند که بلفظ بعت و فروختم
فلان جنس را که در فلان وقت بدهم بعوض فلان مبلغ مشتری قبول میکند این فی الحقیقه
در حاصل مقصود موافق لغت یا سلف در معنی از سلف محسوب است و اگر حقیقت سلم را
بایع بخواهد ادا کند باید بگوید استلفت یعنی سلف و پیش گرفتم این تنخواه را در عوض
فلان قدر جنس که در فلان وقت بدهم مثل تقدیم ایجاب از مشتری که بگوید اشتریت منک
یعنی خریدم فلان را بمبلغ فلان و بعد از دانستن فقرات مسطوره وضع اجراء صیغه آن معلوم
و سهل و از شبهات و اختلافات علماء آسوده که حاصل میشود بدانکه شرط نیست در سلف

که نخواه آن وجه نقد و پول و عوض آن جنس باشد اگرچه فرد ظاهر معروف آن که در معنی
قسمی است از قرض همین است لکن جایز است که هر دو جنس بلکه هر دو نقد یا وجه خاص جنس
و عوض متأخر وجه نقد باشد هرچند که احوط در اخیر اقتصار بصیغهٔ بیع است بطریق نسیه
یا بطریق سلف **فصل** شرط است در سلف پنج چیز **اول** آنکه ذکر جنس کند یا وصفی که رفع
جهالت کند بحیثیتی که نزاع عقلائی واقع نشود پس بدون ذکر وصف یا با وصفی که رفع جهالت
نکند چنانکه در گوشت و نان بلکه پوست حیوان که ضبط بوصف ممکن نیست بیع سلف
صحیح نیست چنانکه اگر ذکر وصفی کنند که باعث کمی وجود شود یا بنحوی بکر که باعث نزاع شود
مثل اینکه بگوید بهترین افراد فلان جنس نیز صحیح نیست بلی بیع حیوان با وصف رافع جهالت
چون سن و متاع و غله و میوه و مانند اینها که ضبط اینها بوصف رافع جهالت و نزاع است
ممکن و صحیح است **دویم** آنست که قبض کنند ثمن و بها را پیش از آنکه از هم جدا شوند و بودن
ثمن بر ذمهٔ بایع در حکم قبض است علی الظاهر و احوط آنست که ما فی الذمه را بنحو قرض از کسی
مشتری بدهد و بعد از اجراء صیغه از او بگیرد **سیم** آنست که تعیین کنند مبیع را بوزن یا
پیمانه هرچند چیزی باشد که در بیع نقدی وزن و کیل در آنها نباشد بلکه بمشاهده اکتفا
کنند چون بار هیزم و مانند آن بلی هرگاه تفاوت میان افراد آن کم باشد و باعث نزاع نشود
بلکه در عرف تسامح میکنند و سهل میشمارند چنانکه در بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ و مانند
اینها است ظاهر اینست که تعیین بوزن لازم نیست **چهارم** آنست که تعیین زمان تسلط
بر مطالبه را بکنند بر وجهی که احتمال زیاده و نقصان در نزد بایع و مشتری نداشته باشد
پنجم آنکه وجود آن جنس غالباً در وقت حلول اجل ممکن باشد هرچند در وقت عقد
مثلاً موجود نباشد **فصل** بدانکه جایز نیست فروختن مبیع بسلم را پیش از [illegible]

وقت تسلط بر مطالبه بلی بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه جایز است فروختن آن هر
چند قبض نکرده باشند اگر چه در غله کراهت دارد و ثانیا آنکه هرگاه بایع بعد از رسیدن زمان
تسلط بر مطالبه ادا کند جنسی را که بوصف مشخص کرده اند واجب است بر مشتری که قبول کند یا ابرا
ذمه بایع کند و هرگاه امتناع کند حاکم شرع نایب او گردد و جنس را بمشتری تخلیه کند بنحوی که
عرفا در تحت تصرف مشتری رسانیده باشد تا تلف ان از مال مشتری باشد و ضمانی در صورت
عدم تفریط و تعدی بر بایع نباشد هر چند که ظاهر اکثر بلکه ظاهر اجماع ایشان اطلاق بودن
تلف از مال مشتری است در مقام و از مال بایع در بیع نسیه بلکه از کلیه طلبکار است بمجرد امتناع
ذی حق از اخذ حق خود لکن این دور است از قواعد و هرگاه پیشتر از آنچیزی که قرار داده شد
ادا کند قبول واجب نیست و در واجب بودن قبول کردن با لاتر خلافست و قبول احوط
است هر چند در عدم وجوب قبول قوتست چنانکه اگر بیشتر از قدر مبیع ادا کند قبول
آن واجب نیست بدون خلاف و ثالثا آنکه هرگاه بعد از رسیدن وقت تسلط بر مطالبه
مبیع ادای آن متعذر شود مشتری مختار است که فسخ کند و مطالبه ثمن یا مثل آن کند یا آنکه
صبر کند تا زمان قدرت بایع و بمحض تعذر عقد بیع منفسخ نمیشود و بر هم نمیخورد و رابعا آنکه
هرگاه مدیون غیر جنس را بمشتری بدهد با رضاء او باید بقیمتیان که در روز قبض تسلط
دارد حساب کرد پنجم آنکه در بیع سلف نیز جایز است شرط کردن چیزی که باعث تحلیل
نشود و محلل حرام و محرم حلال نباشد چون عمل مباح و هبه کردن چیزی و مانند اینها

مطلب پنجم در بیان احکام شرکتست و در این مطلب نیز چند فصل است **فصل**
اول شرکت عبارتست از جمع شدن حق دو نفر یا بیشتر در مالی یا منفعتی یا نحو اینها بر وجه
مشاع بودن و این اشتراک گاهی اختیاری میشود و گاهی اضطراری اما اختیاری پس در

صورتیست که باختیار خود بشراکت مالی را بخرند یا مال کسی را شخصی بعین مالی که مشترک
است میان دو نفر یا علاوه بخرد بوکالت صاحبان مشترک یا بامضا بعد ایشان و یا انکه
مخلوط کنند مال همدیگر را بر وجهی که از هم امتیازی نداشته باشند چه وجه نقد باشد
مسکوک یا غیر مسکوک از طلا و نقره و پول سیاه و چه جنس باشد و حصول شرکت باین نحو
اختلاط اگرچه مشهور است لکن دران تامل است چنانچه مرحوم شیخ استاد در جواهر اشکال
فرموده اند بلکه این محض اشتباه مالی با مالی است پس لازم است در تحقق شرکت بمعنی
اشاعه اینکه احدهما صلح کند یا بفروشد نصف حق خود را در این مال بازاء نصف سهم
ان شخص دیگر و اضطراری بسبب ارث و مثل ان حاصل میشود مثلا هرگاه شخصی بمیرد و از
او ترکه باقی بماند و وارث متعدد داشته باشد ان وارثها در ترکه او شرکت خواهند
داشت بر وجه قهر و اضطرار پس هرگاه مالها باهم مخلوط نشوند یا اینکه مخلوط بشوند
لکن تمیز ممکن باشد چون اشرفی تومانی و پنجهزاری یا دو هزاری یا اشرفی نو و کهنه یا انکه درکه
تمیز داشته باشد و مثل گندم و جو یا گندم سفید و سرخ یا کوچک و بزرگ شرکت حاصل
نخواهد شد و شرکت اختیاریه که بقصد تجاره باشد از شرکت عنانیه گویند و این شراکت
با کافر مکروه است اگرچه صحیح است و در این شراکت اگر حقها مساوی باشند در نفع
نیز مساوی میباشند و اگر تفاوت در استحقاق اصل مال داشته در نفع نیز مساوی میباشند
و اگر تفاوت در استحقاق اصل مال داشته باشند در نفع نیز بحسب ان تفاوت خواهند
داشت و همچنین در ضرر و اگر شرط کنند که یکنفر از ایشان در نفع زیادتی داشته باشد
بدون تفاوت در اصل مال پس در صحت ان خلاف است اظهر صحت شرکت و شرط است
هرچند که قرار عمل یا زیادتی در عمل را در مقابل زیادتی سهم عامل ندهند اگرچه

اولا

احوط در غیر صورت مذکوره ترک تفاوتست **فصل** شراکت بدنی و عملی باطلست
باین معنی که هرگاه دو نفر یا بیشتر باهم قرار دهند که هر یک کار بکنند و در حاصل و اجرت
عمل باهم شریک باشند بحسب شرع شرکت حاصل نخواهد شد بلکه حاصل هر یک مخصوص
بان عمل کننده است و هم چنین شرکت وجوه نیز باطلست باین معنی که هرگاه دو نفر
صاحب آبرو و اعتبار بی مال باشند و قرار دهند که بر ذمه هر یک مال بخرند و بفروشند
و تنخواه صاحب مال را بدهند و در نفع آن که باقی ماند باهم شریک باشند یا اینکه صاحب آبرو
و اعتبار مالی بخرد و بکسی که بی اعتبار است واگذارد که معامله کند و در نفع آن باهم
شریک باشند یا انکه صاحب اعتبار دیگر بی مال باشد و بی اعتباری که مال دارد باشد قرار
بدهند که مال شخص بی اعتبار را آن معتبر بفروشد بدون انکه مال را بدست او بدهد و در نفع
آن شریک باشند یا اینکه آن معتبر مال کم نام را بنفع زائد بفروشد تا اینکه بعضی از نفع مال
او باشد شرکت شرعاً حاصل نخواهد شد و هم چنین شرکت مفاوضه نیز باطلست باین معنی
که هرگاه دو نفر یا بیشتر قرار دهند که آنچه کسب کنند و نفع میکنند باهم شریک باشند
فصل جائز نیست از برای شریک که بدون اذن شریک دیگر تصرف کند در مال مشترک
و در صورت اذن بقدر اذن تصرف جائز است پس هرگاه تعدی کند ضامن خواهد بود و هرگاه
شرط کند که تصرف باجتماع همدیگر باشد یا بشور شخصی باشد باید باستقلال تصرف
نکند و الا ضامن خواهد بود **فصل** هرگاه بعضی از شریکها خواهش بکنند که مال مشترک
را قسمت بکنند واجبست بر دیگری که اجابت کند در صورتیکه قسمت باعث ضرر
نشود و مشتمل بر رد نباشد یعنی هرگاه حصه بعضی اعلا باشد و حصه دیگری
پست باشد در صورت قسمت کردن لازم باشد که صاحب حصه اعلا چیزی بصاحب

حصهٔ پست را بکند که تلافی پستی را بکند اجابت لازم نیست بلکه قسمت کردن
موقوفست بر رضاء شرکاء و این را قسمت اختیاری گویند و در غیر این دو صورت
اجابت لازم هست هرچند شرکا به جمع آوری نرسیده باشد و همچنین اگر از برای شراکت زمانی
تعیین کرده باشند و آن زمان نرسیده باشد اگرچه این شرط کردن فاسد نباشد و باعث
فسخ شرکت نشود پس هرگاه اجابت نکند حاکم شرع میتواند اجبار کند بر قسمت کردن و این را
قسمت اجباری گویند و خلافی در این نیست بلی در تعیین ضرر خلافست و ظاهر اینست
که مطلق کم شدن قیمت ضرر باشد هرچند ضرر فاحش نباشد و بی نفع نشود و هرگاه از برای
طالب قسمت در ترک آن ضرری از غیر جهت قسمت باشد و آن ضرر اقوی باشد اجبار
قسمت میکنند و اگر آن ضرر مساوی باشد قرعه باید زد **مطلب ششم** در بیان بعضی از
احکام ضروریه مضاربه است و در این مطلب نیز چند فصل است **فصل** مضاربه عبارتست
از اینکه شخصی مال را بدهد بغیر که معامله کند باین طریق که در نفع با هم شریک باشند بحصه
معینی چون نصف یا ثلث آن یا مانند اینها خواه مطلق باشد و خواه معین باشد
بزمان معین و باید که آن مال طلای مسکوک موجود یا نقره مسکوک باشد و دین نباشد
یعنی پول نقد حاضر باشد و مسکوک از غیر طلا و نقره مثل پول مسی و برنجی کافی نیست
و جنس دیگر از اجناس را نمیتوان مال مضاربه قرار داد چنانچه تجار این زمان بر همان جنس
فقط یا با ضمیمه نقد قرار مضاربه را میدهند و این باجماع علما باطل است و احوط است
که قدر و وزن آن معلوم باشد و ایضا احوط اینست که ایجاب و قبول لفظی واقع شود بزبان و با
هم متصل باشند و معلق بچیزی نباشند پس صاحب مال بگوید این مال را بتو دادم که معامله
بکنی باین طریق که نصف نفع آن مثلا مال تو باشد و نصف دیگر مال من باشد پس اگر نفع

عمل

عمل کننده بگوید قبول کردم و هرگاه بخواهد عربی بگوید مالک بگوید ضاربتک هکذا
پس عامل بگوید قبلت هکذا و فصل جایز است از برای هر یک از طرفین مضاربه فسخ
کردن و برهم زدن آن هر چند مال نقد نشده باشد بلی هرگاه فسخ از عامل باشد و هیچ
نفعی ظاهر نشده باشد از برای او چیزی نخواهد بود و اگر از مالک باشد اجرة المثل تا
زمان فسخ از برای عامل هست با احتمال اینکه هیچ چیز در این صورت نباشد و اگر نفعی
ظاهر شده باشد بطور قرارداد عمل باید کرد و هرگاه فسخ نکرده باشند باید عامل بنوعی
که مالک تعیین کرده عمل بکند پس هرگاه مالک تعیین سفر بسمتی کرده باشد و عامل بسمت
دیگر رفته باشد ضامن مال است اگر تلف بشود و همچنین اگر تعیین جنسی کرده باشد و
عامل جنس دیگر خریده باشد و ضرر بکند ضامن است و هرگاه تعیین نکرده باشد و مطلق گفته
باشد بهر نحوی که مصلحت میداند عمل بکند لکن بعین مال مضاربه جنس را بخرد نه بما فی الذمه
مگر بتصریح باذن و توکیل مجدد بلی در صورت اطلاق بعید نیست که بتواند بذمه مالک
بخرد بقصد اینکه از مال المضاربه ادا کند که در این صورت جزء مال مضاربه خواهد بود و
در ربح آن شریک میشود بخلاف غیر این فرض که باذن یا توکیل صریح بر ذمه صاحب مال
بخرد که شرکت عامل در ربح دون ضرر محتاج بقرارداد دیگر است و جایز است از برای عامل
که اخراجات سفر خود را که متعلق بمعامله کردن در آن مال است از اصل مال بردارد مثل
سایر ضروریات معامله از قبیل کرایه و اجرت کاروانسرا و اسباب حمل و نقل بحسب عادت
و لایق بحال و فصل مضاربه بسبب مردن هر یک از طرفین باطل میشود و همچنین بسبب
دیوانگی و سفاهت و در صورت مردن اگر مالک بمیرد و مال نقد شده باشد و نفع نکرده
باشد آن مال بالتمام مال وارث مالک است و اگر نفع کرده باشد بحسب قرارداد آن نفع را

قسمت میکنند حصه عامل را بر طلب جمیع طلبکاران مقدم باید داشت و اگر مال نقد
نشده باشد در جواز تصرف عامل هر چند با امید نفع باشد اشکالست و احوط آنست
که بدون اذن وارث یا قائم مقام شرعی ایشان تصرف نکنند اگر عامل بمیرد پس هرگاه مال
نقد شده باشد بدون نفع تمام مال لمالکست و اگر نفع کرده باشد بحسب قرارداد در نفع
ورثه او شریک می باشند و هرگاه نقد نشده باشد و محتاج باشند بمعامله کردن تا آنکه
نقد بشود پس هرگاه مالک ورثه عامل را اذن بدهد جایز است و الا حاکم شرع اذن
خواهد داد امینی را که معامله کند که اگر نفع کند حصه وارث را تسلیم او کند و الا فلا و
باید دانست که عامل بمجرد ظاهر شدن نفع مالک حصه خود میشود هر چند مال نقد نشود
و اگر ضرر کند بدون تقصیر بر او چیزی نیست **فصل** هرگاه در نزد عامل مضاربه مال چند نفر
باشد و بمیرد پس هرگاه مالک هر مال یا بعضی از آنها معلوم باشد آن مال مختص بآن
مالک خواهد بود و الا همه آنها در آن مالها بحساب راس المال خود شریک میباشند
هر چند آن مال کمتر از تمام اموال صاحبان مال باشد پس نسبت بمال هر یک قسمت باید
شود **مطلب هفتم** در بیان بعضی از ملحقات تجارتست و در این مطلب نیز چند فصل است
فصل وکالت نایب کردن شخصی است دیگری را در مال یا حال که تسلط دارد در حال
حیوة در تصرف کردن در آن و شرط آن آنست که منجز باشد و معلق بچیزی نباشد بلی جایز
است مقید کردن تسلط بر تصرف را بزمانی و مکانی و حالی و صورتی از صور هر چند اینها
نیز مثل تعلیق باشند و وکالت عقد جایز است و لازم نیست و از این جهت هر لفظی که
دلالت کند بر نایب کردن شخصی را در حال حیوة در امری از امور مشار الیها کافیست خواه
بگوید ترا وکیل کردم و خواه بگوید تو وکیلی و خواه چنین بکن یا مانند اینها و اختصا...

باذن

باول ندارد پس هر وقتی از اوقات که موکل بخواهد عزل کند جایز است و وکیل نیز هرگاه
بخواهد عزل بشود جایز است و بسبب مرگ و دیوانگی و نحو اینها باطل میشود چنانکه
بسبب تلف شئ متعلق وکالت نیز باطل میشود و متصل بودن ایجاب و قبول لازم نیست
اگرچه احوط است فصل رهن عبارتست از وثیقه دادن مالی را که در صورت تعذر
اخذ دین از مدیون استیفاء حق از آن نماید و لابد است در آن از ایجاب و قبول مثل اینکه مالک
بگوید رهنتک هذا یا ارهنتک هذا لما علیّ پس صاحب طلب بگوید قبلت مثل هذا و شرط است
که آن وثیقه عین مملوک و مقبوض باشد علی الاصح و هر یک از راهن و مرتهن کامل و جایز التصرف
در مال خود باشند باید دانست که جایز نیست از برای مالک که تصرف در رهن کند بفروختن
و وقف کردن و اجاره دادن و مانند اینها و همچنین وطی کنیز مرهونه و مرتهن اولی است از
سایر طلبکاران در استیفاء حق خود از رهن پس اگر وکیل باشد از جانب مالک عین مرهونه
میتواند خود بفروشد بهمان وکالت و الا باید وکیل شود یا اذن حاصل کند یا اینکه خود
مالک بفروشد و اگر امتناع کند از جمیع مرتهن رجوع میکند بحاکم شرع که او اجبار بر
بیع یا اذن نماید یا آنکه خود او بفروشد طلب مرتهن را باو برساند و با تعذر حاکم عدول
مؤمنین چنین کنند و با تعذر جمیع خود مرتهن میفروشد و اما در این فرض یا فرض توکیل
و اذن مالک میتواند بخود بفروشد محل اشکال است مگر آنکه شمول اذن و توکیل معلوم
شود احوط بیع بغیر است مگر با تصریح یا ظهور لفظ در فروش بخود بلی هرگاه اعتراف
برهن نکرده باشد و خوف داشته باشد که راهن یا وارث انکار بکنند و متمکن نباشد
که در نزد حاکم شرع اثبات کند میتواند استیفاء حق خود را از رهن نماید در صورت
حلول اجل با اینکه بفروشد و ثمن از او عوض طلب خود بردارد پس اگر کسی که نزد وی رهن را

که معامله طلب او است بفروشد اقتضا کند بر فروختن همان قدر و اگر ممکن نباشد میتواند
زیاده بر آن را بفروشد اگرچه موقوف بفروختن جمیع باشد و زاید بر حق خود را رد کند براهین فصل حواله عبارتست از
نقل کردن مالی را از ذمه شخصی بذمه شخصی دیگر که مشغول الذمه باشد بمثل آن مال در جنس
و وصف هرچند غیر نقد باشد یا بر شخصی که بری الذمه باشد علی الاصح و معتبر است در
عقد حواله آنچه معتبر است در مطلق عقود لازمه که از انجمله است ایجاب و قبول با ایجاب
ان پس آنچه متداول است میان تجار و غیر تجار که حواله کننده برات میکند از بلاد بعیده
بر سر مدیون یا غیر مدیون و او هم قبول التزام مینویسد این حواله نیست یا باطل است
بدون خلاف و شرط است در صحت حواله رضاء حواله کننده و رضاء کسی که او را حواله
بر غیر میکنند که طلب خود را از آن غیر بگیرد و اما کسیکه حواله بر او میکنند که مال بدهد
پس اگر مشغول الذمه حواله کننده نباشد البته رضای او معتبر است و این در معنی ضمان است
و اگر مدیون حواله کننده باشد پس رضای او اجماعی نیست اگرچه مشهور است و باین جهت
احوط است هرچند که اقوی عدم اعتبار رضاء او است و واجب نیست قبول حواله بر
طلبکار اگرچه آنکه حواله بر او میشود مالدار باشد لکن پس از قبول حواله بعد از صدور
ایجاب از حواله کننده لازم است که طرفین التزام بآن نمایند چون حواله از عقود لازمه
است بلی بشرط لزوم آن مالداری محال علیه است یا دانستن محتال که او را حواله میدهند
با اینکه محال علیه فقیر است پس در صورت فقر محال علیه و جهل محتال بآن میتواند فسخ حواله
نماید بلی هرگاه در حال حواله کردن مالدار باشد و بعد از این فقیر بشود جایز نیست
که بر گردد و بمدیون اول رجوع کند بلکه بمجرد حواله شرعیه مدیون اول بری الذمه
میشود فصل کفالت عبارتست از ملتزم شدن شخصی که حاضر کند شخصی را در هر وقتیکه

طلبکار طلب کند و شرطست دران رضاء کفیل و طلبکار و رضاء مدیون ضرور نیست
واحوط آنست که تعیین زمان بکنند پس اگر تعیین زمان نمودند واجبست بر کفیل که در
ان زمان او را حاضر کند با مطالبهٔ صاحب حق و اگر قرار زمانی ندادند لازم است بر کفیل
که هر زمان که صاحب حق او را بخواهد از کفیل کفیل او را حاضر نماید فصل ضمانت عبارت
است از اینکه کسی بر ذمه بگیرد مالی را که بر ذمه دیگری باشد هر چند آن دیگری راضی نباشد
و شرطست که ضامن مکلف باشد و تصرف او در مال او جایز باشد باین طریق که سفیه و
مانند آن نباشد و شرطست در لازم شدن ضمانت که مضمون له که طلبکار است راضی باشد
چنانکه شرطست در صحت آن اینکه ضامن مالدار باشد یا اینکه طلبکار عالم بفقر او باشد
چنانکه گذشت و باید دانست که بمجرد ضامن شدن مال از ذمه مدیون منتقل میشود
وبذمه ضامن تعلق میگیرد و مدیون بریء الذمه میشود از طلب طلبکار پس هرگاه ضمانت بخواهش
مدیون واقع بشود یا اداء دین کردن ضامن باذن مدیون باشد ضامن رجوع باو میتواند
بکند والا فلا فصل مصالحه عبارتست از سازش دو شخص یا بیشتر و آن عقدیست که
اصل وضع آن برای قطع نزاع واقعی است یا امکانی و جایز است واقع ساختن مصالحه با
اقرار مدعی علیه و با انکار او و هم چنین جایز است مصالحهٔ عین بعین و دین بدین و عین بدین
و دین بعین و صلح بر منفعت عبد یا دابه یا خانه یا صلح عینی بازاء منفعتی یا منفعتی در مقابل منفعتی
با تعیین زمان انتفاع مثل اجاره و جایز است با علم متصالحین بمقدار مالی که نزاع دران واقع
شده و با جهل ایشان و جایز نیست مصالحهٔ که حرام کند حلال خدا را و آن عقد لازم است باطل
نمیشود مگر بفسخ و اقاله کردن و جایز است بعد از شراکت و اراده فسخ آن اینکه مصالحه کنند باین
طریق که نفع و ضرر از برای یکی از دو شریک باشد و از برای دیگری همان سرمایه او باشد

وهرگاه مال المصالحه یا عوض از مال غیر باید یا اینکه قابلیت مملوکیت نداشته باشد و با چیزیکه
اداء شد چنین نباشد صلح صحیح نیست پس مطالبه بدل خواهد کرد و اگر با عیب باشد خیار فسخ
دارد ولابد است از ایجاب و قبول مثلا اینکه مصالح بگوید صالحتك هکذا یا صالحتك علی هذا
یا عن هذا و متصالح بگوید قبلت هکذا فصل مزارعه معامله ایست که بر زمین تعلق میگیرد
باینطریق که زراعت بکند و حصه معینی از ان حاصل مال عامل باشد هرچند زمین و بذر و
مانند ان مشترك باشد میان عامل و معامله کننده و شرط است که حاصل مشاع باشد هرچند
بالتفاوت باشد و زمان ان معلوم باشد و زمین قابلیت ان زراعت داشته باشد و ان عقد لازم است
که بسبب مرگ و بیع باطل نمیشود بلی بسبب اقاله باطل میشود و باید دانست که جایز است از برای عامل
که خود مباشر عمل نبود و جایز است که نایب بگیرد و بغیر بدهد مگر در صورتیکه شرط کند که
خود مباشر باشد یا انکه بذر را از مالك باشد و هرگاه تعیین زراعت معینی نکرده باشند
عامل مختار است والا فلا و خراج زمینیکه حق السلطان است بر مالك است مگر در صورتیکه شرط
کرده باشند که بر عامل باشد کلا یا بعضا و جایز است که مالك حصه عامل را تخمین بکند و از
او قبول بکند بشرط سالم ماندن زراعت و حاصل از افت الهی و مکروه است اجاره زمین را بگندم و جو
بلکه بعضی حرام دانسته اند در صورتیکه بحاصل ان زمین اجاره بدهند و همچنین است اجاره دادن
بمال الاجاره که بیشتر از مال الاجاره موجر ثانی باشد یا غیر جنس مال الاجاره او باشد فصل
مساقات معامله ایست بر درخت که در عوض عمل عامل حصه از حاصل ان از برای عامل باشد و این
عقد لازم است و پیش از ظاهر شدن ثمره صحیح است اجماعا و همچنین بعد از ظاهر شدن ثمره در
صورتیکه از برای عامل عملی باقی مانده باشد و این عقد باطل نمیشود بسبب مرگ مگر در صورتیکه
تعیین شده باشد که همان عامل باشد فصل اجاره عبارتست از مالك کردن منفعت

معلومه

معلوم را بعوض معلوم و این عقد لازم است از طرفین و بسبب اقاله باطل میشود و هم چنین بسبب
ازاد کردن بنده و در باطل شدن ان بسبب مرگ خلاف است و اصح انست که اجاره باطل نمیشود بسبب
مردن خصوصا اگر مستاجر زنده باشد بلی در صورتیکه عین موجره بعینه پیش از قبض یا بعد از
قبض بلا فصل تلف شود اجاره باطل میشود و هم چنین در صورتیکه شرط کرده باشد که مستاجر
بنفسه استیفاء منفعت کند در صورتیکه موقوف علیه اجاره بدهند از برای صلاح خود
نه مصلحت بطون لاحقه پس صحت ان در از منه بعد از موت موجر موقوف باجازه بطون لاحقه است
و در صورتیکه موجر مالک منفعت مدة حیوة خود باشد بسبب وصیت مالک عین نیز بموت
موجر باطل میشود بالجمله در زمان باقی و باید دانست که اجاره دادن مثل باغ را از
برای مالک شدن حاصل او چون خرما و انگور و انار و خربزه و مانند اینها و اجاره دادن گاو
و گوسفند و مانند اینها را از برای مالک شدن شیر و روغن و مانند اینها جایز نیست پس باید
انهارا از برای مالک شدن شیر و روغن و مانند اینها جایز نیست پس باید انهارا از برای منافع
متصوره فیها که غیر عین است چون بار کردن و نشستن در زمین اجاره بدهند و شرط کنند که
حاصل درختها یا مانند انها که در سال اجاره عمل می اید با مستاجر باشد و یا اینکه بیع
کنند با خیار از طرفین و مانند اینها و در اجاره صیغه موجر بگوید اجرتک هکذا مستاجر
بگوید قبلت هکذا **مطلب ششم** در اطعمه و اشربه است و در ان چند فصل است
فصل در حیوانات است بدانکه حیوانات بر چند قسم است **قسم اول** حیوان دریائی
است پس حلال است ماهی که فلس یعنی پولک داشته باشد و حرام است مار ماهی که ماهی
است نرم و بلند و همچنین حرام است زهوکه نوعی است از ماهی بی فلس و حرام است خار
که انرا عقرب اب گویند و حرام است لاک پشت و قورباغه و بالجمله غیر از ماهی و پرنده دریائی

ولیکن هر حیوان آبی حرام است اگر چه مثل آن در حیوانات خشکی حلال باشد مثل اسب آبی و غیر
آن و تخم ماهی تابع ماهی است در حلیت و حرمت و اگر تخم ماهی حلال مشتبه شود بتخم
ماهی حرام جایز است خوردن آن تخم که زبر است و حرام است خوردن آنکه نرم است قسم
دویم حیوانات غیر پرنده غیر دریائی است پس حلال است شتر و گاو و گاومیش و گوسفند و گاو
کوهی و گورخر و آهو و قوچ کوهی و اسب و قاطر و خر ولکن مکروه است خوردن گوشت اسب و
الاغ و قاطر و در آخر کراهت اشد است و ثانی اشد از اولی است و حرام است خوردن گوشت سایر
حیوانات خواه درنده باشد خواه نباشد خواه اهلی باشد و خواه غیر اهلی و اینکه در میان عوام الناس
شهرت دارد که مکروه است گوشت خرگوش بی معنی است خلافی در حرمت آن نیست قسم سیم
طیور است که حیوانات پرنده باشد اند دریائی و غیره پس حرام است از آن چهار نوع نوع اول آنچه
صاحب چنگال باشد مانند باز و شاهین و عقاب و باشه و در کلاغ خلاف است اقوی قول بحلیت
است در همه اقسام نوع دویم آنست که صف او بیش از دف او باشد یعنی در پریدن گشادن
بال او بیش از بر هم زدن آن باشد نوع سیم آنست که حوصله یعنی چینه دان و قانصه یعنی
سنگدان و صیصیه یعنی شلخی مانند شاخ پای خروس نداشته باشد نوع چهارم مسوخات
از پرندها است مثل طاوس و خفاش که شب پره است و زنبور و همچنین است خبائث
از پرندگان چون پشه مثل خبائث از سائر حیوانات چون کیک و شپش و کرم و مانند
آنها و سائر این اقسام از پرندها حلال است مانند کبک و دراج و تیهو و قمری بلی بعضی از
اقسام طیور حلال مکروه است چون دارکوب و قبره و هدهد و پرستوک **فصل**
شیر و تخم هر حیوانی تابع آنست در حلیت و حرمت و کراهت پس حلال است شیر گوسفند
و گاو و شتر و مکروه است شیر مادیان و الاغ و در رضوع و حرمت از جلل و غیر آن حرام

شوند و حرام است شیر و پلنگ و کرک و شغال و روباه و تخمهای آنها و در تخم حلال است

تخم مرغ خانگی و کبوتر و کبک و گنجشک و تخمهای آنها و اگر تخمی یافت شود و معلوم نباشد که از حلال

گوشت است یا حرام گوشت پس اگر هر دو سر آن متساوی باشد حرام است و اگر یک سر پهن و یک

سر باریک باشد حلال است فصل بدانکه بعضی حیوانات حلال گوشت بسبب امر عارضی

حرام میشوند مثل اینکه حیوان حلال جلال بشود که غذای آن منحصر در فضلهٔ انسان باشد بنحوی که

او را در عرف جلال بنامند و رفع حرمت آن موقوفست باینکه غذای او را منحصر کنند در چیز طاهر

بر بستن آن در مکانی یا محصور کردن او از رجائی که فضله در آنجا نباشد و بخوردن غذای

طاهر رفع جلال بودن آن بشود که در اینوقت حلال و بر قول بنجاست پاک میشوند و استبرا

شتر جلال چهل روز و گاو و گاومیش بیست روز و گوسفند ده روز و اردک پنج روز و مرغ خانگی

سه روز است و استبراء سایر حیوانات جلال بزوال جلال بودن است و در جمیع اینها فرقی

میان نر و ماده و بزرگ و کوچک نیست و همچنین حرام میشود حیوان حلال گوشت اگر شیر

از پستان خوک خورده باشد بحدیکه استخوان آن سخت شود و گوشت آن بروید حرام میشود

گوشت نسل او و اگر شیر بحد مذکور نخورده باشد مکروهست مگر اینکه هفت روز استبرا

شود و همچنین حرام میشود گوشت هر حیوان چهار دست و پا که انسانی او را وطی کرده باشد

خواه آن انسان بزرگ باشد خواه کوچک و خواه عاقل و خواه سفیه و همچنین نسل آن حیوان

هم حرام است و اگر مشتبه شود حیوان موطوء با غیر موطوء بقرعه معلوم باید کرد و اگر آن

حیوان موطوء حلال گوشت از برای خوردن است و مقصود خوردن اوست چون گوسفند

باید او را ذبح نمود پس از ذبح بسوزانند و اگر مقصود سواری اوست چون اسب و قاطر باید

از آن شهر یکه وطی شده است بیرون برد و فروخت و در صورت اول اگر واطی غیر مالک باشد

حرام است تخم باز و زاغ و عقاب و نحو اینها

باید قیمت روز وطی آن حیوان را بمالک آن بدهد و احوط اینست که مالک آن وجه را در
راه خدا صدقه بدهد و در صورت ثانی اگر واطی مالک آن حیوان باشد قیمت آن حیوان را باید باو
برسد و احوط آنست که آن زر را در راه خدا صدقه بدهد و اگر حیوانی حلال گوشت بول نجس
بخورد واجب نیست شستن آنچه در اندرون اوست از بابت تعبد نه از بابت نجاست و هم چنین
اگر شراب بخورد حیوان حلال گوشت و مست بشود و بلا فاصله او را بکشند جایز نیست خوردن
آنچه در اندرون اوست و خوردن باقی اجزاء غیر اندرون آن جایز است بعد از شستن فصل
مردار حرام است و اجزاء آن هم حرام است و اجزائی که از زنده جدا شده باشد آنهم حرام است مثل
اجزاء مردار و استعمال آنها جایز نیست مگر چهار چیز اول پوست در طبو و پشم است دوم رشتن و گوسفند
و مو است در بز و کرک است در بز و خز و سنجاب و حیوان در صورتیکه بمقراض و مانند آن منفصل
میته شده باشد و اما اگر کنده شده باشد جایز است استعمال آن پس از شستن دویم استخوان آن
چیز طاهر مثل شاخ و سم چیز غیر طاهر مثل استخوان دیگر و دندان سیم تخم مرغ و هر پرنده در
صورتیکه پوست روی آن محکم باشد چهارم انفحه است لکن در این دو ظاهر آنها را باید
شست و در شیر پستان مردار خلافست مشهور آنست که پاک و حلالست و احوط اجتنابست
فصل اگر یقین حاصل شود که در وصله های گوشتی هم حلالست و هم حرام و مشتبه باشد
حلال آن بحرام و نتوان تمیز داد پس اگر افراد آن محصورست لازم است از همه اجتناب نمودن
و نخوردن بلکه نفروختن مگر آنکه بصلح منتقل کند آنچه را که در واقع حلالست یا آنکه بعنوان
معاوضه همه را بدهد بکافری اگر چه او هم در مقابل چیزی بمسلم بدهد بطریق هبه یا
صلح بلا عوض و در کافر حربی اینهم لازم نیست بهر قسم مال او را بگیرد حلالست و اگر افراد آن غیر
محصورست حکم باجتناب نمیشود هر چند فرض آن بعید است و تمیز دادن در فرض اشتباه محصور

یا آنکه

یا آنکه اصل گوشتی معلوم نباشد که حلال است یا حرام یا از حیوان حلال است یا از حرام یا اندازد خنز
از ابر روی آتش که اگر منقبض و جمع شود حلال باشد و اگر منبسط و پهن بماند حرام باشد محل اشکال
است اگرچه مشهور در فرض اخیر و بعضی در فرض اول عمل بتمیز مذکور فرموده اند **فصل** در
محرمات از حیوان حلال گوشتی است که از تذکیه شرعی نموده باشند بهر قسم از اقسام تذکیه حتی
بتیر و شمشیر و نیزه زدن در صید و هر حیوانی که عاصی شده باشد و نتوان او را گرفت یا آنکه در چاهی
افتاده باشد که نتوان او را زنده بیرون آورد یا گردنش را برید که بهر قسم او را بکشند حلال است بالجمله
هر حیوانی از بهائم مثل گاو و گوسفند و شتر و اسب و الاغ و قاطر و آهو و گاو کوهی و نحو اینها که او را
حلال کرده باشند چند چیز از آن حیوان حرام است و اختلاف شدید در عدد آنها شده از پنج چیز تا پانزده
چیز و پنج چیز از آن اتفاقی است اول قضیب است که آلت نری باشد دویم بیضتین است و
اشتهای کراهت این نزد پاره عوام کالانعام غلط محض است سیم طحال است که سپرز باشد که همه
آن خون بسته است بلکه نجاست آن مطلقا قوی است اگرچه از ذبیحه باشد چهارم خون است
هر خونی که نجس باشد اما خونیکه پاک است پس آن چند قسم است یکی خونیکه در حیوان حلال گوشت
اگرچه مکروه باشد بعد از ذبح یا نحر آن در بدن آن باقی میماند چه در گوشت بماند یا بعضی رگها اگر
این خون بی شبهه حلال است چه متمایز باشد چه مخلوط و اظهر حلیت خون متخلف در جگر است
و در حلیت لخت خون موجود در دل اشکال است اما خون سپرز که گذشت که بی شبهه حرام است
بلکه نجاست آن قوی است و اینکه در پاره جاها از ابد بزی نو میمالند البته خلاف است اجتناب
نمایند دویم همین خون در صورتیکه مجتمع باشد که بخواهند او را منفرد بخورند یا در حلیت آن
تامل و اشکال است و این اشکال قوی تر است در خونیکه در حال حیوة حیوان بواسطه
صدمه بر محلی از گوشت و پوست جمع یا بسته شده باشد که حرمت بلکه نجاست آن در این

صورة قوی است سیم خون تخلف در ذبیحهٔ حیوان غیر ماکول اللحم است بی شبهه حرامست بلکه
در طهارة ان نیز اشکال شده است اگرچه طهارة ان قوی است چهارم خون متخلف در ماکول اللحم
که ان را تذکیه کرده باشند بدون بریدن رگهای گردن ان یا نحر چون حیوان عاصی یا واقع شده
در چاه مثلا که هر قسم از ان بکشند حلال میشود و این نیز خالی از اشکال نیست اگرچه اظهر طهارة
و حلیت است مثل خون متخلف در صیدی که بهمان تیر زدن یا گرفتن کلب معلم قبل از رسیدن
صیاد بمیرد که حلال است و پاکست پنجم خون حیوان حلالی است که نفس سائله نداشته باشد
مثل ماهی که بی شبهه پاک است و اظهر حلیت است و حلیت در مجمع از این قسم مثل منفصل از
زنده ان اشکال است ششم خون حیوانانیکه حرامند مثل ماهی حرام و پشه و کیک و وزغ
و مراد از این خون حرامست پنجم از محرمات ذبیحه و غیر ذبیحه سرگین است ششم مراره که جلد
زهره باشد هفتم مثانه است که جای بول است هشتم غلبا که رگی است سخت و غلیظ
از گردن کشیده میشود تا اخر پشت نهم نخاع که در میان استخوان وسط پشت است که
انرا رگ حرام میگویند دهم غدد است یازدهم فرج حیوان ماده است دوازدهم بچه
دانست که جفتی است بعد از زائیدن بچه می افتد گویا همین مراد از رحم است که در احادیث
وارد است سیزدهم حدقهٔ چشم است یعنی همان سیاهی ان چهاردهم خرزه دماغ
است چیزیست بشکل گره در میان مغز سر حیوان و در این چیز اضافه بر پنج چیز اول که حرمت انها
اتفاقیست خلاف شدید است احوط بلکه اقوی اجتناب از جمیع است اما ذات الاشاجع
پس دلیلی بر حرمت ان نیست بلکه مراد از ان واضح نیست و اباحة اشیاء مذکوره اختصاص
بحیوانات مسطوره ندارد بلکه در هر حیوان حلال گوشتی که از ذبح کنند جاری است احوط
بلکه اظهر عموم است لکن بعضی از انها در طیور نیست مثل بچه دان و بول دان و همچنین

علبا

غلبا و نخاع و غدد و از اینجز از اشیاء مذکوره در انها است اجتناب نمایند اگر چه حیوان کوچک باشد مثل گنجشک اما حیوانیکه از انها ذبح نمیکنند چون ماهی پس حکم بتحریم انچه از اینها در ان یافت شود مثل خون و استخوان و زهره و حدقه چشم و سرگین خالی از اشکال نیست اگر چه حرمت قوی است و مکروه هست دو گوش دل و قلوه و هر رگی فصل در محرمات جمادات بدانکه حرام است خوردن اعیان نجسه بالاصاله چون فضله و بول و بالعرض چون اب نجس حرام است خوردن بلکه مطلق استعمال هر چه مست کننده باشد مثل شراب و عرق و فقاع و مانند انها خواه قلیل باشد که مست نکند خواه کثیر باشد که مست کند و چنانچه خوردن شراب و هر مست کننده حرام است مطلق استعمال و انتفاع بان حرام چه بحقنه کردن باشد یا ضماد کردن چه از امنفرد ابخورند یا استعمال کنند یا ترکیب با غیر ان اگر چه جزئی باشد و هم چنین حرام است کشیدن چرس و بنگ بلکه تریاک اگر مست کند بالجمله هر چیزی که مست کند در انتفاعی از انتفاعات چه خوردن یا کشیدن یا مالیدن خصوص و استعمال مست کند که ان حرام است مگر مست کننده از مایعات که در هر حال حرام است چون نجس است و هم چنین حرام است عصیر عنبی یعنی اب انگور در صورتیکه بجوش امده باشد چه باتش و چه بافتاب و ذهاب ثلثین ان نشده باشد یعنی دو سهم از سه سهم ان کسر نکرده باشد و در نجاست ان خلاف است احوط بلکه اظهر اجتناب است و اما عصیر زبیبی که اب کشمش و مویز باشد پس در بودن ان بحکم اب انگور خلاف است که جوش امده ان قبل از ذهاب ثلثین حرام باشد یا نه احوط باحتیاط شد یدا گر نگوئیم اقوی حرمت ان بلکه احوط نجاست ان است و حکم خود مویز و کشمش حکم دانه انگور است بنا بر احوط که از جوش خورده ان اجتناب نمایند فصل حلال میشود عصیر عنبی و زبیبی بذهاب ثلثین و سرکه شدن ان بخلاف اینکه بحد بیشتر شدن برسد پس در صورتیکه اصل اب ان غلیظ باشد بجوش که

ذهاب ثلثین آن باعث سوختن و تلخ شدن آن شود بشیره شدن قبل ثمره ندارد و از اول آب
انگور رقیق یا کراب مطلق در آن بریزند که بعد از ذهاب ثلثین شیره بشود و آب حزنا بحکم آب
انگور نیست اگرچه احتیاط هم نیست اما آب سایر میوه‌ها از سیب و به و انار و توت و غیر ذلک
شبهه این حکم را ندارند و همچنین حلال میشود هر حرامیکه منقلب بشود بحلال چون شراب که
منقلب گردد بسرکه خواه بخودی خود باشد انقلاب و خواه بمعالجه باشد و همچنین حرام است نزد
مشهور علما چیزهائیکه خبیث است اگرچه نجس نباشد مثل سرگین و بول حیوان ماکول اللحم غیر بول شتر
از برای استشفا و در آب دهن ایشان و آب دماغ و عرق و نحو آن اختلاف است و اقوی آنستکه اگر خباثت
او معلوم باشد مثل چرک و آب دماغ حرام خواهد بود و هرچه چنین نباشد مثل عرق و مو و اشک
چشم حلال خواهد بود اگرچه شک باشد که او را خبیث میگویند یا نه و هرچه از خبائث مضمحل
و مستهلک باشد در اطعمه و اشربه حلال خواهد بود و همچنین حرام است خوردن گل مطلقا حتی گل
ارمنی و حلال است خوردن تربت سید الشهداء بقصد استشفا که کمتر از نخود متوسط باشد و احوط
آنستکه از خاک قبر باشد اگرچه اختصاص ندارد بلکه هرچه تربت نامیده میشود از قبر مطهر تا یک میل
جائز است لکن هرچه نزدیکتر باشد افضل است و از برای غیر استشفا خوردن تربت جائز
نیست مثل اینکه از برای تبرک بخورد و از برای استشفا جائز است که مکرر بخورد و حکم خاک سایر
حکم خاک نیست اگرچه جمعی او را مثل خاک حرام میدانند و همچنین حرام است هر چیزیکه باعث
ضرر باشد چنانچه ضرریکه عقلا از آن عادةً دوری کنند اگرچه طعام باشد و فضل کل حرام است خوردن
مال غیر بدون اذن صریح یا فحوی یا شاهد حال با علم برضا تحقیقی مگر در چند جا که خداوند عالم
آنها را در سوره نور ذکر فرموده است که آن تا کلوا من بیوتکم تا آخر اول خانه خود است که عبارت
و بچه را و باشد پس اولاد و اجداد و جدات آن داخل خواهند بود دوم خانه پدر است سیم خانه مادر است

چهارم خانهٔ برادر است پنجم خانهٔ خواهر است ششم خانهٔ عمو است هفتم خانهٔ عمه است هشتم
خانهٔ خالو است نهم خانهٔ خاله است دهم خانهٔ کسی است که وکیل و ناظر باشد این شخص از جانب
صاحب خانه یازدهم خانهٔ صدیق و دوست است که جایز است خوردن از آنها بشرایط چند اول آنکه
علاقه از باب نسب باشد نه رضاع دوم آنست که علم بکراهت ایشان نداشته باشد و در صورت ظن
بکراهت و عدم اذن و رضا اشکال است احوط بلکه اظهر ترک است و در اشتراط اذن در دخول خانه و عدم
آن تامل است بلی در صورت نهی صریح از دخول خانه اقوی عدم جواز اکل است سیم آنست که هر چه میخورد
در همان خانه بخورد نه در خارج چهارم آنکه از خوردنیها باشد نه از آشامیدنیها مثل شربت مگر
آنچیزی که از لوازم خوردن باشد یا اسهل از خوردن باشد مثل آب خوردن پنجم آنست که بقدر متعارف
بخورد و از چیزهای نفیس آن خانه نباشد مثل مربیات و حلویات در بعضی از خانه ها بدانکه
جایز است از برای مضطر خوردن چیزیکه حرام باشد با اختیار در صورت خوف بر نفس از تلف
شدن بلکه مریض شدن بمرض شدیدی خصوصا اگر منجر بتلف نفس شود چه آن حرام از اشیا
نجسه باشد یا پاک بلکه چنین است شراب و میته حتی میتهٔ آدمی بلی در ترجیح بعضی از محرمات
بر بعضی دیگر پاره از وجوه و اعتبارات بطریق وجوب یا اولویت تفصیل زیاد است مثل ترجیح
دادن محرم در حج یا عمره گوشت صید را که شخص محل آنرا ذبح کرده باشد بر گوشت میته
بلکه گوشت سگ و خوک و خوردن خاک مثلا بر خوردن میته و خوردن میته بر شراب از
وضع رسالة الخارج است فصل در آداب چیز خوردن است بدانکه مستحب است شستن هر دو
دست پیش از چیز خوردن و بعد از آن و موجب گشادگی روزی و سلامتی بدن و زیاد
شدن عمر و پاک بودن جامها و روشنی چشم و برطرف شدن فقر و غم و غصه میشود چنانچه
از احادیث مستفاد میشود و مستحب است که در شستن اول دست را پاک نکند بدستمال

زیرا که مادام که تری در دست باقیست باعث برکت طعام میشود و در شستن دوم مستحب
است که دست را بدستمال پاک کند و مستحبست گفتن بسم الله پیش از شروع در چیز خوردن
و موجب برکت طعام و رانده شدن شیطان میشود و هم چنین مستحبست که بعد از فراغ از
اکل بگوید الحمد لله و اگر خوردنیها متعدد باشد مستحبست که از برای هر یک بسم الله بگوید بلکه
اگر یکرنگ باشد و در ظروف متعدد باشد مستحبست از برای هر یک بسم الله بگوید و لکن در
صورت تعدد طعام یا ظرف اگر بگوید بسم الله علی اوله و آخره یعنی ابتدا میکنم بنام خدا بر همه
کافیست و اگر در اول فراموش کند هر زمان که بخاطرش بیاید بگوید و از جناب صادق ع
مرویست که هرگاه جمعی باشند یکنفر بسم الله بگوید کفایت از دیگران میکند و مستحب
است چیز خوردن با دست راست با قدرت و مستحبست که صاحب طعام پیش از دیگران
شروع کند در خوردن و بعد از همه دست بکشد و حکمت او واضح است و مستحبست
که صاحب طعام پیش از طعام خوردن اول او دست بشوید و بترتیب بشویند و بعد صاحب
طعام آخر همه دست بشوید زیرا که او اولی است بصبر کردن بر چرکینی دست چنانکه در
حدیث وارد است و مستحبست که آب دست در یک ظرف جمع شود که موجب
نیکوئی خلقها میشود و مستحبست که بعد از چیز خوردن بر پشت بخوابد و پای
راست را بر بالای پای چپ بگذارد و مکروهست چیز خوردن در حالتیکه تکیه
کرده باشد اگرچه تکیه بدست باشد و هم چنین مکروهست چهار زانو نشستن
در حال چیز خوردن بلکه مستحبست که دو زانو و با کمال ادب بنشیند و مکروهست پر
خوردن و مبغوض الهی است بلکه هرگاه علم بضرر داشته باشد حرام میشود و هم چنین مکروه
است چیز خوردن در حالت سیری و از دست چپ خوردن و از سفره و خوانی که در آن

شراب

شراب خورده شود و هم چنین حرام است نشستن بر آن خوان اگر چه از آن نخورد و فقاع
در این حکم مانند شرابست و هم چنین است حال مست کنندهای دیگر بنابر آنکه بتوان
اطلاق شراب و خمر گفت بلکه بعضی حرام دانسته‌اند چیز خوردن در سفره که معصیت خدا کنند در آن
یا بسبب آن مست میشوند و این احوط است و فرقی نیست میان آنکه حرام در اول سفره بوده باشد یا در
وسط بیاورند در هر وقت حرام آمد باید برخواست اگر چه در وسط باشد و از جمله مستحبات
و آداب خوردن سؤر یعنی باز مانده مؤمن است پس روایت شده است که در آن شفا از
هفتاد درد است که خدا ملکی را خلق میکند ملکی را خلق میکنند که از برای ایشان یعنی خورنده
و آنکه از پیش او مانده است استغفار کنند تا قیامت در صورتی که از باب تبرک سؤر او را
بخورد و از جمله آداب است که فرمود جناب رسول ص از برای حضرت امیر ع که بخور آنچه میفتد
در زیر سفره زیرا که فقر را برطرف میکند و مهر حور العین است و دل تو از خوردن آن پر میشود
از علم و بردباری و ایمان و نور و از جمله آداب و سنن اینست که ابتدا کند بخوردن نمک و در آخر
نیز بخورد که در آن فائده بسیار است و در جمله از روایات در آخر خوردن سرکه وارد است
البته جمع اولی است و سزاوار است شناختن روزی دهنده و شکر و رضا بداده او و
خوردن بسه انگشت و لیسیدن انگشت و خوردن از پیش خود و کوچک گرفتن لقمه
و تند جائیدن و نظر نکردن در روی

[illegible] فقط [illegible] والله العالم

کتبه اقل الخلائق نوال الکتاب محمد بن مرحوم ملا علی الخوانساری فی تاریخ سنه ۱۲۲۰

واما الظاهر كما انه يبقى الاظهر كونها اجارة الاصل عدم انتقال منافع المال الى الغير بلا عوض والاصل عدم الاشتغال ذمة الغير بالاجرة فهو عاريه ...
لاعتضاده بعموم على اليد ما اخذت حتى تؤدي ونحوه وهكذا مدعي النقص في الكيل والوزن اذا كان هو المشتري فيقدم قوله لان العادة تقضي بان اهتمامه في ذلك
اكثر من البايع فاذا تعين من هو مطابق لخفي فيندرج في الرواية ويتوجه عليه البينة ولا يبقى للاخر الا اليمين لو فقد البينة وان لم يسلم صدق المدعي على ذلك عرفا حتى
يندرج في الحديث فيمكن ان يبقى العلة في اصل الحكم في الحديث الصريح هو هذه على خفاء مطلب المطالب وظهوره بان المطالب منه من جهة الامور الخارجة العامة كالبراءة
الذمة والانكار اما مستلزما قولهما محمول على الصحة فيجري فيهما الحديث ايضا وبذلك ظهر انه لو فرض كون مادة من مواد المدعي الحقيقي الذي لا ريب في صدق اللفظ عليه عرفا لاجل
كونه مثبتا في مقابل الانكار مع صراحتهما وكونه في صدد اثبات ما هو خفي بنوعه مخالف للاصل والظاهر وترك لو ترك لكن كان تشخيصه مقارنا بقرائن خاصة شخصية
يفيد كمال الوضوح بحيث لا يخرج عن مدلول الخبر كما اذا ثبت اللوث لمدعي الدم فانه لا ريب ان من يدعي القتل على احد وهو ينكره داخل فيهما مدع ومنكر حقيقيا
من حيث الصدق العرفي والوضوح والخفاء الكلي الحاصل بسبب تتبع الدعوى وان كان مطلب المدعي اظهر بسبب اللوث من مطلب المدعى عليه بمراتب ومع ذلك فلا يبقى انه
منكر حتى يكتفي منه بيمين واحد بل هو مدع وكان لا بد عليه بمقتضى الحديث اقامة البينة لكن الشرع خصص الدعوى بثبوت القسامة على المدعي احتياطا في التشبث بالظهور
والخفاء في تحقق المدعي والمنكر انما يحتاج اليه غالبا فيما لم يظهر كونه بنوعه مدلولا للرواية عرفا وكذا لو ادعى رجل صالح متق على فاسق متقلب شيمته التغلب والغصب اخذ ماله فانما
الى محافظة طرد القاعدة في طريقة النزاع وعلى هذا فما نحن فيه قد يقال من يصدق عليه عرفا انه مدع مع يمينه مع انه خلاف مدلول الرواية فوجهه مسلم
بعد الدعوى للخصم وبها منكرا او يقال انه اجراء الرواية من غير نص وهو ان مصداق الرواية انما هو صورة الامكان فقد لا يمكن البينة للمدعي لعدم وجودها
ولا اليمين للمدعى عليه لعدم علمه كما في صورة ادعاء الغبن المشروط سماعه بثبوت جهالة الثمن اذا ادعاها وانه لم يمكن اثبات الجهالة بالبينة فقد لا يمكن لمنكرها
اليمين ايضا لعدم علمه بعدمها فيلزم سقوط الدعوى بدون بينة ويمين ومن هذا القبيل ادعاء الزوجة كون اذنها بالتزويج جبرا من ثالث مع سبق كراهتها
لذلك وثبوت الجبر ... للحقوقيتها بما يلزمها فقد لا يمكن للزوجة اثبات الجبر حال الاذن ولا يمكن للزوج ايضا من اليمين لعدم علمه بعدم رضاها حتى
يحلف فالاظهر في امثال ذلك تقديم قول المدعي مع يمينه لما سنبينه بعد ذلك انه لا يجوز اهمال عموم الاخبار الدالة على انه قطع الدعوى اما البينة واما اليمين مع حمل
الحديث المتواتر على صورة الامكان كما بينا مع ما يمكن ان يقال انه يصدق على خصمها المدعي من جهة انه ما يدعي ابتداء امرا جليا وهو يدعي امرا خفيا فان سبق الاجبار سيما
سيما اذا عاضده قرينة اخرى مثل حضور الجابر حين العقد وكون الرضا مخالفا للاصل وكون امرية العرف بعضدها وارادتها بعيد ظهور مطلبه لا يبقى ان يكون القرائن
الخاصة بالمقام لبيان ما يمكن ان يصير مناطا لرفع النزاع الذي يشيد على اطراد القاعدة لانا نقول ان ظهور كون اقرار مثل هذا الشخص جبريا بعنوان الكلية قاعدة مذكورة
كلية ان ... الظاهر ويصير معيارا وهذا ليس من باب اللوث في مدعي الدم اذ قد بينا ان هنا تميز المدعي والمنكر بالصدق العرفي واللوث امر زايد فاد صدق المدعي وغيره